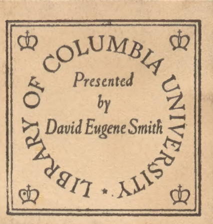



LIBRARY OF COLUMBIA UNIVERSITY
Presented
by
David Eugene Smith



٢
٩٢١٢

(26)

110

NO. 42

No.

This volume contains two books

This book is the same as no. 41
This is written by Saied Mohamad Taghi
in 1244 A.H. (107 years old)
The second book is in Astronomy

9 T

هو
من اسماء [illegible]

(Made in Persia)



سنه ۱۲۸۱



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بی ریب و ریا قادری را سزاست که کلک صنعت او اوراق افلاک را
بر مقتضای انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب بارقام ثوابت و دراری
سیاره مرقوم و مصور ساخت و شکر و سپاس بی حد و قیاس حکیمی را رواست
که دست قدرتش صفحهٔ عالم خاک را بر موجب والارض فرشناها فنعم الماهدون
بجداول انهار و علایم اشجار تحلی و تزین گردانید مبدعی که بسبب ترکیب نمو محلی
و بدرجهٔ علیای و لقد کرمنا بنی آدم رسانید و بجهة مقاصد امم و مصالح بنی آدم
بحکم فرموده و الشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم گوی
زرین آفتاب را درجات مدار و بیت و رخصت صعود و هبوط فرمود و بجهة مراسم
عبادات و مراسم طاعات کقوله تعالی والقمر قدرناه منازل حتی عاد ک
کالعرجون القدیم مسرع سپهر او لین را در قطع منازل و طی مراحل ازدیاد و
انتقاص نور تقدیر نمود بیت فلک رقعهٔ کلک تقدیر اوست ؛ زمین نقعهٔ
ملک تسخیر اوست بیت بهشتی او بوده است لب ؛ سفیدی روز و سیاهی
شب ؛ تحیرت فی وصف الائه و قصرت فی شکر نعمائه و صلوات نامیات و
تحف تحیات زاکیات بقدر ادوار فلک دوار و بعدد کواکب ثوابت و

سیار

بسیار هدیه روح منور و قالب معطر سلطان سریر رسالت و صاحب قران جهان
جلالت قطب معدل مدار دایره شریعت و قوت نقطه محاذات خط استوای
عالم حقیقت و طریقت ماه فلک مستقیم کرم وجود مهر سپهر ظهور نور وجود
آفتاب روشن تاب والضحی نجم انجمن افروز والنجم اذا هوی مسافر سبحان
الذی اسری محرم حرم فکان قاب قوسین او ادنی بیت آنکو به که شد فلک غلام نشر
آراستن عرش گشت نامش ❊ المحرم سرد والجلالی ❊ خورشید سپهر لایزالی ❊ مهری
که نبود سایه او را ❊ عرشست کمینه پایه او را ❊ بر فرق نهم فلک قدم زد ❊ بر ذروه
لامکان علم زد ❊ والشمس حکایتی ز رویش ❊ واللیل کنایتی ز مویش ❊ مقصود
زمین و آسمان اوست ❊ پیغمبر آخر الزمان اوست ❊ دین کهنه زدولتش مخلد ❊ ختم
همه انبیا محمد ❊ صلی الله علیه و آله الاتقیا سیما کاشف مضمون لو کشف الغطا
و صاحب مدلول انا مدینة العلم و علی بابها و المخصوص بنص انما و المخصوص
بحدیث منی بمنزلة هرون من موسی اعنی علی المرتضی و اولاده الاخیار و عترته
الابرار التی اذهب عنهم الرجس و تطهرهم تطهیرا بعد بر ارباب فهم و فطرت و
اصحاب ذکا و فطنت محجوب و مستور نماند که علم هیئت که هر آینه مشتمل بر معرفت اوضاع
اجرام علوی و محتویست بر حقیقت احوال اجسام سفلی از جمله اشرف علوم حقیقیه
و اکمل صنایع حکمیه است و عالم این علم شریف و ناظر این فن لطیف در زمره الذین
یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض
داخل و لاحق لهذا اکثر علمای نامدار و اغلب فضلای عالیمقدار این صنعت
رفیع المنزلة را بر قاه معارج سموات علا و منهاج مدارک او عوالی الله فیما

تعریف و توصیف فرموده اند و در این باب تصنیفات و تالیفات پرداخته بنا
بر متابعت الجماعت بزرگوارین بندهٔ خاکر و ذرهٔ بیمقدار المحتاج الی رحمة الله
الابدی مظفر منجم جنابدی با قلت بضاعت و عدم استطاعت از کتب و رسائل
اکابر و افاضل این فن محظوظ و بهره مند بود تا در خلال احوال بمطالعه رسالهٔ بیست
باب در معرفت تقویم تام که مرقوم قلم افضل المتاخرین و اکمل المتبحرین قدوه افاضل
العلماء و صفوة اماثل الازکیاء مولانا نظام الدین عبد العلی برجندی گردیده
بود مشرف گشت و چون از غایت اختصار و نهایت اقتصار غرر فراید و درر فوایدان
در کسوة رمز و ایما در نظر ارباب معنی جلوهٔ ظهور مینمود بخاطر فاتر خطور مینمود که بجهت تفصیل
مجملات و تبیین مفصلات ابواب الشرح هم بزبان فارسی تنظیم و ترتیب نماید که
منتهی و مبتدی از فواید مضامین ان مستفید و مستفیض گردانند تا انکه در این اوان
با وجود تراکم علایق و تلاطم عوایق و تسلط هموم و استیلای غموم تاییدات الهی معین
عطیت مقترن شده مقاصد این کتاب بر وجه مسطور و طریق مزبور سر انجام یافت
در اکثر الفاظ مصطلحه انچه محتاج بشرح بود بعنی از شروع در مقصود مرتکب تعریف انشده
و از مباحث هیات و سایر فنون نیز انچه بدر مقام منوط و مربوط بود ایراد ان لازم
داشت و انچه موقوف براهین هندسیه و حرکات بود حواله بکتب اصول کرده
از تطویل و اطناب اجتناب نموده موشح بالقاب همایون و دعای دولت روز
افزون جناب بارگاه عرش اشتباه مهد سپهر خلافت و شهریاری ماه برج سلطنت
و کامگاری خسرو ممالک عرب و عجم نایب حجة الله و العالم حامی بلاد اهل اسلام
و الایمان ماحی آثار الظلم و الطغیان واضع میزان العدل و الانصاف قامع بنیان

الملل

المیل والاغتساف مالک الملوک المشارق والمغارب هادم اساس الحوادث والنوائب
وناصر الشریعة القویمة المصطفویة سالک الطریقة المرضیة المرتضویة بیت شاهی
که اسمان فروخورشید منظرست ؛ در بیشه جلالت وصولت غضنفرست ؛ از هیبتش که
نایب صور قیامتست ؛ وز لشکرش که ثانی سد سکندرست ؛ هم اضطراب و
غلغله در هفت طارم است ؛ هم انقلاب و زلزله در هفت کشورست ؛ عباس پادشاه
که در شرع ودر کرم ؛ هم مصطفی نهادست هم مرتضی فرست ؛ خلد الله ملکه وسلطانه
وافاض علی العالمین بره واحسانه مادام الافلاک التسعة الدواره والنجوم السبعة
السیاره اللهم ارفع اعلام دولته کالشمس فی وسط النهار وامد اظلال معدلته علی
مفارق الصغار والکبار بالنبی واله الاخیار ملتمس ومامول از اهالی وموالی خصوصا
جمعی که بزیور علم وحلیه فضل اراسته وپیراسته ملازم رکاب همایون اند اگر بسهوی وخطائی
که از لوازم رقم ذات انسانیست مطلع کردند بذیل عفو ملبوس ومستور دارند تا در دایره
والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس داخل کردند فمن عفی واصلح فاجره علی الله مقدمه
دربیان بعضی از الفاظ مصطلحه که قبل از شروع در شرح محتاج الیه است قابل اشاره حسیه بود
از اعراض مقداریه اگر در هیچ جهة از جهات وبهیچ نوع از انواع منقسم نشود انرا نقطه خوانند واگر
منقسم شود لیکن حینئذ در یک جهة یعنی در طول فقط انرا خط خوانند ونهایت خط
اگر متناهی الوضع بود بنقطه باشد واگر در جهتین قبول قسمت کند یعنی در طول وعرض
فقط انرا سطح بسیط خوانند ونهایت سطح متناهی الوضع بخط تواند بود وهم بنقطه واگر
در سه جهة که طول عرض وعمق باشد ممکن الانقسام بود انرا جسم تعلیمی خوانند ونهایت ان
بهریک از نقطه وخط وسطح تواند بود وخط دو قسم بود مستقیم ومنحنی مستقیم ان بود طرف او

قیامتست صح

محتاج الیه است صح

للانقسام

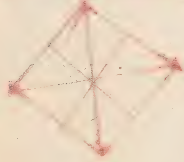
ساتر ما عداي او شود هرکاه واقع باشد در امتداد شعاع بصر یا انکه اقصر خطي باشد میانه
دو نقطه معینه و در تمم کتب مبسوط دیکر تعریفات کرده اند و منحني ان بود که معرف بهیچ
یک از تعریفات نشود و چون خط اطلاق کنند و نکویند که مستقیم یا منحني مراد خط
مستقیم باشد و سطح نیز مستوي بود یا غیر مستوي مستوي ان بود که اخراج خطوط
مستقیمه در جهة طول و عرض ان سطح ممکن و میسر باشد یا انکه خط مستقیم واصل میانه هر دو
نقطهٔ مفروضه بر ان سطح از ان سطح بهیچ وجه بیرون نیفتد و چون سطح مستوي محاط باشد بر
خط منحني را بشرط انکه نقطه در ان سطح تعیین نمایند که جمیع خطوط واصله میان ان نقطه
والمحیط متساوي بود ان سطح را حقیقه و ان خط را مجازا دایره خوانند و قومي عکس این کفته اند
و بعضي از محققین محاکمه کرده اند تصدیق هر دو قول نموده اند و ان نقطهٔ معینه را مرکز
کویند و هر یک از ان خطوط واصله را نصف قطر دایره و هر خط مستقیم که دایره را منقسم
بدو قسم کند انرا وتر خوانند و پارهٔ که از محیط جدا کند قوس و اکر ان خط بمرکز کذرد
انرا قطر نیز خوانند و تصور این مذکورات ازین شکل توان نمود
بجهة ضبط حرکات و مقادیر ابعاد هر دایره را بسیصد و شصت
جزء متساوي تقسیم کنند و قطر انرا بصد و بیست و هر یک
جزء را درجه کویند و انجدائی که از احاطهٔ دو خط بسطحي پیدا شود انرا زاویه مسطحه خوانند
پس اکر ان دو خط بر وجهي باشند که بعد از اخراج هر یک چهار زاویه متساوي حادث
کردد انرا زاویهٔ قایمه خوانند و هر یک از ان دو خط را عمود بر اندیکري بر این صورت
والا بزرکتر را منفرجه و خوردتر را حاده بر اینصورت
مقدار زاویهٔ مستقیمة الضلعین قوسي بود از دایرهٔ که مرکز ان راس زاویه باشد و سطح

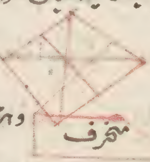
نصف
قطر
وتر

قایمه
قایمه
قایمه
قایمه

منفرجه
حاده
حاده
منفرجه

که محاط یکخط یا زیاده باشد انرا سطح مشکل خوانند پس اکر محاط سه خط باشد انرا مثلث خوانند
بر این صورت مثلث واین باعتبار زوایا واختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی
الاضلاع ومتساوی الساقین ومختلف الاضلاع خوانند واکر محاط چهار خط باشد انرا
ذو اربعه اضلاع خوانند وانقسم بر پنج قسم بود اول انکه اضلاع او متساوی وزوایای
او قایمه باشد انرا مربع خوانند براین شکل مربع دوم انکه با انکه زوایا
اضلاع متساوی نباشد انرا مستطیل خوانند براین شکل مستطیل سیم
انکه متساوی اضلاع زوایا قایمه نباشد انرا معین خوانند براین شکل معین چهارم
انکه نه اضلاع متساوی بود ونه زوایا قایمه لیکن هر دو ضلع مقابل او برابر باشد انرا
شبه معین خوانند براین شکل شبه معین پنجم انکه بر خلاف اقسام چهارگانه





باشد انرا منحرف خوانند براین شکل منحرف وهر جسم که محاط یکسطح یا زیاده بود
انرا جسم مشکل خوانند پس اکر یکسطح محیط باشد چنانکه در اندرون ان نقطه فرض
توان کرد که خطوط مستقیمه واصله میان نقطه وان سطح متساوی المقدار بود ان جسم را
کره وان سطح را محیط کره وسطح مستدیر نیز خوانند وان نقطه را مرکز وهر یک از
ان خطوط را نصف قطر کره خوانند ودایره که از قطع سطح مستوی مر کره را حادث
شود اکر قطع بر مرکز واقع شود انرا عظیمه خوانند والا صغیره وهر جسم که محاط
سطحی بود که یک نهایت او نقطه بود ویک نهایت دیکر محیط دایره بر وجهی
که جمع خطوط مستقیمه واصله بینهما از ان سطح بیرون نیفتد انرا مخروط مستدیر
خوانند واندایره را قاعده مخروط وخط واصل میان مرکز این دایره وراس مخروط را
سهم مخروط خوانند هر خط که بر سطح قایم شود تخیلی که اکر خطوط مستقیمه از موضع

قیام در سطح اخراج کنند هریک با الخط قایم بزاویه قایمه محیط شود الخط عمود باشد
بر سطح والا فلا وچون دو خط بر وجهی باشد که بعد جمیع نقاط مفروضه بر احد
الخطین از الخط دیگر برابر بود اند و خط را متوازیان گویند ومراد به بعد نقطه
از خط امتداد دیست بینهما که اقصر از ان ممکن نباشد وبعضی دو خط متوازی را
چنین تعریف کرده اند که هرگاه هر چند از جانبین الی غیر النهایه اخراج کنند ملاقی نشود
وشک نیست که این تعریف مخصوص است بخطوط مستقیمه وتعریف اول شامل خطوط
منحنیه نیز هست ودو سطح را نیز که باین صفت باشد هم متوازیان باشند وچون کره
بر نفس خود متحرک باشد هر نقطه که بر محیط ان کره فرض کنند بعد از اتمام دوره
دایره رسم کنند سوای دو نقطه متقابل که انرا دو قطب کره ودو قطب حرکة نیز گویند
واند دوایر را مدارات ان نقاط خوانند واز این جمله یکی را که بعدش بین القطبین متساوی
بود منطقه گویند وانرا بمجاز فلک نیز گویند وهر کره مستقله که انفکاک اجزای او
مستحیل بود اگر فی الجمله منیر بود انرا کوکب گویند والا فلک واند و قسم بود مصمت
ومجوف مصمت فلک تدویر باشد ومجوف که هر اینه بر وجهی هست که دو سطح متوازی
با و محیط هست سایر افلاک وحرکت فلک نیز دو قسم هست بسیطه و مختلفه بسیطه
که انرا متشابه نیز خوانند انست که در ازمنه متساوی قسی متساویه از محیط ان فلک
قطع کند و زوایای متساویه در مرکز احداث نماید و مختلفه بخلاف این باشد
و باز منقسمست بمفرده و مرکبه مفرده انست که از یکفلک صادر شود و مرکبه انست
که زیاده از یکفلک صادر شود و هر مفرده بسیط هست که از جسم بسیط واحد حرکة
مختلفه ممتنع است کما ثبت فی الطبیعیات و هر مختلفه مرکبست ص علت اختلاف حرکة

باید

بسایط غیر از ترکیب امری دیگر نتواند بود و صد و ران حرکة از افلاک مختلفة المراکز با
متحدة المراکز متقاطعة المناطق باشد اما هر بسیط مفرده نیست و هر مرکبه مختلفه حرکه دوره
از افلاک متحدة المراکز منقطعة المناطق با آنکه مفرده نیست بسیط است یا با آنکه مرکبه ا نیست
مختلفه نیست و هر نکته که او را بر واحد و ما یتألف منه اطلاق کنند انرا عدد گویند
و چون وصد یرا باجزای متساویه تجزیه کند بعضی از ان اجزا را کسر گویند و مجموع انرا
مخرج انست انچه قصد بر کتاب با نواجب بود و باقی مصطلحات در هر محلی که تقدیر
اقتضا کند تحریر در اید پس این هنگام شروع در مقصود اولی باشد فقال رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم واعتصمت بفضلك یا کریم اما بعد این مختصریست
در معرفت تقویم مشتمل بر بیست باب تقویم در لغت بمعنی تصحیح است یقال
قومته تقویما اذا ازال اعوجاجه و در اصطلاح قوم چون تقویم کواکب اطلاق کنند
مراد بعد موضع او باشد از اول حمل بر توالی لیکن مقصود مصنف اینجا معرفة
دفتر تقویم است و ان صفحه ایست که مشتمل بود بر تقاویم و بعضی از اوضاع
و متعلقات کواکب سبعه سیاره در مدت یکسال شمسی که از زیج و کتب احکام مستخرج شده
باشد پس اگر با تقاویم کواکب جمیع اوضاع و متعلقات مخصوصه بدفتر تقویم یا اکثری
ثبت باشد انرا تقویم تام گویند و اگر اکثر از ان متروک باشد انرا تقویم ناقص
و تقویم شمسی گویند و اگر تقاویم کواکب متروک باشد و بعضی از اوضاع و متعلقات
اقتضا کند اورا روزنامه و تقویم قمری گویند یعنی جمیع ذلك فی ضمن الابواب
ان شاء الله تعالی و بعضی منجمان بجهة بعضی مردم بر ایام اسابیع عربیه هلالیه و انتقالات قمر و سعد
و نحس نظرات او با کواکب و قلیلی از متعلقات اکتفا نمایند و در جدول ثبت کنند و انرا تقویم

بسم الله الرحمن الرحیم
واعتصمت بفضلك یا کریم
اما بعد این مختصریست در معرفت
تقویم مشتمل بر بیست باب

باب اول
در معرفت حساب جمل
متن

فارسي كوينه وظرفا ازان بتقويم ابلهي تعبير كنند **باب اول در معرفت حروف جمل** بيست و هشتكانه

مشهوره را چون مقطع باشد حروف تهجي و حروف هجا خوانند يقال الهجو والهجا والتهجا

التعداد و حروف معجم نيز كويند يعني منقط از جهة اختصاص اكثر اين حروف بنقطه نسبت

بحروف خطوط ساير امم واكر مركب باشد ثلاثي و رباعي آنرا حروف جمل كويند جمع جمله

يعني مجموع واين بحسب ترتيب منقسم ميشود بانحاء مختلفه و اشهر از همه جمل ابجدي و ابتثي و ا

واهطمي و افضل همه ابجدست بناي زيجات وتقاويم برانست و نيز در بعضي كتب جفر

از امام ناطق جعفر ابن محمد الصادق صلوة الله عليه منقولست كه حروف الابجد ترتيبها

مرسومة في اللوح المحفوظ ولهذا مصنف اطلاق جمل بر جمل ابجد كرده اهل حساب نجوم اعداد را

بجهة سهولت واختصار بارقام حروف بيست و هشتكانه لغت عرب كه ترتيب ابجد هوز

حطي كلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است وضع كنند و در ذخاير اسماء في الجفر مذكورست

كه وضع اين تركيب از پيش حكيمي از حكماء يونان بوده است كه او هشت پسر بوده است كه هر

يكي را مسمي باسمي ساخته است كه حروف ان در اسم ديكري مندرج نباشد و بلغة سرياني

براين اسما معاني اطلاق كنند اما وضع حروف بعضي از پيش ادم صفي است عليه السلام

بتعليم ملك علام و بعضي ديكر انرا با دريس نبي عليه السلام نسبت كنند و كويند بيست و

هشت صورت حرفي بيست و هشتكانه منازل قمر نقل نموده اند و اشاره بعضي مفسرين مصدق

اينقولست اما سبب انكه حروف مذكوره را بلغت عرب مخصوص ساخته اند انست كه در الفاظ

بعضي از امم بعضي از اين حروف را مدخل نيست چنانكه هشت حروف از انها در كلام فارسي

نيافته اند الا نادر وان اينست ثاء مثلثه وحاء مهمله وصاد وضاد وطاء وظاء وعين مهمله و قاف

شاعر انها را در سلك نظم كشيده است باين نوع هشت حرفست انكه اندر فارسي نايد

هجي

حساب نجوم اعداد را
اهل حساب متن
بجهة سهولت
بارقام حروف بيست و هشتكانه
لغت عرب كه ترتيب ابجد
هوز حطي كلمن سعفص قرشت
ثخذ ضظغ است وضع
كنند متن

همي ؛ تا نیاموزي نباشي اندر یمضي معاف ؛ بشنو از من تا کدامست الحروف و یاد گیر
تا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف ؛ و بعضي حروف را در بعضي داخل دانند
وطریق وضع آن چنانست که از الف تا طا بترتیب ارقام احاد گیرند یعني هریک از ارقام
الحروف موضوعست از براي عقد احاد عدد که ان یکیست تا نه بتزاید یک عدد پس الف یکي
باشد ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت ط نه و از ي تا ق بترتیب ارقام
عشرات گیرند یعني از ارقام الحروف موضوع است از براي عشرات عدد که ان از ده
تا نود بتزاید ده ده پس رقم ي ده باشد ک بیست ل سي م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد
ف هشتاد ص نود و از قاف تا غ بترتیب رقم مات گیرند یعني از هریک از ارقام الحروف
موضوعست از براي عقد مات عدد که صدات تا نهصد بتزاید صد صد عدد پس ق رقم صد
باشد ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد
ظ نهصد غ را رقم الف گیرند و توضیح این مقال بر وجه کمال انست که هریک ازاین
عقود ثلاثه تا الف که اینها را اصول اعداد گویند مشتمل اند بر اعداد متناهیه که آن
نه است سواي اصل رابع که ان افراد غیر متناهیه است پس افراد اصول ثلثه اول
با نفس اصل رابع بیست و هشت باشد که انرا اعداد مفرده خوانند و چون حروف جمل
نیز بیست و هشت است پس هریک از ارقام الحروف را بترتیب وضع کرده اند از براي
هریک ازاین اعداد مفرده وبترتیب وارقام باقي اعداد یعني اعداد مرکبه را ازاین ارقام
که موضوعست از براي اعداد مفرده وترکیب کنند باینطریق که رقم عدد اکثر را بر عدد
اقل مقدم دارند اغلب اعداد در الفاظ فارسي هم برین نهجست مثلا عدد صد و چهل
و نیز اجنبي نویسند قم چو قاف که رقم صدست واکثر از میم که رقم چهلست مقدم آمد

وطریق وضع آن چنان است که از الف تا طا بترتیب ارقام احاد گیرند
از یا تا صاد بترتیب ارقام عشرات گیرند
و از قاف تا ظا بترتیب ارقام مات گیرند
غین را رقم الف گیرند
اگر کنند این طریق که رقم عدد اکثر را بر عدد اقل مقدم دارند
مثلا عدد صد و چهل

بر و همچنین میم بر ۴؛ امّا این طریق گاهی منظور هست که الف مضاعف نگردد و اگر گردد مرتبه
او اکثر رقم تضاعیف الف را چنانکه در الفاظ فارسی متداول است بر الف مقدّم دارند هر چند
کمتر از الف باشد دفعاً للاشتباه مثلاً دو هزار صد و چهل پنج را چنین نویسند بغقمه چه اگر
رقم با مؤخّر از غین باشد مشتبه گردد به هزار و دو و مخفی نماند که مثال اخیر از استطرادات
زیرا که اعداد مرقومه تقویم هرگز از نود نگذرد و در زیج از سیصد و شصت زیاده نشود
مگر در یکموضع که شصتصد و کسری و الموضع جدول ظل ثانیت رسد و در موضع دیگر هزار و
دویست و عادت اهل نجوم باینجاری شده است که جیم را ابتر نویسند بر اینصورت ج تا فرق
تام باشد میانه این و حا و خا و دال را بر اینصورت نویسند زیرا که اگر بصورت اصلی
نوشته باشند مشتبه گردد بواو و همچنین ذال را و انرا همیشه منقوط سازند و ها را
بر صورت دایرهٔ صغیره نویسند چنانکه در خط متداول است و کاف مفرده را مسطح نویسند
بر اینصورت چو اگر غیر مسطح بر اینصورت ک ملتبس بلام شود اگر کاتب سرکش انرا فرا
موش کند یا بدک اگر مرکزی زیاده کند و مرکب را غیر مسطح زیرا که اخف و اقصر است
از مسطح و یای مفرد را معکوس نویسند بر اینصورت ے چه اگر مستوی نویسند مشتبه میشود
بدال یا نون هرگاه نقطه بقرب او واقع و نون مفرد را الجهة تمیز تام بدینصورت ں
و انرا اعم از اینکه مفرد باشد یا مرکب همیشه منقوط سازند و با و جیم و زا و یا را نقطه
ننهند امّا با را الجهة این ننهند که اخوات او که تای فوقانیه و ثای مثلثه است معروف
بنقطه مگر وقتی که علامت تضعیف الف واقع شود که انرا نیز نقطه باید نهاد تا مشتبه
بباکه بعدم نقطه مخصوص ساخته اند نشود هرگاه علامت تضعیف الف باشد امّا جیم چون
ابتر است مستغنیست از نقطه مگر وقتیکه علامت تضاعیف الوف واقع شود امّا زا از جهة

انکه

آنکه بر اد جمله که اخت او است در تقاویم و زیجات در موضع ثبت میشود که بمقابله
معلوم است و اگر احیانا قیاس منتفی باشد علامتی بر فوق او ثبت کنند برین صورت
امّا یا چون مفرد باشد ظاهر است که از نقطه مستغنی است و چون مرکب باشد
بنون و تا و ثاء مرکبه مشتبه گردد امّا چون اینها مخصوص بنقطه اند او را نقطه نهادن
عبث است و در اکثری از تقاویم و زیجات سین و شین و صاد و ضاد و قاف را چون
مفرد باشند ابتر نویسند برین صورت *س ش ص ض ق* تا گاهی که بترکیب
شوند مشتبه نگردند و باقی حروف را بطریق مشهوره یعنی چنانکه در خط متداول است و معروف
ثبت کنند بعد هذا مخفی نماند که این ارقام والّه بر اعداد را در تقویم بجهت کمیت بروج
و ساعات و درجات و اجزای هر یک در برابر یکدیگر بازای هر روزی وضع کنند
مثلا در جدول تقویم کوکب رقم اوّل بجهت مرتبه برج باشد دوّم بجهت درجه سیّم بجهت
دقیقه و رقم هر مرتبه کسر مرتبه ماقبل خود باشد چنانکه در باب سیّم مشروح گردد و چون
گاهی اتفاق افتد که بعضی از این مراتب بعدد در نیاید بسبب آنکه مرتبه ماقبل او را
در این مرتبه کسر نباشد تا مرتبه اوّل که نسبت همه مراتب صحاح معدود پس
مصنّف بعد د بیان اینکلمه در آمده میفرماید که و چون مرتبه از مراتب اعداد موضوعه عند
بجهت آنچه ذکر کردیم خالی باشد از عدد در آن مرتبه صفری نویسند بجهت حفظ المرتبه
برین صورت *۰* چه اگر صفر مرقوم نشود مراتب بیکدیگر مشتبه میشوند مثلا اگر مرتبه
برج بی آنکه صفر حافظ او بود از عدد خالی باشد ناظر رقم درجه را برج اعتقاد
کنند و رقم دقیقه را درجه و در لغت مکانی را گویند که از شاغل خالی باشد *باب دوم*
در معرفت ایام اسابیع و تواریخ مشهوره چون اشهر اجرام سماوی آفتاب و ماه است

سال گردش را بر دور آفتاب نهاده اند و مدت یکدور آفتاب را یعنی از هنگام مفارقت
او از یک نقطه معین از محل تا معاودت بهمان نقطه یکسال اعتبار کرده اند و ماه گردش را
بدور ماه نهاده اند یعنی از هنگام مفارقت او از وضعی معین با آفتاب مثلا هلال
تا معاودت بهمان موضع یکماه اعتبار کرده اند و چون دوازده دور ماه نزدیک است
بیکدور آفتاب بعضی دوازده دور ماه را یکسال اعتبار کرده اند و این را سال قمری
گویند و آن دیگر را سال شمسی و چون دور ماه نزدیکست بمدت سیر آفتاب در یکبرج
بعضی مدت سیر آفتاب را در یکبرج یکماه اعتبار کرده اند و اینرا ماه شمسی گویند و آن
دیگر را ماه قمری پس هر یک از سال و ماه شمسی باشد و قمری و هر یکی از این دو حقیقی
باشد که سیر حقیقی نیرین در و معتبر باشد نه عدد ایام و شهور و اصطلاحی که عدد در او معتبر
باشد نه سیر پس اقسام هشت شود و هر یکی را در ضمن تواریخ بیان خواهیم کرد ان شاء الله
تعالی اما لفظ تاریخ مصنف در شرح زیج سلطانی آورده است که بعضی گفته معربست ماخوذ
از ارخ بضم همزه و سکون را که بچه گاو وحشی است و چون باب تفعیل گاهی ازاله شی
پس معنی تاریخ وقت ازاله کردن وحشیت و جهالت آنوقت بود و بعضی گفته اند قلب
تأخیر است چه آن نسبت کردن آخر وقت با اول آن و بعضی گفته اند که لفظ عربی
نیست بلکه معربست و اصلش آنست که در وقت وضع تاریخ عرب هرمزان که یکی
از ملوک عجم بود در زمان عمر بن خطاب بشرف اسلام رسید در میان صحابه گفت
که مر عجم را حسابیست که آنرا ماه و روز گویند و چون کیفیت استعمال آن شرح کرد آنرا
پسندیدند و ماه و روز را معرب ساخته مورخ گفته اند و تاریخ مصدر است و بمعنی
توریخ و تاریخ بهمزه اما در اصطلاح کوشیار گوید که تاریخ روزی معینی است که از منه

کنیعه ازان بود باو نسبت کنند و بعضی گفته اند که توقف وقت حاضر است با ستاد
کردن آن بوقوع حادثه از حوادث و بالجمله اول سالی که دران سال حادثه عظیم و فتنه
چون ظهور ملتی یا دولتی یا طوفانی یا زلزله یا امثال آن اینها را مبدا سازند تا بو
ضبط اوقات حوادث دیگر که خواهند کنند مبدا با آن نسبت دهند و آنرا تاریخ
خوانند و آن نزدیک هر قومی چیزی دیگر باشد چنانکه بعد ازین معلوم گردد و اما ایام
اسابیع جمع اسبوع که بفارسی هفته گویند در میان خواص و عوام مشهور است ازین جهت مصنف
رحمه الله ابتدا بیان کرده و ارقام آن با اسامی ثبت ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه
ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه و چون در دفتر تقویم علامت اشیاء متعدده ارقام اعداد آن
میباشد و بمذهب جمهور اول هفته یکشنبه است چه ابتدای خلقت آسمان در روز یکشنبه
شده است چنانکه اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه افضل الصلوة
در اختیارات ایام سابع فرموده اند که و فی الاحد البناء لان فیه ب بدا الله
فی خلق السماء پس لابد است که الف علامت یکشنبه باشد مع هذا که مصنف با ثبت
و علامت شنبه که آخر هفته است و بعضی که اول هفته را شنبه مبدا کنند علامت شنبه
صفر نهند چو صفر بر الف که باتفاق علامت یکشنبه است مقدم است اما تواریخ مشهوره
چهار است اول تاریخ عرب که اشهر و اشرف تواریخ است چه مبدا آن از هجرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله است مصنف رحمه الله ابتدا بیان کرده است و سال ایشان
دوازده ماه قمری است و مراد از کلام رب العزة که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر
شهرا فی کتاب الله این شهور و بنابر آنچه سبق ذکر یافت سالها و ماهها این تاریخ
باین اصطلاح قمری حقیقی باشد و اصلا در آن کبیسه نباشد و اسامی شهور آن اینست

محرم وانماه اوّلست از سال ايشان وجه تسميه بمحرّم انست كه درانماه قتال انحرامت بوده وصفر از ماه دوّم بود وماخوذ از صفر يعني مكان خالي چه درانماه مكّه معظمه از حجاج خالي شد كه عزيمت اوطان كردندي ربيع الاول ماه سيم بود ربيع الاخر ماه چهارم بود واين دو را ربيع بجهة ان كويند كه در وقت تسميه شهور انيد وماه در فصل ربيع افتاده جمادي الاوّل ماه پنجم جمادي الاخر ماه ششم بود وجه تسميه انست كه در انيد ماه انجماد انهار بحصول پيوسته رجب ماه هفتم بود ماخود از ترجيب و تعظيم بسبب انكه انماه را تعظيم كردندي يقال رجبه ورجبه العظمه يا انكه درانماه مجادله ومقاتله حرام بود يقال رجل رجب[2] جويست در بهشت از عسل شيرين تر واز برف سفيد تر هر كه درانماه روزه دارد ازان جوي اب دهند باين سبب ماه مذكور را رجب نام كرده اند واهل جاهليت انرا شهر الله الاصم خواندي زيراكه درانماه منع منكرات زياده از شهور ديكر بودي وصداي ساز والات غنا بكوش نرسيدي وبعضي ديكر كويند كه چون قتال حرام بودي قعقعه سلاح بر نيامدي شعبان ماه هشتم است ودرانماه ارزاق عباد منشعب كردد فيها يفرق كل امر حكيم رمضان ماه نهم بود ماخود از رمض[2] الذنوب اي يحرقها شوال ماه دهم بود وكويند بسبب تسميه آن بود كه درانماه عرب صيد كردندي يقال شال الكلب ذنبه اذا ارسله للصيد يا انكه درانماه شتران مست شدي يقال شالت الناقه ذنبها بطلب الفحل ذو القعده ماه يازدهم بود وجه تسميه انكه درانماه از محاربه ومقاتله قعود كردندي وچون از جمله اشهر حرم است ذي الحجة ماه دوازدهم بود سبب تسميه انكه درانماه حج كنند واوّل ماه از رؤيت هلال كيرند بجهة انكه مبدا اساير اشكال القمر است واو درانموضع بمنزله موجوديست بعد از عدم وايام هر ماهي كه اعتبار ثبت از ابتداء

لانه يرمض ج

[illegible]

كرديد

غروب تمام جرم آفتاب که قریب برؤیت هلال بود تا غروب جرم او که قریب بود برؤیت هلال

بعد از آن بیست و نه باشد و کمتر نه یا سی بود و بیشتر نه و همچنین تا چهار ماه متوالی سی

سی آید و زیاده نه و تا سه ماه بیست و نه کمتر نه و اینها همه باستقراء و امتحان معلوم

شده است و بسبب این اختلاف اختلاف سیرات قمری است و سایر اوضاع او

منقسم باختلاف آفاق و بیان اینها موجب الطنابت هلال در لغت مستنیر قدر

مرئی از جرم ماه را گویند در شب اول و دوم و سیم و در عرف اهل نجوم همین در شب

اول هلال گویند و بین و روز اول از هر ماهی را غره گویند که مأخوذ است بر وجه

استعاره از بیاض پیشانی و روز سی ام را سلخ گویند که مستعار است از بیرون

آوردن گوسفند از پوست بود در اند و روز ماه از زیر شعاع آفتاب بیرون می آید و چون

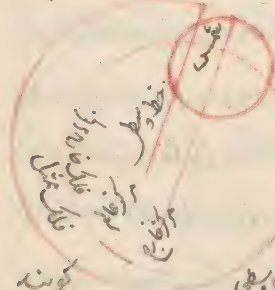
وضع هلال مختلف و نا منضبط است اهل حساب یعنی منجمان اول ماه در این تاریخ از

اجتماع وسط شمس و قمر گیرند بر طالب تحقیق مخفی نماند که خط خارج مرکز عالم چون بمرکز

قمر گذرد و بفلک اعلی منتهی گردد و آنرا خط وسطی قمر خوانند و خطی که هم از مرکز عالم

بهمان فلک منتهی شود بموازات خطی که از مرکز فلک خارج مرکز شمس بمرکز جرم او

خط وسطی



واصل گردد خط وسطی شمس بر این صورت و بیان هیئات

این افلاک در باب آینده بتفصیل نموده شود

ان شاء الله تعالی و این هر دو خط گرد متشابه الحرکة

باشند کما ثبت فی العلم الهیئة و چون طرف دو خط

در هر موضعی از فلک البروج جمع آیند آنرا اجتماع وسطی گویند

و مخفی نماند که مصنف ذکر شمس و قمر بجهة توضیح نموده و الا اطلاق اجتماع وسطی کافیست

الشهور	[illegible]	ايام
محرم الحرام	[illegible]	ل
صفر المظفر	[illegible]	كط
ربيع الاول	[illegible]	ل
ربيع الآخر	نو	كط
جمادى الاولى	هم	ل
جمادى الآخرة	[illegible]	كط
رجب المرجب	[illegible]	ل
شعبان المعظم	هش	كط
رمضان المبارك	ع لو	ل
شوال المكرم	دع	كط
ذي القعدة	هد	ل
ذي الحجة	[illegible]	كط

وما بين هردو اجتماع يعني از هنكام افتراق خطين تا هنكام اجتماع ايشان بعد از ان

بيست ونه روز است ودوازده ساعت وچهل وچهار دقيقه وذكر كيفيت وجدان

اينمدة مفصل بتطويلست پس سال قمري كه دوازده اينمقدار است سيصد وپنجاه و

چهار روز وهشت ساعت وچهل وهشت دقيقه باشد ومحرم را سي روز كيرند وصفر را

بيست ونه وهمچنين بترتيب يكماه را سي روز كيرند ويكماه بيست ونه روز تا اخر سال وعادة

اهل حساب چنانست كه چون كسر بنصف رسد يا زياده از نصف شود انرا واحد كيرند

پس چون كسر بيست ونه روز كه دوازده ساعت وچهل وچهار دقيقه زياده از نصف شبانه

روز است اورا محرم را سي روز كيرند ودر ماه دوم كسر زايد او را بنقصان كسر ماه مقدم

حساب نموده جزوي از كسر او باقي ماند كمتر از نصف پس ماه دوم را بيست ونه روز

كرفتند وباز در ماه سيم كسر از نصف زياده بود انرا سي روز كرفتند ودر ماه

چهارم ان كسر زايد را نقصان ماه مقدم حساب نموده اند انچه باقي ماند كمتر از نصف

بود اين ماه را بيست ونه كرفتند وتا اخر سال برين قياس يكماه سي كرفتند ويكماه بيست ونه

روز واكر كسر زايد نصف شبانه روزي بود يعني همين دوازده ساعت و

پس شش ماه سي ميكرفتند وشش ماه بيست ونه روز ودر اخر سال كسري نمي ماند ليكن چهل و

چهار دقيقه از دوازده ساعت زياده است كه در اخر سال هشت ساعت وچهل وهشت دقيقه

كه حاصل الضرب دقايق مذكور است در عدد شهور بر سر آمده وانرا فضل السنة

خوانند ولا محاله ان سدس وخمس شبانه روز نيست وما طريق اين حساب را در جدول

اورديم تا معلوم شود كه در اول هر ماهي كسر چه مقدار است وچند جهة نقصان ماه

مقدم حساب شده وچند مانده وجدول اينست ودر سي سال يازده سال از ان قبيل

جدول

بهز بحهزح کادوط

بهز بحوح کا د و ط

بهز بحهزح کادوط

کم	ما	کج	کم	ما	کج
ا	ح	ج	ب	ک	ج
ب	بو	لو	بو	ه	لو
ج	ث	کد	ا	کد	کد
د	ما	س	ط	ا	س
ه	ک	ع	ک	ح	ع
و	د	ج	کا	بو	ج
ز	ب	لو	ب	ا	لو
ح	ک	کد	ا	ب	کد
ط	د	س	ي	ط	س
ي	بو	يه	يه	ه	ع
یا	ع	ج	بو	س	ج
یب	ط	لو	ب	کا	لو
یج	ع	کد	[illegible]	و	کد
٦	ح	س	ط	ده	س
یه	س	ع	ا	ع	ع

بهز بحوح کادوط

ذو الحجه را سي روز کيرند واند ورسي ام کبیسه خوانند واندر سال دوم وپنجم وهفتم ودهم وسیزدهم وپانزدهم وهجدهم وبیت وکم وبیت وچهارم وبیت وششم وبیت ونهم بود وانرا، در لفظ [illegible] جمع است وبعضي بجاي پانزدهم شانزدهم راکبیسه دارند وان بترتیب [illegible] باشد پس باعتبار منجمان سالها وماهها قمري اصطلاحي باشد وقبل ازاین مذکور شد که ازکسور زایدماهها بعد از جبر نقصان در اخر سال کسري زاید میماند چنانکه کفتیم ان کسر سدس وخمس یکشبانه روز است واقل عدد که ازو سدس وخمس باشد عدد سي است وخمس او شش است وسدس ان پنج است که مجموع یازده بود پس در مدت سي سال انکسور یازده روز تمام شود که هیچ کسر نماند ودراین یازده سال ذو الحجه را سي کیرند باضافه این روز زاید باایام اصل او که بیست ونه روز است امّا امّا تعیین سالها که دران این روز را زیادت برانیوجهست که در سال اوّل که ان کسر از نصف کمتر بود چیزي زیاده نکنند ودر سال دوّم چون از نصف زیاده میشود انرا یکروز کیرند وزیادت کنند ودر سال دوّیم چه سیّم آن کسر زاید را جهة جبر نقصان انروز حساب کنند وانچه باقي ماند با کسر سال چهارم وکسر سال پنجم جمع کنند چون زیاده از نصف میشود در سال پنجم یکروز زیادت کنند وبرانیقیاس تا اخر کسر بنصف کسر رسد انرا واحد کیرند ودیکري تا از نصف زیاده نشود انرا یکي نکیرند وطریق اوّل اسهلست ودوّیم بقیاس نزدیکتر بنابر

ان قاعده که اکثر حکم کل دارد و بنابراین بعضی سال ها که هم را کبیسه خوانند چو که در ان سال

نصف است و بعضی از سال ثانی که هم کبیسه کنند چه که در ان سال از نصف زیاده است

وما اینجا جدول اورده ایم و در انجا بازاء هر سالی از این سی سال کسور زاید را

ثبت کردیم بعد از حذف شبانروز چون آن کسور شبانروز شود یا بیشتر رقم

عدد هر سالی که روز زایده دارد بسواد نوشته

شده و باقی بحمره اما کبیسه مشهوره انست که

ماخوذ از کبس است یعنی پر کردن چاه از خاک

چه آن روزیست که از کسور جمع کرده اند و

بعضی گفته اند که کبس در اوردن سر است

در گریبان که ابو ریحان که محاسب در میان

ایام سال در اورده است چنانچه سر در گریبان

در اورند و کبیسه یعنی مکبوس است و صفت

روز است و یا بمعنی علامت نقل است از

صفت باسمیت و بعضی ان سال را گویند

که کبیسه در او واقع شود بمجاز کبیسه گویند

و مبداء این تاریخ از زمان هجرت پیغمبر

صلی الله علیه و آله از مکه معظمه بمدینه طیبه

شرفها الله تعالی روز اول محرم ان سال که هجرت فرموده اند و هجرت در لغت ترک

وطن است و مفارقت از ان بموضع دیگر و مقام ساختن در ان و بحسب عرف مخصوص

آنحضرت

بترک وطن خالصاً لله تعالی بجهة آنکه قیام تواند نمود بامتثال اوامر و نواهی شرعیه
وبدانکه عرب را پیش از اسلام تواریخ مختلفه بوده است چون تاریخ بنای کعبه و تاریخ
ریاست عمرو بن ربیعه که وضع عبادت اصنام در عرب از پیش او بوده و تاریخ عام
الفیل این تاریخ مستعمل بوده بعد از آن تاریخ عام الفیل مستعمل شده بود در زمان
حضرت رسول صلی الله علیه وآله تاریخ عادة نموده لیکن بعد از هجرت هر سالی را نامی نهاده
اند اول راسنه الاذن دویم راسنه الامر سیم راسنه التمحیص چهارم راسنه الترفیه پنجم را
سنه الزلزال ششم راسنه الاستیناس هفتم راسنه الاستغلاب هشتم راسنه الاستوا
نهم راسنه البراءة دهم راسنه الوداع بعد از وقت رحلت تاریخی منظور نبود تا سنه
تا در زمان عمر بن خطاب اشتباهی واقع شده و آن چنان بود که ابو موسی اشعری
که قبل او حاکم یمن بود بدار الخلافه نوشت که از جانب شما بعضی صکوک آمده که
محل ادا شعبانست نمیدانم که شعبان کدام سالست اکنون بعد تاریخی اصطلاح باید
دو زینت پس اتفاق و اجماع عرب بر آن شد که تاریخی وضع کنند بعضی از انکه بتشرف
اسلام مشرف شده بودند گفتند مارا مثل این تاریخی است و اشاره بتاریخ
روم کردند مرضی قوم نیفتاد که حساب آن و نگاه داشتن کلیه آن طولی داشت
و بعضی اشاره بتاریخ فرس کردند آنهم بدین سبب مرضی نیفتاد و بی رای بر آن تعبیر
قرار گرفت که روزی از ایام حضرت رسول صلی الله علیه وآله را مبدأ او سازند
و از اوقات منسوبه بآنحضرت چهار وقت را مذکور ساختند زمان ولادت و زمان بعثت
و زمان هجرت و زمان وفات در زمان ولادت اختلاف بسیار بود به سال ولادت
متردد بود میان چهل و چهل و دویم و چهل و سیم از سلطنت نوشیروان و در ایام بعثت نیز خلاف بود

چه متردد بود میان شب دویم وشب هشتم وسیزدهم وشب هفدهم ربیع الاول
پس اورا باتفاق ترک کردند وبعد ازان جمعی گفتند از بعثت باید گرفت
وجمعی وفاترا اختیار کردند اما بعضی گفتند هیچکدام ازاین دو تردد پسندیده
نیست چه اگر از بعثت گیریم هر لحظه بواسطه آنکه درانوقت که در کفر بودیم ندامت
خاطر شویم واگر از وفات گیریم حزن ومصیبت ما متزاید پس صواب است
که از زمان هجرت گیریم که درانوقت ابتدای شوکت اسلام بوده وما نیز
در خدمت سید انام بشرف اسلام مشرف بودیم پس قوم متابعت ایشان لازم
شمرده باجماع مبداء تاریخ از هجرت گرفته دویم از تاریخ مشهوره تاریخ رومیت
چه مستعمل او میان است وایضا منسوبست باسکندر پادشاه رومی که مالک ممالک
سبعه بوده است ولهذا تاریخ اسکندری نیز گویند و اسامی شهور ایشان سریانی
اینست تشرین اول تشرین الاخر کانون الاول کانون الاخر شباط اذار نیسان
ایار حزیران تموز آب ایلول ومشهور در شباط شین معجمه است وجوهری در صحاح
آورده است که سین مهمله است شاید که اصل شین معجمه باشد ومعرب این سین مهمله
واول سال که یکم تشرین الاول است دراین زمان در اواسط میزانست وبمرور ایام
اندک تغیری واقع و بسبب این که مبداء سال در میزان گرفته اند معلوم نیست
وسال ایشان سیصد وشصت وپنج روز است وربعی بی زیاده ونقصان واین دلیل است
که سالها در این تاریخ شمسی اصطلاحیست چه شمسی حقیقی بحسب ارصاد مشهوره
ازاین کمتر است ومقدار کمی برصد بطلمیوس چهار دقیقه است وچهل وپنج ثانیه وبرصد
ایلخانی که منسوبست بمحقق طوسی یازده دقیقه وبرصد محیی الدین مغربی دوازده دقیقه وبر

رصد ثباتي سيزده دقيقه وسي وشش ثانيه وبارصاد اهل خطا نه دقيقه وبرصد سلطان الشهيد
الغ بيك كوركان ده دقيقه وچهل وپنج ثانيه وبعضي گفته اند كه اهل روم آن كسر را بر
ربع تمام يافته اند موافق رصد طيموخارس وابرخس كه از متقدمين اند پس بر اين تقدير
سال ايشان شمسي حقيقي باشد وسبب اختلاف چند چيز تواند بود اول قصور در آلات
رصدي دوم ناهمواري زمين رصدخانه سيم تفرقه وغلظه هوا چهارم ضعف وقوه باصره
هر يك از تشرين الاخر ونيسان وحزيران وايلول سي روز باشد وهر يك از ماههاي
ديگر سي ويك روز الا شباط كه بيست وهشت روز باشد بنابر علي هذا ماههاي اين تاريخ
نيز شمسي اصطلاحي باشد چه مدت ماههاي شمسي حقيقي با اين شهور موافق نيست چنانچه
در باب چهارم مذكور ميشود ومفهوم در شرح زيج سلطاني اورده است كه سبب اينكه ايام
ماهها باين نوع گرفته اند معلوم نيست واين ربع زايد در مدت چهار سال روزي تمام
شود اينطائفه هر است پس ان را در اخر شباط افزايند وانرا كبيسه نام گذاشت كه ايام
ان كمتر است از ايام باقي ماهها وبعضي گفته اند بجهت انكه اخر ان نزديك باخر سال
طبيعي چه ان در اواخر حوت ومبداء اين تاريخ بعد از دوازده سال است از وفات
ذو القرنين اسكندر بن فيلقوس الرومي ودر مبداء اين تاريخ خلاف بسيار هست
بعضي از مورخان گفته اند كه اول جلوس پادشاه اسكندر هست واز سخن بطلميوس
در مجسطي چنان فهم ميشود كه وفات اسكندر راست وكوشيار در زيج اورده كه مبداء
اين تاريخ اول سال هفتم است از جلوس پادشاه اسكندر ودر ان سال از ولايت
نود بيرون امده در اطراف عالم سير كرد اما اكثر از محققان بر انند كه تاريخ ابد دوازده سال
بعد از وفات اسكندر بنام او وضع كرده اند وباين سبب مصنف اين قول را اختيار نموده است

واین بحسب ظاهر اگرچه بعید مینماید بجهة انکه لازمست که بعد از وفات پادشاهی تاریخ
بنام او وضع کنند امّا در بعضی رسایل بجهة توجیه اینحکایت اورده اند که قریب بوقوع ظاهر
میشود اینحکایت که چون ملک اسکندر از بلاد یونان خروج کرده بعزم تسخیر فارس گذارش
بر بیت المقدس افتاد جماعتی از رهبانان که معظم بنی اسرائیل اند انجا ساکن بودند
ایشانرا فرمود که تاریخی از زمان حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام میکرفتند ترک کنند
وبنام او تجدید کنند ایشان فرمانرا قبول کردند وگفتند در اخبار امده است که چون
هزار سال ازین تاریخ بگذرد انرا ترک کنند وهر واقعه که در انسال روی نماید انرا مبداء
هزار سال دیگر کنند وچند سال دیگر هزار سال تمام خواهد شد وچون تمام شود بنام تو کنیم
ودران صحبت وهفت سال از عمر اسکندر گذشته بود وبعد ازان چون اندک زمانی
منقضی شد اسکندر از عالم نقل کرد وبعد از دوازده سال از فوت او هزار سال مذکور
تمام شد وچون هیچ امری از امور عظیمه در انسال حادث نشد وبا اسکندر نیز تعهد کرده بودند
بوعده وفا نموده اسم او را مبداء این تاریخ ساختند والله اعلم بحقیقه قسم از تاریخ مشهوره
تاریخ فرس قدیم است که مستعمل فرسیان بوده وبحسب وضع اقدم است بر سایر تواریخ وانرا
چون باسم یزدجرد شهریار مشهور شده است تاریخ یزدجردی نیز گویند ووجه آن در اخر باب بیاید
انشاء الله تعالی واسامی شهور ایشان اینست فروردینماه اردی بهشت ماه خرداد ماه تیرماه
مردادماه شهریورماه مهرماه ابان ماه اذرماه دیماه بهمن ماه اسفندارماه مزماه وچون
اسامی در میان ایشان مستعمل نبوده هر روز نیز از ایام نامی نهاده اند برین ترتیب اورمزد
بهمن اردیبهشت شهریور اسفندارمز خرداد مرداد دیبادر اذر ابان خور ماه
تیر جوش دیبمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دیبذین دین

اذر

۵ اذر ۶ اشتاد ۷ اشتمان ۸ رامیاد ۹ مارسفند ۱۰ اسیران و کویند اینها جمله اسماء ملائکه است

الا آنکه زیر دو آبی که اسماء ایزد است و نام هر روزی در ماهی که موافق نام آنماه باشد آن

روز را در آنماه جشنی سازند یعنی عیدی کنند و سال ایشان هیچو سال رومیان سیصد و

شصت و پنج روز و ربع است الا آنکه ایشان شهور اثنی عشریه رومیه بعضی سی و دیگر سی و یک

و یک ماه بیست و هشت روز و در این تاریخ هر ماهی را سی روز گیرند

بی تفاوت و پنج روز زاید بر شهور را در آخر آبانماه یا آخر اسفندارمذ ماه افزایند و در این

دیگر عنقریب ظاهر شود و انرا خمسه المسترقه خوانند پس تقدیر ماههای این تاریخ شمسی

اصطلاحی باشد و اسامی ایام خمسه اینست ۱ اهنود ۲ اشتود ۳ اسفندمذ ۴ وهشت ۵

وان کسر زاید که در تاریخ رومی بعد از چهار سال کبیسه میشود در این تاریخ در مدت صد و بیست

سال یکماه تمام شود و سال صد و بیستم را سیزده ماه گیرند و آنماه را که کبیسه است بنام آنما

خوانند که با آخر آن ملحق باشد تفصیلش آن باشد که در اول نوبت که اینماه زاید شده

اند او را آخر فروردین میگفته اند و در نوبت دویم در آخر اردی بهشت ماه اضافه

مینموده اند و انرا اردی بهشت ماه می نامیده اند و خمسه مسترقه در آخر ماه سیزدهم زاید

بوده و در سالهای غیر کبیسه در آخر ماهی الحاق میکرده اند که کبیسه در ان نوبت

سمی آنماه بوده و سبب زیاده کردن کسور بیکبار است که بزعم ایشان هر روز از ماه

تعلق بملکی دارد و در ان روز باسم آن ملک زمزمه داشته اند و انقیادت ایشان

ایشان بوده که اگر در هر چهار سال یکروز اضافه نمودی بطریق رومیان زمزمه ایشان

در تعویق افتادی و نیز گویند که پادشاهان ایشان در هر روز از این روزها طعام

خاص خوردندی و لباس خاص پوشیدندی و چون از دو کبیسه ایشان که هزار و

چهار صد و چهل سال است و هفتصد و شصت سال منقضی شده نوبت کبیسها با ماه رسیده

بود و خمسه مسترقه در آخر آبان ماه افزوده اند و چون اساس دولت فرسیان بصدمه سپاه نصرت

پناه عرب و هم شکست کبیسه بر طرف شد و خمسه در آخر آبان ماه بماند و جمعی از اهل مجوس که

مانده اند خمسه را همچنان در آخر آبان ماه افزایند و تغیر آنجا نیز ندارند و گویند که از سنتهای

فرس است هرچند کبیسه متروک شده باشد و بعضی از مسلمین سلف نیز تقلید میکرده اند

اما منجمان که بغور این معنی رسیده اند و میرسند آنرا در آخر اسفندارمذ ماه که آخر سال است

زیاد میکنند چنانکه قیاس است و مبداء این تاریخ اول سال ملک یزدجرد بن شهریار

کسری است مخفی نماند که وضع این تاریخ در زمان جمشید کرده اند و بعد از و عادت چنان

بوده است که هر پادشاهی که والی ملک شدی تاریخ را از وقت جلوس او گرفتندی و چون

زمان او آخر شدی ابتدا ترک کرده بنام آنکس که استیلای یافتی تجدید کردندی تا آنگاه

که ملک یزدجرد رسید تاریخ بنام او نقل کردند و آن روز بیستم ربیع الاول سنه احدی عشر

هجریه بوده است و چون در زمان عثمان بن عفان از لشکریان عرب منهزم شده بمرو گریخت

چنانکه در تواریخ مذکور شده است آسیابان مردی او را بکشت دیگر کسی در عجم استیلا

نیافت که تاریخ بنام او منتقل شود لاجرم تاریخ فرس بنام او قرار گرفت و بدو مشهور

شد و در این زمان این تاریخ را بی کبیسه استعمال کنند یعنی سیصد و شصت و پنج روز

بی کسر کبیسه چه آن قاعده در اول حال متروک شده بود و در ثانی الحال اعاده آن

نکردند پس سالهای این تاریخ بهر دو اعتبار شمسی اصطلاحی باشد و خمسه المسترقه

در آخر سال افزایند و نادر بود که در آخر آبان ماه افزوده شود چهارم از تاریخ مشهور

تاریخ جلالی است و آنرا تاریخ ملکی و ملکشاهی و تاریخ محدث نیز گویند بسبب آنکه سلطان

جلال الدين

جلال الدین ملکشاه ابن الب ارسلان سلجوقی آنرا احداث کرده است و اسامی شهور تاریخ
اسامی شهور یزدجردیست و از جهت تمیز اسامی شهور یزدجردی را بقدیم مقید سازند و
شهور این تاریخ را بجلالی یا ملکی و سبب اتحاد اسامی اینست که در وقت وضع این تاریخ
نزول آفتاب باول حمل در هجدهم فروردین ماه واقع شده بود پس این هجده روز را
که از سال متقدم بود بطریق کبیسه فرس از این سال اعتبار کرده اند و رسم فروردین را
تغییر نداده اند و باقی شهور را بحال خود گذاشته و سال این تاریخ شمسی حقیقی باشد
و آن بحسب رصد جدید سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و هشت
رابعه است و وضع تقاویم از زمان سلطان ملکشاه تا حال بر این تاریخست و بنا بر
آنست که ماههای این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی اعتبار نموده اند یعنی ابتدا
هر ماه روزی باشد که آفتاب نصف النهار آن روز در درجه اول برجی باشد از بروج
اثنی عشریه بشرطیکه در نصف النهار پیشتر در آخر برج متقدم بود اما چون ایام مکث آفتاب
در هر برج مختلفست و جمهور خواسته اند که اول هر ورقی از اوراق تقویم اول ماهی باشد
و ایضا نخواسته اند که ایام اوراق در تقویم مختلف شود بنا بر این کیفیت که هر ماهی را در این
تاریخ سی روز باشد بی تفاوت پس بر این تقدیر ماههای شمسی اصطلاحی باشد و خمسه مسترقه را
در این تاریخ باتفاق در آخر اسفندارمذ ماه افزایند بخلاف تاریخ فرس که بعضی در آخر آبان ماه
افزایند و بعضی در آخر اسفندارمذ ماه و در هر چهار سال یا پنج سال یکروز که از کسر زاید
جمع شود در آخر خمسه افزایند و آنرا کبیسه خوانند و سبب تمهید و کمی کسر سالست از ربع
و باستقراء معلوم شده است که چون شش بار یا هفت بار یا چهار سال بکبیسه افتد یکبار
به پنج سال افتد و اول فروردین ماه که اول سالست و آنرا نوروز سلطانی گویند

ابتدای تاریخ ملکشاهی مشهور بجلالی روز آدینه دهم ماه رمضان سنه ۴۷۱ هجریه و پانزدهم آذار سنه ۱۳۹۰ رومیه و نوزدهم فروردین ماه قدیم سنه ۴۴۸ یزدجردیه بوده است حرره علیرضای خرازانی فی ۲۸ ثور ۱۳۰۳

روزي باشد كه آفتاب در نصف النهار آن روز در درجهٔ اول حمل باشد نه آنكه در نصف النهار
مقدم در حوت بود و مبداء اين تاريخ كبيسهٔ ملك شاهي است حكايت كنند در عصر سلطان
ملكشاه جماعتي از حكما مثل حكيم خيام و خواجه عبد الرحمن خازني وغيرهما بودند سلطان
بايشان فرمود كه بنام او رصدي بنا كنند حكما با يكديگر مشورت اين امر عظيم نموده بعد از
قيل وقال آساني را بر دشواري ترجيح داده بسلطان عرض نمودند كه كمتر زماني كه رصد تمام
شود سي سالست و ما را معلوم نيست كه عمر با نوفا كند و بران تقدير كه رصد تمام شود
چون در حركات كواكب بمرور ايام تفاوتهاي فاحش پيدا ميشود لاجرم احتياج ميشود برصد
ديگر باين سبب اين تاريخ كه ما در ان زيج بريم منسوخ گردد و رنجها عبث شود پس صواب آنست
كه بسبب عدم كبس تاريخ فرس كه مستعمل اين زمان است اوايل سالها مختلف ميشود ما بجهة
سلطان تاريخي وضع كنيم كه اول سال ان هميشه در يكموسم باشد و بمرور زمان متغير نشود
باين سبب اسم پادشاه ابد الدهر باقي بماند پس چون سلطان را براين امر راضي كردند تاريخ
مذكور را مطابق سال شمسي حقيقي ساخته بنام سلطان كردند و احكام بجوانب و اطراف نوشتند
كه منجمان بعد از اين تفاوت برابرين تاريخ وضع كنند و روز اول فروردين ماه اين تاريخ را
نوروز دانند چه در انوقت اول نباتات از سر گرفته شود بنمو و در اينه شبيه بحيات بعد از ممات
و چون هجده روز از فروردين ماه قديم بطريقيكه مذكور شد در حيني وضع تاريخ كبس كرده بودند
مبداء اين تاريخ بكبيسه ملكشاهي اشتهار يافت و در تقويم علامت ايام شهور اين تواريخ علامات
يعني تواريخ اربعه مذكوره چون از جملهٔ اشياء متعدده اند ارقام اعداد ايشانست پس علامت
يكم ماه بود ب علامت دويم ماه بود و علي هذا القياس تا آخر ماه و انكه علامت ايام فرس
با نامي بوده است اسم قديم است و در اين زمان در جدول بنويسيم مگر كه در ميان مجوس

مستعمل

مستعمل باشد بعد هذا باید دانست که از جمله اوراق تقویم تام شمسی دوازده
ورق می‌باشد بنوعی که معرفت یکی از آن در معرفت باقی کافی باشد بجهة دوازده
ملکناهی ترتیب دهند و یکورق دیگر بجهة خمسه مسترقه و هر ورقی که مشتمل بر دو صفحه بود یکی که
بر یمین ناظر باشد صفحه یمنا گویند و آن دیگر صفحه یسری و هر یک از متعلقات آن صفحه را
بر ترتیبی خاص در جدول اول بیاورند اما در تقویم قمری منتخب هر دو صفحه را یک صفحه
نمایند چنانکه سیزده ورق بجهة شهور اثنی عشریه مرتب سازند پس مصنف رحمه الله جمله
جداول صفحه یمنی ابتدا بمعرفت جداول اول اسابیع و تواریخ که مقدم بر معرفت باقی جداول است
نموده میفرماید که در تقویم شمسی جدولها بدین ترتیب در صفحه یمنی بیاورند و در جدول اول
یعنی ایمن ابتدا اول ایام اسابیع وضع کنند پس ایام شهور تقویمی که معلوم میشود
و در دوم ایام عربی هلالی بسبب آنکه اشرفست و مستعمل اهل شرع و اعیان و ملیخنده و
ایام متبرکه مبنی بر آنست و در سیم ایام عربی حسابی چه هر دو یکمقوله اند و در چهارم ایام
جلالی زیرا که بعد از تاریخ عربی این تاریخ اشرفست چه وضع آن در زمان اسلام بامر پادشاه
اسلام بوده است و در پنجم ایام رومی که اشرفست از ایام فرس چه وضع آن نیز است
و در ششم ایام فرس قدیم که اکنون تواریخ مستعمل گردیده و چون تاریخ ایشان تمام
شود چنانکه در عربی به ط یا ل به بحسب کمال و نقصان شهور و در فرس قدیم به ل
و در رومی به لا اگر از شهور سبعه ایام اوسی و یکیست باشد یا به ل اگر شهور اربعه که
ایام اوسی است باشد یا به کح اگر از ایام شباط باشد در سال غیر کبیسه و کط در سال
کبیسه و در همین صفحه یمنی یعنی در جدول ایام اسبوع است این جدول را لات
کلبه گویند نام ماه آینده بازای اول ماه اگر سال صالح بوده باشد و الا نیز ذکر باید

ثبت کنند و در جلالی و فرسی نام تحویل بازای اول ایام او نیز ثبت کنند و در اکثری
از تقاویم اسم ماه جلالی را در فوق جدول اتصالات کلیه نویسند چه معلوم است
که روز اول صفحهٔ اول ابتداء است و گاه باشد که ایام از خصوصا در تقویم شمسی ننویسند
و برسم ابتداء اکتفا نمایند چه معرفت آن ایام بمقایسه معلوم است و ایام عربی را حاجت
نادر بود که در تقویم شمسی نویسند و در تقویم قمری الا ایام عربیه هلالیه دیگر تقویمها
متروک باشد مگر ایام فرسی که گاه باشد که بجهت آنکه اکابر بعضی از ایشان [illegible] داشته اند
در صحب جدول ساعات نویسند اما نام ماه کمتر نویسند باب سیم در معرفت بروج
کواکب و تقاویم ایشان اولا نموده میشود که دایره عظیمه که بر فلک نهم فرض کنند
بنوعیکه محاذی منطقهٔ فلک هشتم باشد آنرا منطقة البروج و نطاق البروج خوانند و
فلک البروج نیز گویند بمجاز و این دایره با منطقهٔ فلک نهم متقاطع بود بر دو نقطهٔ
متقابل که آنرا دو نقطهٔ اعتدال خوانند و دایرهٔ عظیمه که هم بر فلک اعلا بر دو قطب
فلک هشتم گذرد آنرا دایره عرض گویند پس چون فرض کنیم که منطقة البروج بدوازده
قسم متساوی شود ابتداء از نقطهٔ اعتدال ربیعی و بر هر دو قسمی که یک دایره عرض بگذرد
لامحاله فلک اعلا و سایر افلاک کلها بسطوح موهومهٔ این شش دایره بدوازده قسم
متساوی منقسم شود چنانکه هر قسمی منحصر بود میان دو نصف [illegible] از دو دایره مانند
پهلوهای خربزه و هر یکرا برجی گویند اینست معنی قول نصف که دور فلک را بدوازده
بخش کرده اند و هر بخشی را برجی نام نهاده اند و برج در لغت قصر عالی را گویند
پس هر یک ازاین بروج قصری اند مر کوکبی را که حال باشد در آن برج و اسامی بروج
که ماخوذ اند از صوری که متوهم شده اند بر منطقة البروج و حوالی آن از کواکب ثابته

اکتفا

که در قوس

که در وقت تسمیه در حساب ذی ان اقسام بوده اند علامات هشت این است حمل ۰ ثور ا جوزا

ب سرطان ج اسد د سنبله ه میزان و عقرب ز قوس ح جدی ط دلو ی حوت

یا وتفصیل صور بروج بعد ازین بیاید ان شاء الله تعالی کسی نکوید چرا علامت بروج

بنا بر قاعدهٔ کلیه ارقام اعداد ایشان نیست چنانکه ا علامت حمل باشد ب علامت

ثور وهکذا زیرا که تقویم کوکب که بعد در واست از اول حمل در جدول به رقم مو

ضوع است اول برج دوم درجه سیم دقیقه پس اگر علامت برج بنا بر قاعدهٔ کلیه مرقوم

باشد ناظر تقویم کواکب را از انجهت یکبرج زیاده خیال خواهد کرد مثلا اگر کواکب در

دهم درجه سرطان بود باینصورت جی مرقوم خواهد بود پس در اینحال خواهیم گفت

که چهار برج و ده درجه از اول حمل دور شده است و حال انکه سه برج و ده درجه است

فتامل و هر برجی را که عبارت از قوسیست از منطقة البروج که محصور باشد میان دو نصف

متجاوز از دو دایره عرض شمسی درجه قسمت کنند یعنی سی قسم متساوی کنند و هر قسمی را

درجه گویند پس مجموع درجات فلکی سیصد و شصت باشد که اقل عدد است که از او کسور

تسعه مخرج میشود الا السبع و درجه در لغت بمعنی پایه نردبانست چه افتاب بسبب طی هر یک

از انها صاعد و هابط گردد و همچنین هر درجه را بشصت دقیقه و هر دقیقه را بشصت

ثانیه قسمت کنند و هکذا تا بعاشره پس قسمت اول جزو کل باشد و قسمت دوم

جزو جزو و قسمت سیم جزء جزء جزء وهکذا و اختیار شصت درین اقسام بسبب سهولت

که در حساب ظاهر میشود چه اقل عدد است که از او کسور تسعه بیرون می اید الا

تسع و ثمن و سبع مع هذا نسبت دادن ما دون او را باو بسهولت میسر است اما کواکب

بر دو نوع اند سیارات و ثوابت چه اگر در حرکات قدر او جهه موافقند در جمیع

دایره انرا ثوابت گویند والاسیارات و سیارات هفت اند باین ترتیب اول زحل که

که موسوم است بکیوان دوم مشتری که معروفست برجیس سیم مریخ که موصوفست به بهرام

چهارم شمس که مشهور است بآفتاب پنجم زهره که مسماست بناهید ششم عطارد که ملقبست

بکاتب هفتم قمر که مشهور است بماه و هر یک ازاین هفت کوکب را فلکیست علیحده

زیراکه سوای حرکت شبانروزی هر کدام را بخصوصیه یافته اند از مغرب بشرق غالبا

و در مقدار مخالف یکدیگر پس هر یکرا در بادی النظر فلکی اثبات کرده اند چه بنا

بر اصول ایشان یک جسم بسیط را حرکتی مختلفه ممتنع است وایضا محالست که کوکب

در فلک بطریق ماهی در آب حرکت کند چه خرق والتیام باعتقاد ایشان بر فلک

روا نیست و فلک زحل فوق همه است و همچنین فلک هر کوکب بترتیبی که مذکور

است فوق فلک کوکبست که بعد از اوست بطریق احاطه چنانکه سطح مقعر هر یک مماس

سطح محدب فلکه دیگر است که در جوف اوست مثل توبهای پیاز اما ترکیب افلاک

باین نحو بچند وجه ثابت شده است اولا بطریق کشف و آنچنانست که مشاهده کرده اند

که زحل در حین مقارنه منکسف شده است بمشتری و مشتری بمریخ و مریخ بزهره و زهره

بعطارد و عطارد بقمر و هیچ شک نیست که فلک کوکب کاسف تحت کوکب منکسف است

اما باین طریق معلوم نتوان کرد که آفتاب در تحت یا فوق کدام کوکب است چه کواکب

در حال مقارنه آفتاب مضمحل شوند الا قمر که بواسطه کسوف معلوم شده است که تحت

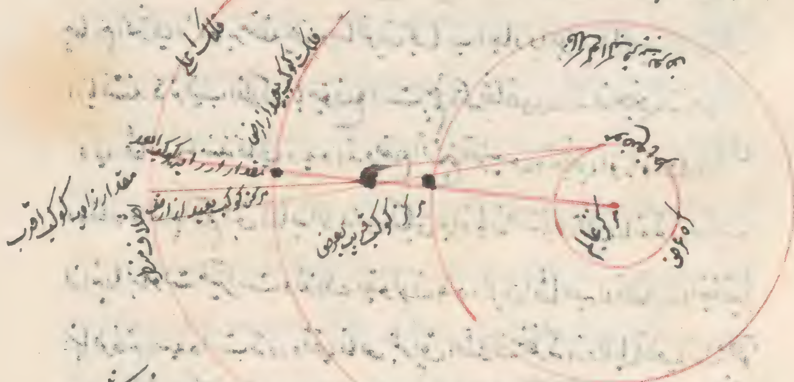
شمس است چه جرم قمر است که ساتر شمس میشود و منع ضوء او از ابصار میکند پس در

حصول مطلوب رجوع کرده اند بطریقی که انرا اختلاف منظر گویند و آن زاویه ایست

که حادث شود در مرکز کوکب از تقاطع دو خط که یکی از مرکز عالم و دیگری از موضع ناظر

فاذا خرج

خارج شود و هر دو بفلک اعلی منتهی شوند و شک نیست که این زاویه و هر مرکز هر کوکب
که بزمین اقربست اوسع است از انکه ابعد است چنانکه ازین صورت معلوم است



و بعد از امتحان مقدار این زاویه در قمر بیشتر یافتند پس باین طریق معلوم شد که شمس
فوق قمر است و در شمس اندکی محسوس بوده و در کواکب علویه که مریخ و مشتری و زحلست اصلا محسوس
نبوده از غایت صغر زاویه پس ازین محقق شد که فلک شمس تحت فلک مریخ است لیکن
باین طریق معلوم نشده که فوق فلک زهره و عطارد است یا در تحت ایشان یا در مابین ایشان
چه تحقق اختلاف منظر در زهره و عطارد متعذر است زیراکه آلتی که ابدا اختلاف منظر اخذ
میکنند و مسماست بذات الشعبتین مخصوص است بانکه اورا در سطح دایره نصف النهار نصب
کنند و اینه و کوکب در حال وصول بدایره مذکوره غیر مرئی میباشند چراکه بعد هر یک
از آفتاب اقل است از دو برج پس ازین طریق عدول کردند بطریق دیگر اقناعی
از آنجمله یکی آنکه میباید که شمس در وسط سیارات باشد تا اسما انما فیه ذلک من
حسن الترتیب کانه الشمسه القلاده فی وسطها دوم آنکه مجموع کواکب علویه را با آفتاب
ربطی خاص است و سفلیین خاص پس باید که او در میان علویه و سفلیه باشد و سیعرف

الرباطات فيفيض الابواب انشاء الله تعالى سيم انكه كواكب غير شمس كه عقربند بارضي

استر عنه انها انكه ابعد اند وچون شمس اسرع از مريخ است بايد كه ميان زهره ومريخ باشد وابطاع از زهره

چهارم اكثري از اكابر متقدمين ومتاخرين بحساب ابعاد واجرام علي سبيل حسن الظن

دريافتند كه تركيب افلاك باين وضع است پنجم انكه نقل نموده اند از بعضي كه زهره را بر

روي افتاب مانند خالي ديده اند ومنهم الشيخ الرئيس وبعضي او را وعطارد را مثل

دو خال ومنهم الحكيم ابن الماجه الاندلسي ليكن بر اذهان مستقيمه مخفي نماند كه رد هريك

از انها بسهولت ميسر است وكذلك يقولون هذه دلايل اقناعيه لا قطعيه واين فقير را

بخاطر فاتر رسيده است كه در وقتي خاص بطريق اختلاف منظر كه از دلايل قطعيه است مطلوب

معلوم تواند كرد وليكن ايراد ان لايق اين كتاب نيست وشمس را نير اعظم گويند زيرا كه اعظم

واضوء كواكب است وقمر را اصغر چه اصغر است از شمس وبعد از او اضوء كواكب است

لهذا هر دو را نيرين گويند وسه كوكب فوق شمس اند باعتبار مذكور علويه گويند وازان

زحل ومشتري را علويين وزهره وعطارد را سفليين گويند وقمر را با هر دو باعتبار انكه تحت

فلك شمس اند سفليه قياس علويه وپنج كوكب غير از نيرين را قسمت رجوع واستقامت واقامت

وسرعت وبطوء ايشان خمسه متحيره گويند ودر تقويم علامت هر كوكب از اين كواكب سبعه

رقم حرف اخر اسم انكوكب است براينوجه زحل ل مشتري ي مريخ خ افتاب شمس س زهره ه عطارد د

قمر ر اما كواكب ثوابت بسيارند بحديكه احصاي ان ممكن نيست وتسميه انها بثوابت

بجهة ثبات اوضاع ايشانست بايكديگر يا بجهة بطوء حركات خاصه ايشان وانها را

كواكب بياباني نيز گويند بجهة انكه مانند مردم بياباننشين راه بيراه وبهمه مواضع

فرود امده اند يا انكه بسبب اينكواكب مسافران در بيابانها خود را بمقصد ميرسانند و

الجزء الثاني

آنچه از اینها برصد در آمده موضع اینها از فلک البروج معلوم کرده اند هزار و بیست و دو
کوکب است و رصد در اصل جمع راصد است همچنانکه خدم جمع خادم است و راصد در لغت
کسی گویند که نگاه بان باشد اما در اصطلاح رصد را اطلاق میکنند بر جمعی که رصد
کواکب میکنند یعنی منتظر حرکت ایشانند و رسیدن ایشان بمواضع معینه بعد از آن کثرت
استعمال اطلاق کرده اند بر موضعی که در رصد کواکب میکنند بمجازی که از تسمیه محل
گویند باسم حال و مخفی نماند که این هزار و بیست و دو کوکب مرصوده غیر آن سه کوکب است
که آنرا صغیره خوانند که بطلیموس از غایت صغر آنرا داخل کوکب مرصوده نداشته است
و خواجه عبد الرحمن صوفی داخل داشته پس باعتقاد او کواکب مرصوده هزار و بیست و پنج باشد
و اهل نجوم اکثر اینکواکب را بر شش مرتبه اعتبار کرده اند و هر مرتبه را قدر و شرف و اعظم گویند
و هر قدری سه مرتبه باشد اعظم و اصغر و اوسط پس مراتب کواکب هجده بود و فضل هر مرتبه
بر مرتبه بعد از او بقدر سه یک اوسط قدر سادس بود آنچه از ما ورای قدر سادس بود آنرا
از اخفیه مظلمه گویند و اینها داخل کواکب مرصوده نباشند و پنج کوکب که ایشانرا سحابی گویند
که مانند لطخ ابر باشد اگرچه مرصوده اند اما ایشانرا قدر نباشد پس اعظم کواکب ثابته
اعظم قدر اول باشد و اصغر اصغر قدر سادس و از برای تعریف و تعیین اینکواکب
چهل و هشت صورت تخیل کرده اند و بعضی تمام و بعضی ناتمام چنانچه نهصد و هفده
کوکب از اینکواکب بر نفس این صور واقعند یعنی بر خطوطیکه این صور از این خطوط متوهم
میشوند یا در میان این خطوط و اینها را کواکب داخل این صور گویند و چون خواهند که از
اینکواکب خبر دهند گویند کوکبی که بر سر فلان صورتست یا بر دست راست یا بر سینه او
علی هذا القیاس و صد و پنج کوکب دیگر بیرون از این صور واقع شده اند و اینها را کواکب

خارج صور کویند وچون ازانکواکب خواهند خبر دهند کویند کوکبی که نزدیک پای راست
فلان صورتست یا بزنب ذنب فلان صورتست وبرا ینقیاس وازاینصور چهل وهشت کانه
بیست ویکی درجانب شمالست از منطقة البروج ویانجده درجانب جنوب ودوازده بر نفس
منطقة البروج ویانجده درجانب جنوب وحوالی آن که صور بروج دوازده کانه اند وما
اینجا یک یک صور را بتفصیل بیاوریم وکواکب مشهوره هریکی را تعریف کنیم اگرچه صور
الثابت وبمعرفت تقویم دخلی ندارد لیکن ناظرین سموات وعارفین کواکب را مفید
باشد وبالله التوفیق امّا از صور تهای شمالی اوّل صورتیکه بقطب عالم نزدیکست
بنات النعش صغراست ودوم بنات النعش کبراست وهریکهفت ستاره اند چهار
ایشان را نعش کویند وسه راکه بر طول واقعند بنات وبعضی ازاین هردو را بجرس تشبیه
کرده اند اوّلرا دب اصغر کویند واو را بیسر تصوّر کرده اند واو ستارهٔ راکه بر سینهٔ
او باشد فرقدان کویند یکی از دیکری روشنتر باشد ویکتاء روشن که بر ذنب اوست
انرا فقها جدی خوانند وباو قبله شناسند ومنجمان او را تصغیر کنند وجدی کویند تا با
برج جدی مشارکت اسمی نداشته باشد واو نزدیکترین ستاره است بقطب شمالی بدینواسطه
حرکتش ظاهر نکردد ودرخارج اینهفت ستاره است کوچک انرا ستم اهو کویند ودوم را
دب اکبر واو تمام اندام است ازانسبب انرا اکبر خوانند ونزدیک کوکب دوّم از ذنب
او ستارهٔ باشد درغایت صغر ونور چشم را بدو امتحان کنند او را سها خود ستاره کان
داخل اینصورت بیست وهفت اند خارج هشت سیّم صورت تنّین است اژدهائی
راماند که کرده بر کرد قطب شمالی فلک البروج برامده بر سر او چهار کواکب بهمه منحرف
او را عرب عواند خوانند وستارکان او سی ویک اند چهارم را صورت قیقاوس است

بلفت

بلغت نویان یعنی پادشاه و بعضی از عوام کویند کیکاوس است ملکی ماند تاجی
بر سر نهاده است پاه میجنباند برای دیدن دو کوکب که بر پای اوست و جدی مثلثی می جنباند
واقع متخیل شود ستارکان او زیاده اند خارج در او پنج غوا است و او را ابقار
او صیاح نیز خوانند مرد برا ماند او دست دراز کرده کویا بانک میکند سر دست چپ
او بر بالای کوکب اخر از بنات النعش اکبر است و دست راست او او کنده پس کواکب
صورت که بعد ازین بیان خواهد شد و با هندیست عصا برابر بالای سر کوفته ستارکان
او بیست و دو اند خارج یکی او را سماک رامح خوانند و او را فارسی اسماء حارس شمالی
نیز کویند چه در اکثر مواضع مرعی میشود اشاره دیکر را که با اوست و بر ساق چپ ا بصورت نیست
رح رامح کویند ششم صورت فکه است که عوام انرا کاسه درویشان خوانند و منجمان
اکلیل شمالی دایره را بنز ماند که ناتمام است ستارکان او هستند و نیز ابو نیر الفکه
خوانند هفتم صورت الجاثی علی رکبته است و او را قص نیز خوانند مرد برا ماند بر سر
زانو ایستاده از برای پای کرفتن کواکب او بیست و هشت اند و در کتاب نهایة الادراک
بیت و نه مذکور است هشتم صورت سلیاق است و او را سلحفاة و معرفه و چنک
رومی نیز کویند سنک شی را ماند ستارکان او ده اند و بر یک طرف او ستاره ایست
روشن باد و ستاره دیکر تاریک بر مثال مثلثی خورد بدین سبب عوام او را بیکنایه
و منجمان نسر واقع بجهة مشابهة او بکرکسی که بال فراهم کرده باشد خوانند و ستاره
بمنزله بال او یند نهم صورت دجاجه است مرغی را ماند کردن دراز کرده سوی مغرب
بجهة دانه چیدن و بالها کشاده بجهة طیران هفده ستاره است خارج او بر سر ان
کوکبیست بر نقش مجرده در جنوب کوکب نسر واقع معقد اربکنیزه او را منقار الدجاجه خوانند

وبر سر دم او کوکبیست روشن در میان مجرة واو را ردف کویند ودر پیش ردف
چهار کوکب روشن اند بر خطی شبیه بمستقیم بر عرض مجرة یکی از ان بر بال راست دجاجه
است ویکی بر سینه ودو بر بال چپ واین چهار کوکب را عرب فوارس کویند وذنب
دجاجه چون تابع الجناح است از اجنحه او را ردف کویند وهم صورت ذات الکرسی
است زیرا مانند بر کرسی نشسته که او را قایمه است چون قائمهٔ منبر و پایها فرو کذاشته سیزده
کوکبست ودر صور عبد الرحمن صوفی مذکور است که بعضی در اینموضع صورت شتری تخیل
کرده اند که داخل صور رحل وهشکانه نیست بلکه کواکب او بعضی از صورت ذات الکرسی
است وبعضی از مراة المسلسلة وبعضی از حامل راس الغول وبعضی غیر مصوره چنانکه
چهار کوکب از صورت ذات الکرسی بر خطی اند شبیه بمستقیم که مجره را قطع کرده است بر
عرض وایشان بر بدن شترند واز طرف جنوبی این خط سطری مقوس از کواکب خفیه متصل شود
بچهار کوکب متقارب که بمنزله سر شتر بوده ان سطر مقوس بمنزله کردن او ودر تحت اینکوکب در
جنوب مجره دو کوکب مینماید قریب بیکدیکر وان بر دست شتر است وانکوکب سحابی که بر
نفس مجره است در تحت اینکواکب بر سر شتر است وعرب اینکواکب را کف الخضیب وکف
الثریا کویند چه از نزدیک ثریا سطری مقوس از کواکب خارج شود باینکواکب روشن
که بر مجره اند متصل شود انرا ید الثریا کویند اینکواکب روشن بمنزله دست بود و
هر یک کوکب بمنزلهٔ یک انکشت خضاب کرده اما اهل نجوم از انکواکب یکیرا که بیشتر
همی اید انرا کف الخضیب کویند وسنام الناقه نیز کویند چه بر کوهان شتر است وقطب
العلا در نهایة الادراک آورده که چون کف الخضیب بنصف النهار رسد دعاء
مستجاب شود الا دعای ظالم یازدهم صورت حامل راس الغول است واورا

برسوش

برساوش نیز خوانند مردی را ماند که بر پای چپ ایستاده سر سوی شمال و پایها سوی
جنوب و پای راست برداشته بدست چپ سر غولی با خویش گرفته و دست راست بر بالا
سر آورده و آلت قطعی بدست گرفته کواکب بیست و شش اند خارج سه و این رأس
ممسك الاعنة غول کوکب سرخ از قدر ثانی آنرا رأس الغول گویند دوازدهم صورت
است مردی را ماند بر پای ایستاده و بیکدست عنانی و بدست دیگر تازیانه گرفته کواکب
او چهارده اند و بر جانب جنوب او ستاره ایست روشن و سرخ و در اکثری از مواضع
با ثریا طلوع کند آنرا عیوق خوانند چه رقیب ثریاست مشتق از عوق بمعنی باز
داشتن و نگاهبان چه نگاهبان بازدارنده بود آنرا امور و ستارهٔ دیگر از عیوق تاریکتر
که با او و با دبران که بعد از این در باب دوازدهم معلوم گردد بر مثال مثلثی منفرج الزاویه
بود و آن زاویهٔ منفرجه باشد آنرا کعب ذو العنان گویند سیزدهم صورت حوا است
مردی را ماند بر پای ایستاده و پایهای او در شمال برج عقرب است و بهر دو دست خود ماری
گرفته سر آغاز در جنوب کوکب فکه است بیست و چهار ستاره است خارج پنج از الجمله ستاره
ایست روشن بر سر او که با نسرین بر مثال مثلث متساوی الاضلاع است آنرا رأس
الحوا خوانند چهاردهم صورة حیة است آنرا حیة الحوا خوانند ماری را ماند سر دم برداشته
برابر سر حوا هجده کوکبست از الجمله بر گردن حیه ستاره ایست که از قدر ثالث که با سماک
رامح نیز فکه بر مثال مثلثیست که نیز فکه بر زاویهٔ اعظم آن مثلث است آنرا عنق الحیه
خوانند پانزدهم صورة سهم است و او را نبل تیر خوانند تیری را ماند واقع در میان
منقار دجاجه و نسر الطایر در درازی سه گز و نیم پیکانش سوی مشرق سوفارش
بجانب مغرب پنج ستاره است شانزدهم صورة عقاب است عقابی را ماند در پرواز

روي او بمشرق نهاده است و طايرش کوکبي روشن بر ملتقي المنکبين اوست
با دو کوکب بر طرفين او و از او تاريکتر بر مثال خطي مستقيم عوام او را شاهين ترازو کويند
ميزان ايذ و نسرا نسر الطاير خوانند و بايذ که کوکب شبيه بکرکسي بال کشاده بود بر قياس
نسر واقع که بال فراهم کرده است هفذهم صورت دلفين است و الحيواني را مانذ
بحري که بر شکل خيکي منفوخ آدمي دوست که اکر غريق را بيند بر پشت خود کيرد و بکنار آورد
کواکب او ده اند از الجمله چهار کوکب است بر عقب نسر طاير بر بعد دو نيزه بر شکل معين عوام
انرا صليب کويند کوکبي بر آيد در روشني نزديک با چهار کوکب او را عمود الصليب و ذنب الدلفين
خوانند هجدهم صورت قطعة الفرس است و انرا راس الفرس نيز خوانند سر اسپي را مانذ در پس
دلفين بقدر دو کز از دوش بسوي جنوب چهار کوکبست نوزدهم فرس اعظم است اسپي را مانذ
با سر و دو دست که او را کفل و پاي نيست کواکب او بيست اند از الجمله چهار کوکب اند بر شکل مربعي
فراخ که اضلاع ان قريب بيکديکر بود ليکن ضلع شمالي ان اصغر از ضلع جنوبي بود عرب انرا
دلو خوانند و انستاره که بر زاويه شرقي شمالي مربع بود انرا سرة الفرس خوانند و انکه بر شرقي
جنوبي است جناح الفرس و انکه بر غربي شمالي است منکب الفرس و ديکري را متن الفرس خوانند
بيستم صورت مرأة المسلسلة عوام انرا زن و شوهر خوانند زني را مانذ دستها باز کشيده
و در هر يکي از دو دست او و دو پاي او بر اصلاف اقوال زنجيرات و کواکب او بيست اند
از الجمله کوکبي روشن و سرخست از قدر ثاني بر دنبال سرة الفرس بمقدار ذراعي تخمينا
مايل بشمال و بر پهلوي اين صورت انرا صبيب المسلسلة کويند و بطن الحوت نيز کويند
بيست و يکم صورت مثلث است مثلثي را مانذ متساوي الساقين چهار ستاره است يکي
بر راس مثلث بود انرا راس المثلث خوانند سه بر قاعده انکواکب داخل اين صورت سه عدد

سي و يک

سي و يك كوكبند خارج بيست و نه امّا از صورة منطقة البروج كه صور بروج اثني عشريه اند اوّل
صورت حمل است كبشي را ماند كه مر او را دو شاخ است قدم او بطرف مشرق و مؤخر او بطرف
مغرب و دو پاي او طرف جنوب ملتفت شده است بطرف مؤخر خود بنوعيكه كوي نشسته خود
ميخوارد كواكب او سيزده اند و پنج خارج صورت ثور است كاو نيرا ماند كه او را الكفل و دو پاي
نيست سر بر داشته يا در پيش انداخته بر اختلاف اقوال مقدم او بطرف مشرق مؤخر او بطرف
مغرب ستاركان او بيست و دو اند خارج يازدهم صورت جوزا است او را توامان و
او پيكر نيز كويند آدمي را ماند متعانق در شمال كاه كشان سر ايشان در طرف شمال و
مشرق است و پايها بطرف جنوب و مغرب در نفس مجرّة جوزا باين سبب كويند كه مر او را ميانه
بر ميان اسمانست يقال جوز كل شيء وسطه و بعضي كويند كه چون جبار را كه از صور جنوبيه است
جوزا كويند بجهة بياض اكثر كواكب او كه مستعار است از كوسفنديكه وسطا و سفيد بود و پس
توامان را كه هم در جوزا است او را بمجاز جوزا كويند كوكب او هيجده است خارج هشت چهارم صورت
سرطان است خرچنكي را ماند مقدم او بطرف مشرق و مؤخر او بطرف مغرب و جنوب
ستاركان او نه است خارج چهار پنجم صورت اسد است شير را ماند روي او بطرف
مغرب و پشت او بشمال بيست و هفت ستاره اند هشت از جمله كواكب داخله كوكبيست
روشن و سرخ كه بر قلب اسد است انرا قلب الاسد و ملكي خوانند و از جمله خارجه
كواكب بكاسه مجتمع است كه عرب انرا هلبه خوانند و ان سه كوكب است كه بطلميوس
ضفيره خوانده است از اين كواكب است ششم صورت سنبله است او را عذرا نيز
كويند زني را ماند دامن فرو انداخته و دست چپ او كشيده و دست راست بر داشته
و بان خوشه كرفته كوكبي روشن بر كف دست چپ اوست از اسماك اعزل خوانند از

جهت ارتفاع او سماک وازجهت انکه بی سلاحست اعزل خوانند برابر سماک رامح که نیزه دارد کواکب او بیست وشش است خارج شش هفتم صورت میزانست ترازو را ماند که دو کفه او بجانب مغرب وعمود او بجانب مشرقست هشت ستاره خارج سه هشتم صورت عقربست کژدم را ماند سر او بطرف شمال ومغرب ودم برداشته بجانب جنوب ومشرق کواکب او بیست ویکند خارج نهم صورت قوس است واورا رامی نیز گویند دابه را ماند از گردن تا اقرو از اصل گردن او نصف مردی بیرون امده تا کمر عمامه بر سر دارد وازاو علاقها اویزان وکمانی بدست گرفته وبدست دیگر تیر کشیده وسی ویک کوکبست دهم صورت جدیست بزغاله را ماند که دو شاخ دارد سر ودو دست او بطرف مغرب وپشت او بشمال واز پشت تا دم معوج ماهی است کواکب او بیست وهشت اند یازدهم دلوست وانرا ساکب الماء ووالی نیز خوانند مردی را ماند بر پای ایستاده سر او در شمال وپایها در جنوب ومیل نموده بطرف مشرق ودستها دراز کرده وبیکدست کوزه گرفته وازان اب میریزد بطرف قدم خود آب جریان میکند تا دهن حوت کواکب جنوبی او چهل است خارج سه وبعضی گویند که اورا بدین سبب دلو گویند که مر بعیرا که در صورت فرس اعظم گفتیم عرب دلو گویند وانجا و راینصورتست بر قیاس جبار وتوامان دوازدهم حوت اورا سمکتین نیز خوانند دو ماهی را ماند سر یکی بطرف مغرب ودویم بطرف مشرق وسر دیگر بطرف شمال ودم بطرف جنوب نزدیکست دو شاخ محل واصل شده دم ایشان بخط مقوس طویلی که از کواکب صغار منصور شده اند خیط الکتان گویند کواکب سی وچهار است خارج کواکب اینصورت دو لب وشستاد ونه اند خارج پنجاه وهفت سوای صغیره بعد برارباب فهم مخفی نماند که صورت

دداز ده کانه بحرکت فلک ثامن متحرک اند چنانکه سایر صور فلا محاله ازمواة اقسامی
که او را بروج اختیار کرده اند بیرون روند پس کواکب حمل بثور رود و کواکب ثور بجوزا
و علی هذا القیاس چنانکه در این زمان کواکب اول حمل باخر او منتقل شده واز
صورت جوزا الا قدام او در او غایبند لیکن اهل اینفن تغییر اسماء ایشان ندادند
تا تطابق ارصاد ایشان باشد پس مدعا اقسام بروج است نه صور واز انتقال
صور خللی باقسام نرسد از صور جنوبی اول صورتی که بمنقطة البروج نزدیکست بمنطقة
قیطس جنوبی است حیوانی را ماند بحری که او را دو پاست و دمی چون دم
مرغ کواکب او بیست و دو است از الجمله دو کوکب بر دو شعبه دم اوست بمقدار
دو نیزه از یکدیگر دور آنکه بطرف جنوبست قیطس جنوبی گویند و آن دیگر را که
از صقر است ذنب قیطس شمالی دوم صورت جبار است عوام او را ترازو
خوانند و جوزا نیز گویند چنانکه مذکور شد مردی را ماند با کمر و شمشیر بر پا ایستاده و
بدست راست عصائی بر بالای سر گرفته و دست چپ در آستینی کشیده و در
آستین انداخته ۳۸ ستاره است و سه ستاره کمر او را که بر یکسمت اند منطقة
الجوزا و نطاق الجوزا و نظم نظام گویند سیم صورت نهر است جوی آبرا ماند که
عطفات بسیار دارد ابتداء از نزد قدم چپ جوزا باشد و بعد از عطف باطراف
بکوکبی روشن منتهی شود که او را آخر النهر گویند سی و چهار ستاره است چهارم
صورت ارنب است خرگوشی را ماند و آن سوی مغرب دوازده ستاره است
پنجم صورت کلب اکبر است سگی را ماند دونده بدنبال صورت جبار از اینجهت او را
کلب الجبار گویند هجده کوکب است خارج یازده از جمله کواکب داخله کوکبیست بر دهن

که روشنترین کواکب ثابته است واورا شعری یمانی خوانند بر عقب او بجانب مثلث

واورا نیز قلب الجبار گویند وکوکبی خرد وبر پیش او بمقدار سه گز و نیم که اورا

مرزم یمانی خوانند ششم صورت کلب اصغر است واندو ستاره است یکی را که

روشنتر است شعری شامی گویند انکه بر عقب او بجانب شامست و اندیگر را که بمقدار

دو گز از او دور است مرزم شامی خوانند و بسبب تسمیه این دو ستاره بکلب مشابهه

است بشعری یمانی و مرزم او و عرب شعری یمانی را عبور و شامی را غمیصا گویند

واز خرافات ایشانست که شعریان خواهران سهیل اند و میان سهیل و جوزا ازدواجی

است و او پس سهیل بشد جوزا از او بشکست و بجانب جنوب بگریخت و شعری یمانی

از عقب او از مجره بگذشت از اینجهت اورا عبور گفتند و شعرای شامی چندان

بر مفارقت بگریست که چشمش پوشیده شد از اینجهت اورا غمیصا گفتند چه غموص

در لغت پوشیدن چشم است هفتم صورت سفینه است کشتی را ماند چهل و پنج کوکبست

از اینکواکب سهیل که معروف و مشهور است بر لنگر کشتی است هشتم صورت شجاع

است ماری را ماند دراز و باریک کثیر العطفات سر او چهار کوکب متقاربست

ما بین قلب الاسد و شعری شامی و نهایت دم او در جنوب سماک اعزلست ستاره کان

او بیست و پنجست خارج دو و از جمله کواکب داخله کوکبی سرخ روشن بر گردن صورتست

در حوالی او هیچ کوکب دیگر نیست اورا فرد الشجاع گویند نهم صورت باطیه است

قدحی را ماند که غرق شده باشد کعب او بر پشت شجاع از جهت اشتراک اند و

و صورت در دو کوکب هفت ستاره است دهم صورت غراب است زاغی را ماند

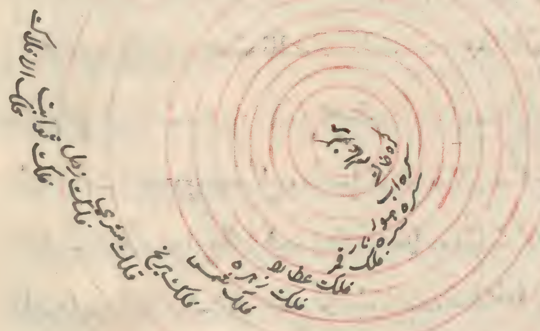
سر سوی مغرب زبر شجاع نشسته و کوکبی از شجاع بر منقار اوست که اورا منقار

الغراب گویند

الغراب کونید یازدهم صورت قیطورس است حیوانیرا ماند از سر تا بنت بصورت
ادمی واز انجا تا اخر بصورت متوفر فرس بطریق راجی سبی وهفت ستاره است
وکوکبی روشن از اینها بر دست اینده ایه است قریب با فق جنوبی ارتفاع او
از ارتفاع سهیل کمتر است انرا رجل قنطورس خوانند دوازدهم صورت سبع است
شیریرا ماند وقنطورس پای او را کرفته است نوزده ستاره است سیزدهم صورت
مجمره است عود سوزیرا ماند که شعله میزده باشد هفت ستاره است چهاردهم صورت
اکلیل است جنوبیست ماهیرا ماند عظیم سر او بجانب مشرق ودم او بجانب مغرب یازده کوکب
خارج شش وازجمله کواکب داخله کوکبی است روشن از قدر اول بر دهن او صورت
انرا فم الحوت جنوبی خوانند مجموع کواکب نقش این صور صد ونود وهفت وخارج نوزده
اینست تمامی سخن در معرفت صور وکواکب ثابته مشهوره فلیرجع الی ما کنا بصدده
فقال المصنف رحمه الله وثوابت نامی اند فوق فلک زحل قبل ازاین مذکور شد که در
یک کره دو حرکت مختلف متعذر است وباین سبب بترتیبی که کفتیم سبعه سیاره را
چون مختلف حرکه بود هفت فلک را اثبات کردند بعد از ان بنظر دقیق در کواکب
ثابته حرکتی بطی یافتند همه موافق در جهت ومقدار پس احتیاج شد باینکه ثابته را
فلکی اثبات کنند وچون هر یک از سیاره کاسف میشوند ثابته را که در قمر ایشان
واقعست بالضروره این فلک را محیط با فلاک سیاره اثبات کرده اند ودر سطح این
فلک مماس شده است جرم اعظم ثوابت را بر دو نقطه متقابل از سطح او وباقی
ثوابت مرکوزند در و علی ما شاء الله واین فلک را فلک البروج وفلک کوکب
فلک مصور وسماء رویه نیز کویند وکرسی کویند عبارت از این فلکست وفوق

این فلک یعنی فلک ثوابت تاسع است که افلاک دیگر را از مشرق بمغرب حرکت میدهد چون
کواکب سیاره و ثابته را غیر مرکز خاصه باشند که موجب اثبات افلاک ثمانیه شده است حرکتی
دیگر است شاهد است باینکه تحریک فلک داخل خارج را که در وسعت و ستخن اضعاف
اضعاف او باشد ممتنع مینماید و بران هیچ کواکب نیست و از انجهت او را فلک غیر کوکب و
فلک اطلس خوانند و چون محیط است بکل از افلاک اعظم و فلک اعلی گویند و محرک سایر
افلاکست از فلک الافلاک گویند و چون منتهای افلاک است از فلک قصی خوانند
و چون غایت العاد است از محدد الجهات گویند و در عرف اهل شرع از عرش گویند
و هر یک از افلاک ثمانیه مذکوره را حرکتی است از مغرب بمشرق مخالف حرکت فلک اعظم
که آن را از مشرق بمغرب چنانکه نظر جلیل دقیق بران دالست و چون بر وجه ابتدا از مغرب
گرفته اند حرکات از مغرب بمشرق همه بر توالی بروج باشند و صورت افلاک تسعه با عناصر اربعه بترتیب در
جوف فلک قمر بحسب قطیع این است

سر تعبیر ضا انکه قریب شبانه روزی یکدور میکند محتاج شده اند بفلک دیگر که حرکت شبانه روزی مستند باو باشد
و بواسطه محرک افلاک ثمانیه باشد حرکت آن فلک را محیط بکل اثبات کرده اند صه فطرت سلیمه صح



وبباید دانست

وببايد دانست كه از افلاك مذكوره هفت فلك را كه متعلق بكواكب سياره است فلك
كلي آن كواكب خوانند ودر ضمن هر يك از افلاك فلك ديگر است كه آنرا افلاك جزئيه گويند
وچون در اين رساله بعضي نكات مندرج است كه ادراك آن موقوف بر معرفة افلاك جزئيه
است واجب نمود كه در اين اثنا هيات وكيفيت هر يكي را بيان كنيم بعون الله وتوفيقه
بعد هذا مخفي نماند كه فلك كلي هر كوكبي را فلك ممثل آن كوكب گويند بجهة آنكه مماثل
فلك البروج است چه مراكز آنها با مركز فلك البروج كه آنرا مركز عالم گويند متحد اند ومناطق
واقطاب آنها نيز در محاذات منطقه واقطاب اوست در حركات نيز با او موافقند
هم در مقدار وهم در جهت سواي ممثل قمر كه مقدار حركت او بر خلاف توالي است وزياده
از مقادير حركات ساير ممثلات ومنطقه هر يك از ممثلات را بمجاز ممثل گويند وچون
اجرام علوي بسايط اند وحركاتي كه از سيارات مشاهده ميشود متشابه نيستند ومقتضي سماوي
بساطت است كه متشابه باشند باين سبب در ثخن ممثلات افلاك ديگر اثبات
كرده اند وبعضي شامل ارض وبعضي غير شامل چنانكه شمس را دو فلك است يكي
ممثل كه فلك كلي اوست والمعلوم است دويم خارج مركز وآن فلكي است متوازي
السطحين در داخل ثخن ممثل ومركز شمس نقطه بود غير مركز عالم ليكن منطقه اش
در سطح منطقه البروج بود وسطح محدب او مماس سطح محدب ممثل بود بر نقطه
مشترك وآنرا اوج ومقعرش نيز مماس مقعر او بود بر نقطه مشترك وآنرا حضيض گويند
وچون فرض كنيم كه خارج مركز از ممثل منفصل شود هر آينه دو كره مختلفة الثخن از ممثل
باقي ماند يكي محيط بخارج مركز وديگري محاط او واول را متمم حاوي گويند ودويم را
متمم محوي ورقه حاوي از جانب اوج بود وغلظش از جانب حضيض ورقه وغلظ محوي بر عكس

و منجمان باین سبب گویند که چون بعد از افراز هر دو را منطبق خارج مرکز سازند ممثل تمام
شود و شمس جرمی بود کری مصمت مغرق در ثخن خارج مرکز چنانکه سطح او مماس دو سطح
خارج مرکز شده است به و نقطه و کواکب علویه و زهره را بعد از ممثل دو فلک دیگر است
اول خارج مرکز وان در ثخن ممثل است چنانکه در افتاب گفتیم الا انکه منطقه این افلاک
در سطح منطقه ممثلات خود نیستند بلکه مقاطع اند با ایشان دوم تدویر وانفلکی بود
مصمت در ثخن خارج مرکز همان نوع که افتاب در ثخن خارج مرکز خود و کوکب در تدویر ثخن
مغرق است چنانکه سطح تدویر با سطح کوکب بیک نقطه تماس کرده است و فلک خارج مرکز را
در غیر شمس فلک حامل خوانند و قمر را غیر از ممثل سه فلک دیگر باشد اول مایل وان
فلکی بود متوازی السطحین در جوف ممثل چنانکه سطح محدب او مماس سطح مقعر ممثلست
و سطح مقعر او مماس عالم کون و فساد وانفلک اگرچه با ممثل متحد المرکز است اما منطقه هر یک
مقاطع اند یکراست بر دو نقطه که انرا عقدتین گویند و فلک ممثلرا در قمر فلک جوزهر
گویند دوم حاملست داخل در ثخن حامل سایر کواکب در ثخن ممثل خود و منطقه انفلک بر منطقه
مایل منطبق باشد سیم تدویر وان مغرق باشد در حامل بطریق تدویر باقی کواکب لیکن منطقه
انفلک دایما داخل در سطح منطقه حامل بود بخلاف سایر کواکب و عطارد را نیز بعد از ممثل سه
فلک دیگر بود اول مدیر و اندر ثخن ممثل بود بطریق حوامل در ممثلات خود منطقه اش مقاطع
منطقه ممثل بود و حامل اندر ثخن مدیر بود چنانکه مدیر در ثخن ممثل و منطقه اش در سطح منطقه
مدیر بود سیم تدویر بود و ثخن حامل علی الرسم و هر یک ازینها و کوکب نیز علی الرسم
مغرقند در تدویر خود و از انچه گفتیم لازم می اید که عطارد در دو اوج باشد یکی مشترک
میان ممثل و مدیر و اورا اوج مدیر خوانند دیگر مشترک میان مدیر و حامل و انرا اوج حامل

خوانند

خوانند و حضیض بخلاف این نیز او را چهار متمم باشد دو از ممثل و دو از مدیر و صورت

اوج هر کوکب بحسب تسطیح بدین گونه است تا دانند



اما تقویم کواکب عبارت از بعد موضع اوست از راس الحمل یعنی قوسی است از منطقة البروج میان
اول حمل و موضع کوکب بر توالی بروج و این را طول کوکب نیز گویند و مراد بموضع کوکب در طول طرف
خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذرد و بفلک اعلی منتهی شود اگر کوکب بر منطقة البروج بود
و الا نقطة تقاطع دایره عرضی بود که بطرف خط مذکور با منطقة البروج ان تقاطع کند انتقاطع که

عقرب بود بطرف خط مذکور وانخط را در عرف اهل هیئت خط تقویمی کویند و حرکتی که کوکب بآن حرکت
انقوس را قطع کند حرکت طولی و حرکت تقویمی کویند و در تقویم تام و شمسی بعد از جدول تواریخ
مشهوره بجهت تقاویم کواکب سبعه سیاره هفت جدول بیاورند و ابتدا بشمسی کنند زیرا که اشهر و
اضوء و اشرف و اعظم کواکب است پس بقمری بعد از شمس او اظهر و اضوء است و در اختیارات
باحوال قمر بیشتر احتیاج از سایر کواکب است پس خمسه متحیره را ابتدا از زحل بر ترتیب افلاک بیاورند
و هم هر یک از سیاره در مستطیلی که فوق جدول ثابت مصرح بنویسند و در جدول هر کوکب
موضع الکوکب فلک البروج یعنی شمار قوس تقویمی کوکب از منطقة البروج در نصف النهار
هر روزی از ایام اسابیع و تواریخ بازای انروز ثبت کنند تا معلوم شود که در هر نصف
روز تقویم کوکب چه مقدار است و اختیار نصف النهار از سایر اوقات بجهت انست که باعتقاد
منجمین مبدأ شانزده روز است چنانکه در باب ششم معلوم کردد به رقم اول رقم برج یعنی
رقم اول که ایمن ارقام است موضوع باشد بجهت برج و ان هرکز از یازده متجاوز نکردد چه اکر
دوازده شود باول حمل انتقال کند و دور از سر کرفته شود و رقم صفر بدل مرتبه ثبت شود و رقم
دوم موضوع باشد بجهت درجه و ان هرکز از بیست و نه زیاده نشود چه اکر سی شود از مرتبه
ساقط کردد و عوض ان یک برج بر رقم ایمن زیاده شود انرا رفع کویند و رقم سیم موضوع باشد
بجهت دقیقه و آن هرکز از پنجاه و نه نکذرد و اکر به شصت رسد از مرتبه ساقط کردد و مرتبه
ما قبل خود مرفوع شده یکی بر ان اضافه رقم المرتبه شود و مراتب تقویم کوکب در دفتر از دقیقه
زیاده نباشد الا نادر و کاه باشد که چند روز متوالی یکی از این ارقام مکرر شود بسبب انکه
مقدار حرکت کوکب در آن ایام در غیر مرتبه ان رقم معدود شود در الحال انرا یعنی ان رقم را
در اندرونها بجهت تخفیف کتابت الا در روز اول و اخر ننویسند و جایکاهش خالی کذارند تا موا

مرتبه

مترتب نشود و اگر خالی نباشد بانکه رقمی از مرتبهٔ دیگر انجا نوشته شود ناظر از این مرتبه نوشته
اعتقاد کنند و باقی مراتب نیز باین سبب مختل گردد وگاه باشد که زیاده از یک رقم در
چند روز متوالی مکرر شود جایگاه انرا نیز خالی گذارند باب چهارم در مسیرات کواکب
در رجعت و استقامت ایشان مراد از مسیرات اینجا مدت یک دور کوکبست و مدت مکث او
در برجی و مدعا از دور کوکب مفارقت اوست از نقطهٔ معینه از فلک البروج تا معاودت
او باز بهمان نقطه و برصد و امتحان معلوم شده است که دورات متناسبه کواکب سیاره
متفاوته المدت الا شمس که تفاوت دورات او محسوس نیست پس بواسطهٔ این تفاوت
مدت دوره خط وسطی هر کوکب که فی الحقیقه متشابه الحرکه است وانرا حرکت وسط گویند
کما ستعرف بجای مدت دورهٔ حقیقی انکوکب مسطور داشته وبجهت سهولت کسوران اسقاط
و دورهٔ حقیقی از اینده دوره گاه کمتر است وگاه بیشتر نیز میفرماید که افتاب در مدت یکسال دوره
تمام کند تحقیقا و سال شمسی چنانکه سبق ذکر یافت عبارت از دورهٔ اوست و برجی را
در سی روز تمام کند تقریبا قید بجهت اختلاف مدهٔ مکث اوست در بروج بسبب سرعت
و بطوء حرکت او در این زمان بمحاسبهٔ زیج جدید سلطانی شهید مکث افتاب در برج حمل سی روز و
پانزده ساعتست و در ثور سی ویک روز و دو ساعت و نیم تقریبا در جوزا سی ویک روز و نه ساعت
و در سرطان سی ویک روز و ده ساعت و در اسد سی ویک روز و پنج ساعت و در سنبله سی روز و نوزده
ساعت و در میزان سی روز و شش ساعت و در عقرب بیست و نه روز و نوزده ساعت و در قوس
بیست و نه روز و دوازده ساعت تقریبا و در جدی بیست و نه روز و ده ساعت و در دلو
بیست و نه روز و شانزده ساعت و در حوت سی روز و دو ساعت و ماههای شمسی حقیقی
عبارت از اینقدر مدتهاست و تغیر فاحش در این ازمنه نشود مگر در مدتهای مدید و مدعا از

روز در انیمقام شبانروز است وقمر دوره برا در بیست و هفت روز وثلث روز تمام کند تقریبا وبه تحقیقا از ثلث کمتر است بهفده دقیقه ساعتی لیکن چون تفاوت اندکی است مصنف قید تقریبا نکرده است وبرجی را در بیشتر از دو روز وکمتر از سه روز تمام کند بجهة سرعت وبطوء سیر او وگاه باشد که چون در حدود وغایة سرعة بود دو روز یا کمتر از دو روز باندک کمتر از یکساعت برجی تمام کند وزحل در قریب سی سال دوره تمام کند قید قریب بسبب آنست که دورهٔ وسطی او تحقیقا بیست ونه سال وپنجماه وسه روز وشانزده ساعت و بیست ویکدقیقه است ومراد از سال درین مباحث سال شمسی است واز ماه سی روز وبرجی در دو سال ونیم تمام کند تقریبا قید تقریب در اینجا دو وجه دارد یکی آنکه زمان دوره متساوی بر عدد بروج قسمت کرده است وحال آنکه مکث او در هر برج بحسب بطوء وسرعت سیر او متفاوتست دوم آنکه بر تقدیر تساوی مکث چون مدت دوره تقریبی است خارج قسمت او بر دوازده هم تقریبی باشد ومشتری دوره را در قریب دوازده سال تمام کند وبحسب تحقیق مدت دورهٔ وسطی او یازده سال ودو ماه وسیزده روز ویازده ساعت ونه دقیقه است وبرجی در یک سال تقریبا ووجه تقریب اینجا هم دو است ومریخ دورهٔ را در قریب یکسال ودو ماه ونیم تمام کند وبحسب تحقیق مدت دورهٔ وسطی او یکسال ودو ماه وبیست ویکروز وبیست و دو ساعت وپنجاه دقیقه است وبرجی را در یکماه ونیم تمام کند تقریبا چون بربع اسیر بود دو یکت استقرا نمودیم در حال سرعت سیر در مدت چهل روز باندکی کمتر برجی را تمام کرد وهر یکی از سفلیین دوره را در قریب یکسال تمام کند قید قریب مگر نظر بدورهٔ حقیقی ایشان باشد والا در وسطی احتیاج نیست وچون مستقیم وسریع السیر باشد زهره برجی را بیست وهفت روز تقریبا تمام کند و عطارد در شانزده روز تقریبا قید تقریبا بجهة آنست که هر یک از اینها گاه باشد که در سرعت سیر بیشتر تمام کند

از این

ازاین مدت در برجی تمام کند لیکن در عطارد مقدار یکی بیکر دز نرسد و ما کمال استقرا نمودیم
زهره در حال سرعت سیر در بیست و چهار روز کسری برجی تمام کرد و قید سرعت سیر در این
سه کوکب از سبب آنست که گاه باشد که در حال سرعت سیر در برجی باشند و در
حال بطوء در برجی و تفاوت میان مکث ایشان در این دو برج بسیار است بخلاف
علویین که در مدت قطع کردن برجها هم بطی شود و هم سریع و چون چنین باشد
تفاوت میان سیر ایشان در دو برج اندکی بود و قید مستقیم در عطارد نسبت است فقط
چنانکه محقق طوسی در سی فصل کرده چه او را در رجعت نیز سرعت سیر هست و زمان مکث
او در برجی که در انزاع و سریع گردد متفاوتست با زمان مکث او در برجی که در آن مستقیم
و سریع گردد بکسری بخلاف مریخ و زهره که ایشان را در رجعت سرعت نیست چو سرعت عبارت
از زیادتی حرکت تقویمی کوکب بر حرکت وسطی چنانکه بعد از این بیاید و حرکت رجعی ایشان را
در هیچ وقت بحرکت وسطی نرسد پس قید سرعت سیر در ایشان کافی باشد و آنکه مصنف زهره را
در قید مستقیم داخل ساخته ممکنست که او را در او بقید بیانی تعبیر کنیم در عطارد نیز احترازی
لیکن بر تقدیری که سرعت کوکب اعم باشد از آنکه در تمام برج بود یا در بعضی که اگر
مخصوص باشد بتمام برج قید مستقیم در هر دو کوکب سفلی بیانی خواهد بود و کواکب
ثابته دوره را در بیست و چهار هزار سال تمام کنند و برجی در دو هزار سال که خارج
قسمت بیست و چهار هزار است بر عدد بروج و درجه را در شصت و شش سال که خارج
قسمت دو هزار است بر عدد درجات برجی تقریبا و وجه تقریب ثلثان سالست که
کسر خارج قسمت و مصنف بجهت سهولت اسقاط آن کرده است بر اذهان منتقیه مخفی نماند
که کمیت حرکات ثوابت را بحسب ارصاد مختلف یافته‌اند و قدما را مثل ارسطو و تبعه او را

عقیدهٔ ایشان بوده است که این نیز غیر حرکت یومیه حرکت دیگر نیست لهذا اسناد آن بفلک
ثامن کرده اند و چون نوبت بابرخس رسید او است بعضی از ثوابت قریب منطقه رصد کرده
و دریافت حرکتی یافته است از مغرب بمشرق لیکن از غایت قلت بر کمیت آن مطلع نشده است
بعد از ان بطلیموس و مالاناوس بطریق تدقیق چون مرتکب این امر شدند رای ایشان بر ان قرار
گرفت که در هر صد سال درجه قطع میکنند و جمعی از متأخرین مثل ابن الاعلم و غیره در تحقیق مطلوب
استقصای تام نموده گفتند که در هر هفتاد سال درجه قطع میکنند و اینموافق آنچه محقق طوسی
و سلطان المغفور در ارصاد خود یافته اند اما باعتقاد جماعتی که در زمان مأمون خلیفه رصد
کواکب کرده اند انست که در هر شصت و شش سال درجه قطع میکنند و حکیم فاضل محیی الدین
مغربی که از راصدان مراغه است چند کوکب را مثل عین الثور و قلب العقرب رصد کرده مطابق
یافته است با آنچه در زمان مأمون یافته اند و اعتماد مصنف بر این قولست و هر یک از خمسه متحیره
گاهی مستقیم باشند یعنی توالی حرکت کنند و گاهی راجع یعنی خلاف توالی حرکت
کنند و گاهی مقیم یعنی ساکن نمانند چه اگر مقدار تقویم کوکب یک نصف النهار بیشتر
از نصف النهار را بقبول مستقیم بود اگر کمتر بود راجع و اگر مساوی بود مقیم و اقامت
باین نوع که گفتیم در کواکب علویه و زهره محسوس شود و عطارد چون سریع السیر است
مدت اقامت یک شبانه روز نرسد و اگر احیانا در دو نصف النهار متوالی یک مقیم باشد
آن اقامت نبود بلکه بعد از نصف النهار اول از استقامت عود کند بگذرد و در آن
شبانروز راجع یا مستقیم گردد و در نصف النهار ثانی به استقامت عود کند و در حوالی ابتداء
رجعت و استقامت یعنی بعد از انتهاء احد الحالتین و قبل از ابتداء اخری مقیم نموده
چه در علم حکمت مقرر است که ما بین حرکتین مختلفین فی الجمله سکونی محقق است و بیش از شروع

ادراك

در شرح کلام چاره نیست از تحقیق رجوع در آنچه بالمنعا گفت پس میگوییم که چون خط از مرکز
عالم خارج شود و از جانبین تدویر مماس او شوند منطقهٔ تدویر یابند و نقطه مماس بدو قسم
مختلف منقسم شود اعلا و اسفل و لاجرم قسم اعلا اعظم بود از اسفل و مخفی نماند که قوسهای
متساوی از قطعه علیائی تدویر را آنچه بذروه اقربست اعظم نماید آنچه ابعد هست پس حرکت غایة از انچه
تدویر در قسمی اعظم سریع نماید و در قسمی اصغر بطی و مراد بذروهٔ حقیقی تدویر دو نقطهٔ تقاطع
محیط تدویرست با خطی که از مرکز عالم خارج شود از مرکز تدویر گذشته بفلک اعلی منتهی شود و آنکه بعد
ترانست ذروهٔ مرئی گویند و آنکه نزدیکتر است حضیض مرئی گویند و حرکتی که انحطاط بمرکز متحرک یا
مرکز معدل گویند چه مرکز تدویر بران خط هست و اگر حرکت همیشه بر توالی باشد و چون مرکز هر یک
از حوامل متحیره از مرکز عالم خارجست لاجرم مرکز تدویر از مرکز عالم در یک قطعه حامل بعید بود
و در قطعهٔ دیگر قریب و غایت بعد وقت وصول او باشد بنقطهٔ اوج و غایت قرب وقت
وصول او باشد بنقطهٔ حضیض و ازین لازم آید حرکت مرکز معدل در قطعهٔ بعیده بطی بود
و در قطعهٔ قریبه سریع و حرکتی که واسطه باشد تقریبا میان سرعت و بطوء انرا حرکت وسطی
کوکب گویند فاذا تمهد هذا باید دانست که چون افلاک تداویر شامل ارض نیستند
لاجرم اگر اعلی ایشان بر توالی حرکت کند حرکت اسفل بر خلاف توالی خواهد بود چنانکه
در متحیره است و اگر اعلی بر خلاف توالی باشد اسفل بر توالی خواهد بود چنانکه در قمرست
و هر یک از کواکب متحیره چون در اعلی تدویر باشند حرکت ایشان بتوالی سریع نماید چه
کوکب در انجال بمجموع حرکت مرکز معدل و حرکت تدویر متحرک باشند و چون باسفل تدویر
انتقال کند حرکت کواکب بتوالی بطی پیدا کند بسبب انکه در انحال کوکب بمقدار فضل حرکة
مرکز معدل بتوالی بر حرکت تدویر بر خلاف توالی حرکت کند و بنا بر انچه قبل ازین مذکور شد هر صند کو کب

بحضیض نزدیکتر شود حرکت تدویر بخلاف توالی سریعتر و فضل مذکور کمتر شود و کوکب بطی‌تر نماید
لما چون حرکت مرکز کوکب هنوز بتوالیست کوکب را مستقیم گویند تا بجائی رسد که حرکت تدویر
بخلاف توالی با حرکت مرکز معدل بتوالی مقاومت کند و کوکب چند گاه چنان نماید که در یکجای
ثابتست و در اینحال کوکب را مقیم گویند و بعد از ان حرکت تدویر بخلاف توالی زیاده آید بر حرکت
مرکز معدل بتوالی کوکب بمقدار زیادتی بر خلاف توالی متحرک باشد و در اینحال کوکب را راجع گویند
و هرچند بحضیض نزدیکتر شود حرکت او در رجعت سریعتر نماید تا کوکب بحضیض مرئی رسد و انجا
غایت سرعت او باشد در رجعت و وسط زمان آن و چون از حضیض بگذرد در رجعت بطوی
بیدا کند و هرچند بر اید بطی‌تر شود باز بنوعی که گفتیم مقیم گردد و بعد از ان مستقیم و استقامت او باز رود در
سریعتر شود تا بذروه رسد که غایت سرعت او است و استقامت و وسط زمان ان و بعد از ان
حالت اول عود کند و از انچه گفتیم لازم می آید که کوکب در یک دوره تدویر دو بار مقیم گردد یکی
بعد از استقامت و پیش از رجعت و انرا مقام اول گویند و دیگر بعد از رجعت و قبل از استقامت
و انرا مقام ثانی خوانند و قمر اگرچه تدویر است اما حرکت او در قطعه علیا که بخلاف توالی
است اسرع از حرکت وسط او نیست پس رجعت لازم نیاید لیکن در قطعه علیا بطی
و در قطعه سفلی سریع نماید و چون حرکت مرکز معدل نسبت بمرکز عالم مختلف است لاجرم
مدت استقامتی با استقامتی رجوعی با رجوعی متفاوت باشد چه هرگاه حرکت مرکز معدل سریع باشد
بکافی حرکتین در اواخر استقامت دیر دهد و در اواخر رجعت زود دهد و هرگاه بطی باشد
در اواخر استقامت زود دست دهد و در اواخر رجعت دیرتر پس زمان استقامت
درگاه اول بیشتر باشد و درگاه ثانی کمتر و زمان رجعت بعکس و اعظم زمان استقامت
بنا بر استقراء جدا اول زحل را هشت ماه و چهار روز است و مشتری را نه ماه و

دوازده روز

چهارده روز و مریخ را دو سال و پانزده روز و زهره را یکسال و شش ماه چهار روز و عطارد را
سه ماه و چهار روز و مراد از ماه در این سی روز است و اصغر زمان استقامت زحل
هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتری را نه ماه و مریخ را یکسال و دو ماه و هفت
روز و زهره را یکسالی و پنج ماه و بیست روز و عطارد را سه ماه و سه روز و اعظم
زمان رجعت زحل را چهار ماه و بیست و یکروز و زهره را یکماه و چهارده روز و عطارد
را بیست و سه روز و اصغر زمان رجعت زحل را چهار ماه و شانزده روز است و مشتری را سه ماه
و بیست و هشت روز و مریخ را دو ماه و شش روز و زهره را یکماه و ده روز و عطارد را بیست و
یکروز و در تقویم تام شمسی علامت مبداء رجعت و استقامت هر کوکبی از متحیره
و در اثنای تقویم آنکوکب ثبت کنند بنوعیکه فاصله باشد دو روز را که در ما بین نصف النهار
اند و روز کوکب ابتداء رجعت یا استقامت کرده باشد جدا و بجهة تعیین وقت آن بر حاشیه
نیز نویسند یعنی در جدول اتصالات کلیه در محاذی روزی که در آنروز یا در آنشب قبل
از آن ابتداء برجعت یا استقامت کرده باشد علامت مبداء استقامت مت باشد و از
مبداء رجعت ت چون خواهند که بر حاشیه ثبت کنند اول علامت مبداء استقامت
یا رجعت نویسند ملحق بعلامت کوکب راجع یا مستقیم پس علامت روز که آن یم است
یا علامت شب که لام است پس علامت یکی از ایام اسابیع ملحق بعلامت آنروز یا شب
پس علامت ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا شب و در بعضی بهمین اکتفا
نمایند و در اثنای تقویم کوکب هیچ ننویسند و در تقویم قمری بر حاشیه ثبت کنند اما علامت
ساعات و دقایق کمتر نویسند و در بعضی تقاویم تام شمسی در جدول تقویم هر یک از
علویین در وقت اقامت ایشان لفظ مقیم مصرح نویسند چنانکه با علامت رجعت یا استقامت

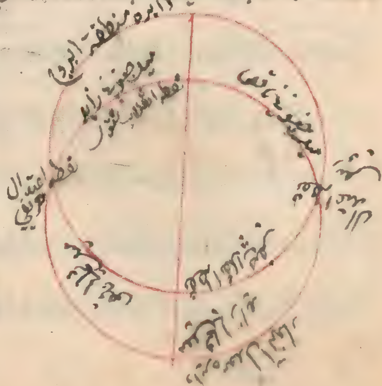
مقاطع باشد ومدت اقامت در زحل هفت روزاست و در مشتری پنج روز سیر تقویمی کوکب
خواه راجع باشد وخواه مستقیم در شبانروزی که انرا ابهت انکوکب کویند اکر سیر شبانروزی
وسط انکوکب باشد انرا سیر وسط کویند وکوکبرا درانحال متوسط السیر ومعتدل السیر خوانند
واکر زاید باشد بر سیر وسط وهرچند براید انزیادتی در تزاید بود انرا سیر زاید متزاید
کویند واکر در تناقص بود انرا سیر متناقص کویند وکوکبرا دراینحال سریع السیر
خوانند واکر سیر تقویمی ناقص باشد از سیر وسط هرچند براید روی در تناقص نهد انرا
سیر ناقص متناقص کویند واکر روی در تزاید نهد انرا سیر ناقص متزاید کویند وکوکبرا
دراینحال بطی السیر خوانند ودر تقویم تام کاه باشد که این احوال را در اثنای
تقاویم کواکب سبعه وبر سر جدول اول آن نیز ثبت کنند وعلامت انها اینست سط
سیر اوسط یدمتید سیر زاید متزاید یدنقص سیر زاید متناقص قصمتقص سیر ناقص متناقص قصه
ید سیر ناقص متزاید وحرکت زحل را در شبانروزی دو دقیقه است ومشتری را چهار
دقیقه وپنجاه ونه ثانیه ومریخ راسی ویک دقیقه وبیست وشش ثانیه وشمس را پنجاه ونه دقیقه وهشت
ثانیه وزهره وعطارد را همین مقدار وقمر را سیزده درجه وده دقیقه وسی وپنج ثانیه

باب پنجم در معرفت میل قطب درعروض کواکب وجوزهرات ایشان اولا باید دانست که
بعد نقطه از دایره در سطح کره قوسی بود از عظیمه که بان نقطه وبدو قطب ان دایره کذرد
ومابین ان نقطه ومحیط ان دایره ازجانبی که اقرب ازان نباشد پس بجهة معرفت بعد
نقطهٔ مفروضه از منطقهٔ فلک نهم که انرا معدل النهار کویند دایره فرض کنند که
بدو قطب الفلک وآن نقطه کذرد وقوسی که ازان دایره میان نقطه مفروضه
ومعدل النهار باشد بشرطیکه زیاده از ربع نبود انرا بعد ان نقطه کویند از معدل النهار

وبعد اجزاي منطقة البروج را از معدل النهار میل اوّل الجزء کویند بقیاس میل ثانی
الجزو که انقوسی باشد از دایرهٔ عرضیه که بجزء مفروض کذرد و ما بین منطقة البروج و معدل
النهار از جانب عقرب و لفظ میل چون مطلق مذکور شود مراد میل اوّل باشد و چون
اقتاب دایما در منطقة البروج است میل الجزو یرا که اقتاب در او بود میل شمس
نیز کویند بخلاف کواکب دیکر که چون در اکثر اوقات بر منطقة البروج نیستند بر ایشان
میل اطلاق نکنند بلکه بعد کوکب از معدل النهار کویند و دایرهٔ میلی که براس
سرطان وجدی کذرد انرا دایرهٔ ماره باقطاب اربعه کویند بجهة مرا ورا بقطبین
معدل النهار و قطبین فلک البروج وقوسی که ازین دایرهٔ ما بین منطقة البروج و
معدل النهار باشد از جانب عقرب انرا میل کلّی و میل اعظم کویند چه اعظم است
از باقی میول مقدار میل کلّی را بحسب ارصاد مختلف یافته اند و بحسب زیج جدید الغ
بیک بیست و سه درجه و سی دقیقه و هفتده ثانیه است امّا میل اقتاب یعنی میل آل
او بعد اوست از معدل النهار که منطقهٔ فلک نهم است و اورا معدل النهار کویند
باین سبب که چون مرکز اقتاب بسطح این دایره رسد تقریبا شب و روز مساوی شود
در جمیع مواضع و فصل مشترک میان سطح این دایره و سطح کرهٔ ارض را خط استوا
کویند و اورا یعنی اقتاب دایریست مرسوم از مرکز او بحرکت او که داخل در سطح
منطقه فلک هشتم است که انرا منطقة البروج کویند از جهة مرور این دایره
باوساط بروج و لهذا منطقهٔ اوساط بروج نیز کویند و از جهة ملازمت اقتاب
مر این دایره را دایرهٔ شمسیه نیز کویند و این منطقة البروج مقاطع معدل النهار است
بر دو نقطهٔ متقابل چون معدل النهار و منطقة البروج از دوایر عظام اند و دو قطب یک

غیر دو قطب اند کراست لازم می آید که تقاطع کنند این دو دایره بر دو نقطه مشترک متقابل
که منحصر باشد میان این دو نقطه نصف هر یک از این دو دایره واین در شکل دوازدهم از
اولی اکر ثاوذوسیوس مبین شده است از نقطتین مذکورتین آن نقطه که آفتاب بعد از
بحرکت خاص خود بگذرد و در شمال معدل النهار باشد یعنی در جهة قطب او که نزدیکست
بکوکب جدی از انقطه اعتدال ربیعی کویند از جهة تساوی شب و روز و حصول ربیع
در وقت وصول آفتاب این نقطه در معظم معموره ومبداء بروج حسب اول حمل را
از این نقطه کرفته اند ولهذا این نقطه حمل نیز کویند و انقطه دیکر را که چون آفتاب از او
بگذرد و در جنوب معدل النهار باشد نقطه اعتدال خریفی بسبب آنکه چون آفتاب
باین نقطه رسد تساوی شب و روز وحصول خریف باشد در اکثر معموره واین نقطه
مبداء اول بروج میزان بوده و وجه تسمیه این دو جهة بشمال وجنوب آنست که نیمی که
از این دو جهة میوز موسوم است باین دو اسم و از ابتداء کذشتن آفتاب از نقطه
اعتدال ربیعی تا رسیدن او بغایت بعد از معدل النهار که محل تقاطع دایره ماره باقطاب
اربعه است با منطقة البروج و این نقطه انقلاب صیفی کویند بسبب انقلاب زمان
حینئذ وحصول آفتاب باین نقطه از ربیع بصیف در اکثر ربع مسکون میل شمالی صاعد
زاید باشد اما شمالی بسبب وقوع آفتاب در این مرور در شمال معدل النهار اما زاید
بسبب تزاید قوس منطقتین از نقطه اعتدال ربیعی تا نقطه انقلاب صیفی که اول
برج سرطانست اما صاعد بسبب آنکه صعود او در انحال بجانب سمت الراس لیکن
مخفی نماند که این حکم مخصوص است ببلادی که آفتاب از سمت الراس این بلاد در همه وقت
بجانب شمال میل نکند که اکر موضعی باشد از معموره که آفتاب از سمت الراس این موضع بجانب

شمال متجاوز نشود مثل حبشه و زنکبار و ولایت یمن و مکه معظمه و بعضی از بلاد هند
دانیجال از وقت کذشتن او از سمت الرأس تا غایت بعد شمالی هبط زاید باشد
درانموضع واز انجا یعنی از غایت میل تا رسیدن بنقطه اعتدال خریفی میل شمالی
هبط ناقص باشد بسبب وقوع افتاب در شمال معدل النهار و هبوط از سمت
الرأس و ناقص فوجه منطقتین در مابین ایند و نقطه اما اکر افتاب در نیمروز
بطرف شمال سمت الرأس موضعی کذرد ان هنکام درانموضع میل شمالی صاعد ناقص
باشد واز ابتداء کذشتن او از نقطه اعتدال خریفی تا بغایت بعد که محل تقاطع دیکر است
از دایره ماره باقطاب اربعه یا منطقه البروج و انرا اول جدی و نقطه انقلاب
شتوی خوانند بسبب انقلاب زمان صبی و صعول افتاب بان نقطه از خریف
درجمیع معموره میل جنوبی هبط زاید باشد واز انجا تا رسیدن باز بنقطه اعتدال
ربیعی میل جنوبی صاعد ناقص باشد وانیها بمقابله ماسبق معلوم است لیکن حکم
هبوط و صعود میل جنوبی در جمیع معموره یکیست چه در ربع مسکون افتاب در
میل جنوبی هرکز بشمال سمت الرأس مایل نشود و کواکب دیکر را اکر چه بعد از
معدل النهار باشد لیکن ثبت انها در تقویم مصطلح نیست و علی انهم فی الجمله
معتبر است و صورت وضع معدل
النهار با فلک البروج و تزاید و
تناقص میل براین کونه است
تا دانند



اما عرض کواکب عبارت از بعد او است

از منطقة البروج یعنی قوسی است از دایرهٔ عرضیه که بمرکز کوکب کذرد میان خط تقویمی کوکب

و منطقة البروج از جانب عقرب پس شمس را عرض نباشد چه مرکز او دایما در سطح منطقهٔ خارج مرکز

است و منطقهٔ خارج مرکز در سطح منطقهٔ ممثل و منطقهٔ ممثل در سطح منطقة البروج و مرکز قمر را ابدا آنست

نه در سطح منطقة البروج بلکه مقاطع است با منطقة البروج بر دو نقطهٔ متقابل بدانکه مرکز از او

زایل نشود و چون این منطقه مقاطع او است و منطقهٔ جوزهر که داخل در سطح منطقة البروج است پس

مقاطع منطقة البروج نیز باشد و چون عظیمه است تقاطع بر دو نقطهٔ متقابل بود چنانکه معدل

النهار و منطقة البروج کفتیم از آن یعنی آن نقطه را از دو نقطهٔ مذکوره که قمر چون بحرکت خاص

خود از آن بکذرد و عرضش شمالی شود یعنی بطرف شمال منطقة البروج آید راس و مجاز

شمالی قمر کویند و راس و ذنب بسبب آن کویند که شکلی را که حادث شده است در میان

نصف مایل و نصف ممثل از جانب عقرب تشبیه کرده اند باژدهای منثی طرفین او این نقطه

است و تحقیق مجاز شمالی براس و مجاز جنوبی بذنب بسبب سعادت اول و نحوست ثانیست

و هر دو را عقدتین و جوزهرین خوانند اما تسمیهٔ شان بعقدتین بسبب آنکه تشبیه کرده اند هر یک را

بعقده که در میان دو خط افتد چنانکه اینجا عبارت از این دو دایره است و اما بجوزهرین

بعضی کویند بجهت آنکه جوزهر معرب جوزکره است که مراد همان معنی اول باشد و بعضی

دیکر کفته اند که معرب کوزهر است چه بر دو طرف اژدهای مذکور واقع اند و صعود و

هبوط و زیاده و نقصان از عرض بقیاس میل معلوم شود یعنی از وقت کذشتن قمر

از عقدهٔ راس تا غایت بعد میان ایشان و نقطه که غایت عرض قمر است و مقدار آن بحسب

اکثر ارصاد پنج درجهست عرض شمالی صاعد زاید باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب

کذرد چنانکه در اکثر اقالیم الاشمالی هابط باشد چنانکه در بعضی و از غایت عرضش تا رسیدن

نقطهٔ راس

عقدتین

[illegible]

بعقده

بعقدهٔ ذنب عرض شمالي هابط ناقص باشد واگر در طرف شمالي سمت الرّاس گذرد و صاعد
ناقص واز عقدهٔ ذنب تا رسیدن بغایت عرض جنوبي هابط زاید باشد اگر قمر از سمت الرّاس
در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر معموره الاجنوبي صاعد زاید بود چنانکه در بعضي و
از غایت بنهایت عرض باز بعقدهٔ الرّاس عرض جنوبي صاعد ناقص بود واگر در طرف
شمال سمت الرّاس گذرد وجنوبي هابط ناقص واهل احکام کوکب صاعد را شدید الوتر
گویند واگر هابط باشد مسترخي الوتر گویند وصورت مدار قمر با منطقة البروج وتزاید و
تناقص عرض او برین نهج است وهریک از راس وذنب را بترتیب معکوس یعني
برخلاف توالي متحرّک داند چه هریک
از دو نقطهٔ شخصي اند از فلک جوزهر
که بخلاف توالي متحرّک ومقدار آن
حرکت در ارصاد مشهوره هر شبانروزی
سه دقیقه وده ثانیه یافته اند ودر
تقویم تام شمسي موضع راس قمر را
درجدولي بعد از جدول تقویم



عطارد در نصف النهار هر روزي بازاي آن روز بیاورند به رقم اوّل برج دوّم درجه سیّم
دقیقه بر قیاس تقویم کواکب وموضع ذنب برج هفتم موضع راس باشد بهماندرجه ودقیقه
چه موضع دو نقطهٔ متقابل در فلک برابر وجه است پس ایراد موضع یک نقطه کافي باشد
وعلامت راس در تقویم ثلاثه باشد واختیار این صورت بجهت آنست که اگر ستّین نویسند س ٢
برقم شمس شبیه شود وعلامت ذنب وگاه باشد که علامت راس نویسند وبعضي قرائن

راەدار
مانع اشتباهست چنانکه مرکز جرم قمرایست مقاطع منطقة البروج وهمچنین مرکز هریک از تداویر
خمسه متحیره رامداریست مقاطع منطقة البروج بر دو نقطه متقابل که یکی راس باشد وآن
در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویرات ان ازان بگذرد ودر شمال منطقة البروج
بود ودر زهره نقطه که چون مرکز تدویر او ازان بگذرد باوج متوجه شود ودر
عطارد وبحضیض ودیگری ذنب که آن در کوکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر
ایشان ازان بگذرد ودر جنوب منطقة البروج شود ودر زهره نقطه بود که چون
مرکز تدویرات ان ازان بگذرد ودر جنوب منطقة البروج شود در عطارد ومتوجه اوج ونقاوت تعریف ایند ونقطه در علویه وسفلیین بنابر نکته ایست که در کتب هیات معلوم میشود
وبیان آن اینجا لایق نیست واختیار مرکز تداویر این کواکب در این امر جهت عدم دوام
جرم ایشانست بر یک مدار چه گاهی بر مدار مرکز تداویر اند گاهی طرف شمالی اند وگاهی
در طرف جنوبی ان بخلاف قمر که با مرکز تدویر خود دایما متحد الامداراست وجوزهرات
خمسه متحیره راسیریست مستقیم چه هریک نقطه شخصی اند از ممثلات که بحرکت فلک البروج
متحرکند ومقدار ان حرکت هر شبانروزی یا ثالثه هست ودر بعضی تقاویم نامه
موضع الراس هریک ازخمسه متحیره در اول هر ماهی از ماههای جلالی بر سرجدول آن
تقویم انکوکب ثبت کنند اگر مسافت صالح بوده باشد والا در صفحه سیری بر سرجدول
هر کوکب که بجهت نظرات انکوکب یا قمر کشیده باشند ثبت کنند بچهار رقم یکی برج
دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه بجهة آنست که حرکت جوزهران کواکب در مدت
یکسال شمسی بدقیقه نمیرسد پس ثبت ان بدون ثانیه در اول هر ماه عبث باشد
وموضع ذنب هر کوکب برج هفتم موضع راس انکوکب باشد بهمان اجزا چنانکه موضع
دبز

ذنب قمر به نسبت راس او در تقویم تام مقدار میل افتا براد رجدول باریک در پهلوی برای
جدول تقویم او در نصف النهار هر روزی بازای انروز بیاورند و رقم یکی در صد دویم
دقیقه و همچنین مقدار عرض هر کوکب در جدول باریک در پهلوی برای جدول تقویم
او بطریقیکه در میل گفتیم بیاورند و در بعضی تقاویم همین بعرض قمر اختصار کنند و در
بعضی دیکر عروض باقی کواکب را در هر ده روز بازای روز یازدهم ثبت کننه و در
عطارد و زهره پنجروز و در ایام دیکر هیچ ننولسیند و مقدار غایت عرض هر کوکب بحسب
زیج جدید الغ بیک برانموجب زحل ج ج مشتری ا و مریخ زه زهره ح م عطارد د د
و علامت شمالی ش است و از جانب جنوبی ج و از صاعد ص و از هابط ه و از زاوید
ز و از ناقص قص و این علامت را متصل بیکدیکر در اثنای جداول میل عرض کوکب
هرکاه یکی از این صفات مبدل بدیکری شود ثبت بعد از انکه در سر جدول نوشته باشند
پس علامت شمالی صاعد زاید چنین شصید و علامات شمالی هابط زاید شهید و شمالی
هابط ناقص چنین شهقص و جنوبی صاعد زاید چنین جصید و جنوبی صاعد ناقص چنین
جهید و جنوبی هابط ناقص چنین جهقص و کاه باشد که علامت زاید و ناقص ننولسیند
هر میل و عرض شمالی صاعد و همچنین جنوبی هابط زاید باشد و هر میل و عرض شمالی هابط
و همچنین جنوبی صاعد ناقص لیکن انمخصوص است بمواضعی از معموره که هیچ یک از سیاره
از سمت الراس الموضع بطرف شمالی نکذرد و اکر موضعی باشد که بطرف شمال کذرند ابراد
علامت زاید ناقص التزام باید کرد کما لا یخفی علی المتامل فیما تقدم باب ششم در معرفت
ساعات و غایت ارتفاع و ظل او در نصف النهار اولا بباید دانست که دایرهٔ عظیمه که
بکذرد بقطب او و سمت الراس و دیکر سمت القدم موضعی باشد انرا دایرهٔ افق آن موضع کویند

پس اگر معدل النهار بر سمت الراس آن موضع گذرد آن افق استوائیه منتصبه مستقیمه گویند
واگر قطب معدل النهار سمت الراس آن موضع باشد آن افق رحوی گویند و عظیمه که بدو قطب
افق و دو قطب معدل النهار گذرد آن دایره نصف النهار گویند از جهة انتصاف
نهار حین وصول آفتاب بآن دایره فوق الافق در اکثر ربع مسکون و عظیمه که بدو قطب
افق و مرکز کوکب گذرد آن دایره ارتفاع الکوکب گویند و صغیره که از خط تقویم کوکب
مرتسم میشود بحرکت فلک کلی آن مدار یومی الکوکب گویند و این با معدل النهار لا محاله
یا متوازی باشد یا متحد پس اگر آن مدار دایره افق را قطع کند آنچه از آن فوق الافق بود
قوس النهار الکوکب گویند و آنچه تحت الافق بود قوس اللیل و آنچه میان طرف خط تقویم
کوکب و افق شرقی باشد از قوس النهار یا افق غربی از قوس اللیل آن دایره الکوکب گویند
اما شبانه روز نزد عامه مجموع یک شب و یک روز است و مبدا آن نزد متشرعه اول شب است
چه ظلمت اصل است و نور طاری و نزد اهل نجوم و فارس اول روز است چه نور وجودی
و ظلمت عدمی اما نزد حساب از رسیدن آفتاب بتقاطع مدار او با دایره نصف النهار
چه باین اصطلاح در جمیع مقدار شبانه روزی متساوی بود تقریبا بخلاف اصطلاحات
دیگر بحسب مرتفعه متفاوت است چنانکه بر عالم علم هیات مخفی نیست و معتبر نزد حکمای
یونان تقاطع اعلی است و نزد حکمای خطا و ایغور تقاطع اسفل اما مبدا روز در عرف
اهل شرع از مبدا طلوع صبح صادق است و مبدا شب بعد از استیفای غروب آفتاب
و نزد اهل روم و فارس مبدا روز از طلوع آفتاب است و مبدا شب از غروب جرم
او و این موضع طبیعی است چه وجود نهار مشروط بطلوع شمس است وجود لیل مشروط بغروب
او و ذکر شب و روز و اجزای آن که مصنف در ضمن ابواب خواهد کرد برای اصطلاحست

اکثر

[illegible]

نزد بعضی

و نزد بعضي از براهمه هند ما بين ابتداي طلوع صبح صادق و طلوع آفتاب و ما بين غروب
آفتاب و غروب شفق بمنزله فصل مشترک میان شب و روز داخل هیچکدام نیست
شبانروز زیرا که عبارت از مجموع قوس النهار و قوس اللیل آفتاب است به شصت و چهار
قسم متساوي کنند چه زمان امریست ممتد که بحسب وهم استقراري دارد پس قبول
قسمت دارد و آن اقسام را ساعات مستویه و معتدله گویند از جهة تساوي مقدار او نسبت بساعات
معوجه که عنقریب مذکور خواهد شد و آن مقدار از معدل النهار که در هر ساعتي از ساعات
معوجه یا مستوي طلوع کند انرا اجزاي آن ساعات خوانند پس هر ساعت مستوي ربع
سدس دوره فلک است تقریبا که پانزده درجه معدل النهار باشد و اگر روز و شب
هر یکي را یعني هر یک از قوس النهار و قوس اللیل آفتاب را علیحده بدوازده قسم متساوي
کنند اقسام را ساعات معوجه و زمانیه گویند چه بطول و قصر شب و روز طویل و قصیر
شوند پس از این حیثیت که زمان ساعات طولا و قصرا تابع زمان شب و روز است انرا
ساعات زمانیه گویند و این حیثیت که مقدار ساعات روز یا مقدار ساعات شب مختلف است
بحسب اختلاف طول و قصر ایشان انرا ساعات معوجه گویند بسبب ارتسام خطوط آن
بر آلات قیاس رصدیه ساعات قیاسیه نیز گویند و هر ساعتي را خواه معوجه باشد و خواه
مستوي بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین هر دقیقه بشصت ثانیه و هر ثانیه بشصت
ثالثه و هکذا الی ما شاء الله لا محاله دقایق و ثواني ساعات مستوي با دقایق و ثواني ساعات
معوجه متفاوت بود بحسب اختلاف شب و روز و در اکثر ربع مسکون عدد ساعات
مستویه روز و کسور ان و همچنین اجزاي ساعات معوجه از وقت گذشتن آفتاب
از اول جدي تا رسیدن باول سرطان روز بروز در تزاید باشد و در نصف دیگر یعني اول

سرطان تا اوّل جدي در تناقص و ساعات شب بر عكس اين باشد يعني عدد ساعات مستويه
واجزاي ساعات معوجه شب از اوّل جدي تا اوّل سرطان در تناقص بود و در نصف ديگر
در تزايد وار از اوّل حمل تا ميزان عدد ساعات مستويه واجزاي ساعات معوجه در تزايد
باشد بر مستويه و معوجۀ شب از اوّل ميزان تا اوّل حمل ناقص و سر اين اوضاع انست كه
جون منطقة البروج و معدل النّهار دو دايرۀ متقاطع اند هر دو جزء را منطقة البروج كه بعد
ايشان از نقطۀ انقلاب متساوي بود بحركت معدل مداري رسم كنند و افاق استوائيه جميع
اين مدارات را متساوي تنصيف كنند بشكل شانزدهم از اولى اكر ثاوذوسيوس پس آفتاب
در هر مدار كه بود قوس النّهار او با قوس اللّيل متساوي بود پس دايما شب و روز انجا
متساوي باشد تقريبا قيد تقريبا بواسطۀ تفاوت حركت آفتاب ميانۀ مكث او فوق الارض
و ميانۀ مكث او تحت الارض سرعت و بطوء امّا اكر چنان اتفاق افتد كه يكي از طرف
روز آفتاب بنقطۀ اوج يا حضيض رسد زمان امروز مساوي زمان شب متقدم يا متأخر باشد
تحقيقا امّا در افاق مايلۀ معموره چون قطب شمالي معدل النّهار از افق مرتفع و قطب جنوبي
منخفض است هر آينه افق بعينه منتصف معدل النّهار باشد پس مدارات بتقاطع افق
منقسم بدو قسم مختلف شود چنانكه قسم ظاهر از مدارات شماليه اعظم باشد از قسم خفي و
لهذا اين مدارات عاليه خوانند و اقسام مدارات جنوبيه كه اين مدارات منخفضه خوانند
بعكس اين بود بشكل نوزدهم از ثانيۀ اكر ثاب پس چون آفتاب در مدارات شماليه
بود يعني در ما بين اوّل حمل و اوّل ميزان قوس النّهار زياده باشد از قوس اللّيل
و همچنين ساعات النّهار از ساعات اللّيل و چون در مدارات جنوبيه بود يعني در ما بين
اوّل ميزان و اوّل حمل بعكس اين باشد و چون بر معدل النّهار بود يعني در اوّل حمل يا ميزان

مساوي باشند

مساوي باشند وبشكل بيستم از مقالهٔ مذكوره هر مداركه از قطب شمالي معدل النهار ابعد است
اجزاي قسم ظاهر اقل است از اجزاي قسم ظاهر مداري كه اقرب است واجزاي قسم خفي بعكس اين
وهر مداري كه بقطب شمالي معدل النهار اقرب است اجزاي قسم ظاهر او اكثر است از اجزاي قسم ظاهر
آن مداري كه ابعد است وقسم خفي بعكس پس از وقت گذشتن آفتاب از اول جدي كه مدار
او ابعد مدارات اجزاء بر وجه است از قطب شمالي تا رسيدن باول سرطان كه مدار او اقرب
مدارات است بقطب قوس النهار متزايد بود وهمچنين ساعات النهار وقوس الليل متناقص
وقوس الليل وساعات الليل متزايد واز انچه گفتيم معلوم شد كه اطول ايام در قصر ليالي
وقت وصول آفتاب باول سرطان واقصر ايام واطول ليالي وقت وصول آفتاب
باول جدي ودر تقويم ساعات ودقايق مستوي هر روزي كه از طلوع مركز آفتاب تا غروب
آن بازاي ان روز ثبت كنند ودر جدول بعد از تقويم راس ودر تقويم قمري بعد از جدول
ماه تركي بياورند كه بعد از اين معلوم گردد ورقم يكي رقم ساعات دويم دقيقه وچون خواهند
كه ساعات ودقايق شب معلوم كنند ساعات ودقايق روز را از بيست وچهار ساعت كه
ساعت شبانه روزيست نقصان كنند باقي ساعات دقايق شب باشد وطريق نقصان
كردن چنانست كه از بيست وچهار ساعت يكي را شصت دقيقه فرض كنند ودقايق مذكور را
ازان شصت نقصان كنند وساعات تامه را از بيست وسه انچه باقي ماند ساعات ودقايق
شب باشد ودر بعضي تقاويم كه منجمان خود نگاه ميدارند باول تقويمي كه بيوالطرايق تقويم
ميشود ساعات ودقايق نيمروز مي نويسند چه بعضي از اعمال نجومي موقوف بر معرفت ساعات
نصف النهارات پس چون خواهند ساعات ودقايق تمام روز حاصل كنند انرا مضاعف
كنند ساعات ودقايق تمام روز حاصل ايد اما ارتفاع كواكب بعد كواكب از افق يعني قوسي

است از دایرهٔ ارتفاع میان خط تقویمی کوکب و افق در فوق الارض بشرطیکه از ربع زیاده نباشد
و قید فوق الارض بجهة آنست که اگر قوس مذکور بشرط مذکور در طرف تحت الارض بود آنرا ارتفاع
کوکب نگویند بلکه انحطاط او گویند و آن ارتفاع که اعظم از آن نباشد در آنمدار که کوکب بر آن
بود از مدارات یومیه آنرا غایت ارتفاع آنکوکب گویند در آنمدار و آنوقتی بود که کواکب
بر نقاطع اعلی مدار دایرهٔ نصف النهار بود لا محاله در آنوقت دایرهٔ ارتفاع بر دایرهٔ نصف
النهار منطبق باشد و اگر کوکب بر سمت الرأس بود هر آینه غایت ارتفاع ربع دور بود و
آن غایت ارتفاع باشد مطلقا و در تقاویم نامه غایت ارتفاع آفتاب در هر روزی بازای
آنروز در جدولی بعد از جدول ساعات بیاورند بدو رقم یکی درجه و یکی دقیقه و غایت
ارتفاع کواکب دیگر در تقویم ثبت کردن مصطلح نیست اما ظل نصف النهار عبارت از سایه
مقیاس است که قایم بر سطح افق باشد در وقتیکه آفتاب در غایت ارتفاع باشد یعنی در وقتیکه
بر دایرهٔ نصف النهار باشد بر سمت الرأس بود آنرا ظل نصف معدوم باشد و مراد از افق اینجا
افق حسیست نه افق حقیقی که قبل از این بیان نمودیم و آن صغرایست موازی افق حقیقی که مماس
سطح عرض باشد از جانب فوق و قاعدهٔ نصف کردن مقیاس چنانست که اول سطح زمین را هموار کنند
بر وجهی که آب بر و ریزند از همه جانب برابر سیلان کند چه اگر بعضی اجزای زمین اخفض از بعضی بود
آب بجانب اخفض میل کند چنانکه مقتضی طبع اوست و از برای تسویهٔ زمین آلتی سازند مثلث
متساوی الساقین که آنرا گونیا گویند و اگر آن بود آلترا از چوب سازند و باید که چوب ایند و ساق
بوزن برابر باشد و الا مقصود حاصل نشود و بعضی زاویهٔ راس آنرا قایمه سازند بجهة امتحان
زوایای عمارات و غیرها در تنصیف قاعدهٔ آن ثانی کنند و از راس مثلث شاقولی
در آویزند و او جسمی بود ثقیل مثل سرب که از طرف خیطی آویخته باشد و سطح زمین را چنان سازند
لاني

که این مثلث که بدطرف که بکردانند تا قولی بآن نشانه اید و چون چنین بود این سطح داخل در
سطح افق حسی بود و موازی افق حقیقی و مقیاس جسمی بود مستدیر مخروطی الشکل و باید
که ثقیل بود تا موضع خود قایم بایستد و بعضی انرا از چوب سازند و قاعدهٔ انرا مثقوب
سازند یا ارزیز در انریزند پس دایره در زمینی هموار بکشند و مقیاس را برابتدایره نصب سرب
کنند بنوعیکه سهم مقیاس بر مرکز دایرهٔ عمود بود بجهة امتحان در سه موضع ما بین محیط
دایره و راس مقیاس اندازه گیرند اگر هر سه برابر بود المقیاس عمود بود برین سطح
مستوی که فی الحقیقه سطح افق است و سایه که در وقت غایت ارتفاع آفتاب از مقیاس
برین سطح افتد نصف النهار بود و آنرا فی زوال خوانند و آن لامحاله اقصر ظل بود که در
اعتدار از آن مقیاس بحصول رسد و تقدیر ظل باقسام مقیاس کنند و مقیاس را گاهی بدوازده
قسم کنند و گاهی بهفت قسم پس اگر مقیاس را بهفت بخش کنند انظلرا که از المقیاس
حاصل شده باشد ظل اقدام گویند اقدام بجهة انکو یند که عادت عوام بر این جاری شده
است که تقدیر ظل بقامت خود کنند و قامت را باقدام تقدیر میکنند و غالب انست که طول
قامت هر کس مساوی هفت قدم او باشد و بعضی شش قدم نیم نیز قسمت کنند چه قامت
بعضی مردم باقدام او شش قدم و نیم می افتد و اگر مقیاس بدوازده قسم کنند ظل
ماخوذ از المقیاس را ظل اصابع خوانند و اصابع از جهة آنگویند که اغلب آن بود که اشیاء را
بشبر تقدیر کنند یا بجهة آنکه اکثر مقیاس که از آن ظل گیرند شبری بود و شبر هر کس مقدار دوازده
اصبع باشد از اصابع او و هر قدمرا بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین هر اصبعی را در
تقویم تام در جدول آخر صفحه یعنی فی زوال هر روزی را یا اصابع یا اقدام بازای ان روز
وضع کنند تا اگر کسی را احتیاج بفی زوال افتد از تسویه زمین و نصب مقیاس و انتظار رسیدن

ظل بغایت قصر و تقدیر آن فارغ باشد بد و رقم یکی رقم اصبع اگر استخراج آن بحسب ظل اصابع
کرده باشند یا قدم اگر بحسب اقدام کرده باشند دوم دقیقه از اصبع یا قدم وگاه باشد که دو
جدول آورند و در یکی ظل بحسب اصابع ثبت کنند و در دیگری بحسب اقدام باب ششم در
معرفت نظر و تناظر و مجاسده و انتکاث و تحویل و عکس چون دو کوکب از کواکب سیاره
در یکجزو از فلک البروج یعنی منطقة البروج جمع شوند بایمعنی که یکنصف دایره که متحد
باشد بقطبین بروج بطرف خط تقویمی هر دو کذرد آنرا نسبت بحال کوکب تحتانی قران و نسبت
بحال هر دو مقارنه گویند و این مقارنه حقیقی است و اگر در انحال خط تقویمی هر دو بر یکدیگر
منطبق باشد آنرا مقارنه عرضی حقیقی گویند و اگر دو خط از بصر خارج شود و بمرکز هر دو بگذرد در
سطح یکنصف دایره متحد بقطبین بروج باشند آنرا مقارنه مرئی خوانند و اگر خطین منطبق باشند
آنرا مقارنه عرضی مرئی خوانند لیکن غیر دو نوع مقارنه حقیقی در تقویم ثبت کردن متعارف
نیست و چون شصت درجه یعنی سدس از منطقة البروج بعد باشد میان ایشان یعنی میان موضعین
این دو کوکب آنرا تسدیس گویند ولا محاله یکی در برج سیم دیگری بود یا در برج یازدهم و اگر
میان موضعین ایشان نود درجه بعد باشد که ربع منطقة البروج است آنرا تربیع گویند و
هرآینه یکی در برج چهارم دیگری بود یا در برج دهم و اگر بعد صد و بیست درجه باشد که ثلث
منطقة البروج است آنرا تثلیث گویند (خوانند) ولاجرم یکی در برج پنجم دیگری بود یا در برج نهم و
هریک از این سه نوع دو صنف باشند ایمن و ایسر چه اگر کواکب تحتانی در این اوضاع بتوالی
بیشتر از فوقانی باشد ایمن بود و اگر فوقانی بتوالی بیشتر باشد ایسر و اهل احکام گویند
اتصال ایمن را بر ایسر در اثر تفوق است و چون صد و هشتاد درجه که نصف منطقة البروج است
بعد باشد آنرا مقابله خوانند چه در اینوقت موضع هریک از کوکبین مقابل موضع آن دیگری باشد یعنی

درآن

دربروج هفتم یکدیگر باشند واهل احکام ابعاد دیگر را غیر از این چهار بعد که امینها را مقادیر نظار
خوانند بجهة عدم تاثیر اعتبار نکرده اند وبدایت ونهایت این ابعاد اگرچه در بروج مختلف اند آثار
درجه واجزای آن متحد باشند وهریک از این پنج نوع را که مقارنه وتسدیس وتربیع وتثلیث
ومقابله است نظر واتصال شامله نظری گویند وبعضی مقارنه را اتصال بجرم خوانند وتابع
نظر انرا اتصال بشعاع وموضع قرانرا مطرح شعاع قران ونهایت ابعاد معتبره را در سایر
نظرات مطرح شعاع آن نظر گویند وکوکب تحتانی را در این امور واقع تدبیر وناظر ومتصل
گویند وآندیگر را قابل تدبیر ومنظور الیه ومتصل به پس قمر در این احوال دایما متصل باشد
وزحل منفصل نه وسایر کواکب متصف بهردو صفت توانند شد چنانکه بر ضمیر بصیر ظاهر است
وصورت انظار بحسب تقسیم فلک برین گونه است



نظرات قمر را با کوکب دیگر مزاجات وممازجات وامتزاجات گویند پس کثرت اتصال قمر با سایر
کواکب وامیزش دادن طبایع ایشان بیکدیگر وقران نیرین را اجتماع خوانند جهة آنکه احکامیان
شمس را مذکر گیرند وقمر را مؤنث واین موضع بمنزله ملاقات ایشان باشد که این اصطلاح بنابر

مناسبت کلام رب العزة باشد وجمع الشمس والقمر ومقابله ایشانرا استقبال کویند بسبب انکه قرص
شمس بعد از مقابله در طلوع مبادرت نماید یعنی پیشی کیرد و مع مدار روز بروز متقارب باو شود
پس مستقبل او باشد چنانکه قبل از مقابله بسبب عکس اینه و وضع مستدبر او بود و بجهة این
مبادرتست که اورا در اینحال بدر کویند وبعضی کویند که بدر ماخوذ است از بدره یعنی کیسه
بدره که مملو باشد از زر یا چشمی که مملو باشد از دمع چه در انوقت صفحه از نور پر میشود واز
اینجهت است که منجمان استقبالرا امتلا نیز کویند وقران افتابرا با یکی از خمسه متحیره احتراق
انکوکب کویند بسبب تشبیه شمس باتش واضحا ، کوکب تحت شعاع او باحتراق ومقارنه یکی
از کواکب سیاره را با یکی از عقدتین قمر حجاب سده انکوکب بان عقده کویند که بمعنی ملاصقه
است وبعضی انرا داخل نظرات دانند و غیر از مقارنه نظر دیکر را احکامیان با عقدتین اعتبار
نکنند چه ایشانرا نور وشعاع نیست واعتبار عقدتین قمر در حجاب سده دون عقدتین کواکب دیکر
بجهة انست که اینه وعقده نتایج سفلی عقربت اند وخسوف وکسوف که دو امر عظیم اند در اینه و
عقده حادث میشوند وسفلیین را با افتاب غیر احتراق اصلا نظری دیکر نباشد زیرا که مرکز
جرم افتاب ومرکز تدویر هر یک از سفلیین دائما مسامت یکدیکرند تقریبا از اینجهة است
که حرکت وسط ایشان مثل حرکت وسط شمس کرفته اند تا مسامت مختل نشود پس لاجرم چون
اینه وکوکب بذروه حقیقی تدویر خود رسند محترق کردند وچون از ذروه حقیقی
مزایلت نمایند هر اینه در یکی از دو طرف افتاب باشند که انرا طرف صباحی ومسائی کویند
و هرکز از افتاب زیاده از انچه مقتضی نصف قطر تدویر ایشانست دور نشوند و غایت
اند رزهره ۴۷ درجه است ودر عطارد ۲۸ درجه پس اینه وکوکب را با افتاب الا احتراق
نظری دیکر صورت نه بندد چه مقدار نظر تسدیس که اقل مقادیر انظار است شصت درجه است و

ایلی

در ربطی که سفلیین را با آفتاب و در باب سیم اشاره بآن رفته است و اینها یعنی سفلیین را با
یکدیگر غیر از قران و تسدیس نظری دیگر نباشد بسبب آنکه مرکز تدویرات ایشان و کوکب چنانکه گفتیم
دایما مقارن یکدیگرند پس هیچ شک نیست که اینها را با یکدیگر قران متصور است و چون اتفاق
افتد که هر یک در طرفی از طرفین آفتاب باشند هر آینه میان ایشان تسدیس نیز ممکن بود
چه غایت بعد ایشان در اینحال از یکدیگر بقدر مجموع غایت بعد هر یک از آفتاب که آن از ۶۰
درجه متجاوز است تواند رسید و ظاهر است که قدر تسدیس ۶۰ درجه بیش نیست لیکن بعد از نظرات
دیگر نرسد چه حد تربیع اقل مقادیر انظار است بعد از تسدیس ۹۰ درجه است اما تناظر که آنرا
اتصال و تشاکل حقیقی گویند بر دو نوع است یکی تناظر یومی و آنرا تناظر زمانی و اتفاق و
طریقت نیز گویند و آن بودن دو کوکب سیاره است در دو طرف اول سرطان یعنی نقطه انقلاب
صیفی بر وجهی که بعد موضع هر یک از ایشان یعنی از این دو کوکب از آنجا یعنی از سرطان
متساوی باشد لا محاله این بعد در یک کوکب بر توالی بروج باشد و در دیگری بر خلاف
توالی مثلا چون کوکبی ده درجه ثور بود و دیگری در ۲۰ درجه اسد هر آینه میان ایشان
تناظر بود چه بعد هر یک از راس سرطان یکبرج ۲۰ درجه است اول بر توالی و ثانی بر خلاف
توالی و این نوع را اتفاق طریقت بسبب آن گویند که دو جزو از منطقة البروج که متساوی
البعد بود از نقطه انقلاب چنانکه سبق ذکر یافت در باب ششم یکدایره رسم کنند پس هر دو
در طی یکطرق متفق باشند و یومی و زمانی بسبب آنکه زمان نهار یکجزو و همچنین زمان
لیل او با زمان نهار و زمان لیل آن جزو دیگر متساوی بود چه هر دو بر یکدایره اند و تناظر
مطلعی یعنی نوع دویم اینست و نوع تناظر تناظر مطلعی است و آنرا اتفاق قوة نیز گویند و آن
بودن دو کوکب است از دو طرف اول حمل یعنی نقطه اعتدال ربیعی بر وجهی که بعد موضع ایشان

از انجا متساوي باشد واين بعد نيز دريک کوکب بر توالي و در ديگري برخلاف توالي بود مثلا
چون کوکبي در پنج درجه دلو بود و ديگري در بيست و پنج درجه ثور هر اينه ميان ايشان اين نظر
واقع شود چه بعد هر يک از راس حمل يکبرج بيست و پنج درجه بود بر توالي و ثاني برخلاف توالي
واين نوع را مطلعي بسبب آن گويند که چون معدل النهار و منطقة البروج دو دايره متقاطع
اند هر اينه قسمي منطقة البروج که بحرکت معدل متحرک باشند متفاوت المدة طلوع کنند و لا
محاله اندة قوسي بود از معدل النهار که بان قوس از منطقة البروج طالع شود و انرا مطالع
ان قوس منطقه خوانند و در کتب هيئت مبين شده است که مطالع دو برج با دو جزو متساوي
البعد از اول حمل که نظر در ان متحقق شود متساوي بود و اتفاق قوت بسبب آن گويند که
مطالع هر يک از دو جزو مذکور چنانکه گفتيم مساوي مطالع اند انديگريست پس قوت يکي مثل
قوت انديگر باشد و در طلوع و غروب چه حرکت بمقدار قوة است و چون در حرکت مساوات
بود در قوة نيز مساوات باشد و چون کوکب متوجه نظر يا نظر کوکب ديگر يا متوجه مجاسده
يکي از عقدتين قمر شود و پيش از رسيدن بحقيقت آن نظر يا نظر يا مجاسده حرکت يک
کوکب از انه و کوکب قريب نعيني اتصال با کوکب قريب مجاسده احد العقدتين متغير شود
بانکه استقامت با رجعت با سرعت يا بطو و راجع يا مستقيم يا بطي يا سريع شود و بسبب يکي از اين
عوارض آن نظر يا نظر يا مجاسده باطل شود ان بطلان را انتکاث گويند و اين معني در
نظرات ميان قمر و ساير سيارات صورت نه بندد و همچنين ميانه شمس و هر يک از متحيره
چنانکه بر عالم علم هيات مخفي نيست و انتکاث در لغة بمعني عهد شکستن و تاب از ريسمان
باز دادنست و وجه تسميه ظاهر است و اهل احکام انتکاث را دليل عهد شکستن و پشيماني از کارها دانند
دانند اما تحويل که انرا حلول نيز گويند عبارتست از انتقال نقطه است از اخر برجي با اول برج بعد از او
و اگر انتقال

واکر انتقال آن نقطه از اول برج با خر برج مقدم باشد انرا عکس کویند یعنی عکس تحویل و مراد
از نقطه مراکز کواکب و عقد تین قمر و نقطه اوج هر یک از سیاره و جوزهرات خمسه متحیره است لیکن
ثبت تحویل اوج و جوزهرات خمسه متحیره در تقویم مشهور نیست و بعضی نقل کردن کوکب را از موضعی
بموضعی دیکر مطلقا نیز تحویل کویند و تحویل قمر را از برجی ببرجی اصطلاحا انتقال کویند و در تقویم
نظرات قمر با خمسه متحیره و نشاطات و انصرافات و مجاسده و تحویل و عکس انست که لازم رجوعست
و عکس راس قمر را نه عکس ذنب او را چه ان مقابلست معلوم است در صفحه یمنی بر حاشیه جدول
انقالات کلیه ثبت کنند و شب و روز و ساعات کذشته از ان شب و روز که این اوضاع و
احوال در ان واقع شود و تعیین کنند علامت اینها که مذکور شده اینست علامت مقارنه سر
علامت تسدیس س علامت تربیع ع علامت تثلیث ث و انرا هر کز نقطه ننهند چه قرینه بر اندا
ل علامت مقابله است و استقبال بجهة تمیز حرف هارا بلام مقابله الحاق کنند و ضبنی نویسند
لع علامت اجتماع و از عینی تربیع بمقابله متمیز است ق علامت احتراق ن علامت مجاسده
ظ علامت نشاطات ل علامت تحویل ل علامت لیل و تمیز او از علامت استقبال بقراین میسرست
م علامت یوم و انصرافات و عکس را مصرح نویسند وکاه باشد که علامت انصرافات ف ث
نویسند و انرا همیشه منقوط سازند و همچنین کاه باشد که علامت مجاسده را با راس مع و با ذنب
مع ذنب نویسند و در این زمان این بیشتر متعارف و مصطلح است و چون نشاط مطلع باشد بجهة
تمیز بر بالا علامت ان نشاط حرف ع نویسند و اکر یومی باشد حرف م نویسند و اکر ثبت یکی از اینها و حرف
التزام کنند هم مقصود حاصل شود و بعضی علامت نشاط زمانی که همان یومی باشد ظم نویسند و
و علامت نشاط مطلع ظع و در نظرات و نشاطات اول علامت نظر یا نشاط ثبت پس علامت
یک کوکب و کوکب متصل بنظر یا نشاط که فلک او تحت فلک ان کوکب دیکر باشد ثبت کنند

در نظرات و نشاطات

پس آن کوکب دیگر که متصل است پس علامت روز اگر اتصال در روز باشد یا در شب اگر در شب
باشد پس علامت یکی از ایام اسابیع ملحق بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات
و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که در آن روز یا شب اتصال واقع شده باشد و
اینها همه مشروط است بآنکه در محاذی رقم آن روز ثبت شود و اگر مسافت صالح بوده باشد
الا نزدیک بآن و در احتراقات خمسه متحیره علامت شمس ننویسند چه علامت احتراق مشعر
است بآنکه قران کواکب با شمس است و رقم احتراق متصل بعلامت کوکب محترق نویسند
و در مجاسده اول رقم مجاسده نویسند و بعد از آن رقم کوکب مجاسده بعد از آن رقم
عقده راس یا ذنب و ذکر علامت مجاسده مص یا مع باشد اول رقم کوکب نویسند پس
رقم مجاسده یعنی مص یا مع علامت روز یا شب و اسابیع و ساعات و دقایق بطریق مذکور
ثبت کنند یعنی ترتیبی که در نظرات و شناظرات مذکور شد ثبت کنند و در انتکاث
بعد از کتابت لفظ انتکاث تا علامت آن هر کدام اختیار کرده باشند علامت نظر
اگر انتکاث نظری باشد یا شناظر اگر شناظری باشد یا مجاسده و اگر مجاسدی باشد
نویسند پس علامت کوکب تحتانی از دو کوکب که در اتصال ایشان انتکاث واقع
شده باشد پس علامت کوکب دیگر یا یکی از عقدتین قمر اگر انتکاث در مجاسده شده
باشد بر آن قیاس که در نظرات و غیرها مذکور شد و در انتکاث ساعات و دقیقه
ننویسند الا نادر زیرا که دریافت وقت آن معتبر است خصوصا در علویین و در
تحویلات اول علامت تحویل ثبت کنند پس علامت کوکب محول پس علامت
برج محول الیه چه برج محول عنه بقرینه معلوم میشود پس علامات روز یا شب و اسابیع
و ساعات و دقایق آن بر قیاس نظرات و غیرها و بعضی تحویل شمس را برج بحرکت بالوفی

دیگری

دیگر غیر سواد نویسند چه اهتمام ایشان باو بیشتر است و بر این قیاس یعنی بر قیاس تحویل

ثبت کنند چنانکه اول لفظ عکس نویسند پس علامت کوکب عاکس یا راس پس علامت

برج معکوس الیه و بعضی چون خواهند که عکس را ثبت کنند بعد از علامت کوکب یا راس

لفظ الی نویسند ظاهراً بسبب آن باشد که لفظ عکس که بمعنی اوست در عرف نحات

بالی متعدی میشود و بر ضمیر بصیر ظاهر است که ایراد ان بیفایده است و اگر نظر یا تناظر

غیر ان از تحویلات و جاسدات و انچه بعد از این خواهد آمد از رسیدن کوکب بمواضع معینه

در نیم روز یا در نیم شب واقع باشد بجهة تخفیف کتابت بجای علامات ساعات و دقایق

رقم ف که علامت نصف است نویسند و در تقویم قمری ساعات و دقایق از اینها که

مذکور شد متروک باشد و تناظر نیز در این زمان بعضی الا در تقویم تام نویسند باب ششم

در شرف و هبوط کواکب و اوجات و حضیضات ایشان بر ادهان مستقیمه مخفی نماند

که اهل احکام نجوم بالهام و کهانت و تجربه و قیاس از حلول کواکب در هر یک از بروج

و اجزای آن ادراک تاثیرات سعد و نحس کرده اند و انرا اعتبارات نموده یکی از الجمله

اعتبار شرف و هبوط کواکب است چنانکه هر کوکبی را در برجی و درجه نوع قوتی یافته اند

و انرا شرف ان کوکب نامیده اند یا ضعفی و انرا هبوط ان کوکب گفته اند پس مقصود بعدد

بیان موضع شرف و هبوط هر یک در اینجا میفرماید که شرف آفتاب در نوزدهم درجه حمل است

و شرف قمر در سیم درجه ثور و شرف زحل در بیست و یکم در میزان و شرف مشتری در پانزدهم

درجه سرطان و شرف مریخ در بیست و هشتم درجه جدی و شرف زهره در بیست و هفتم درجه

حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله و در عقد بنی قمر نیز اعتبار شرف کرده اند

و گفته اند شرف راس در سیم درجه جوزا است و شرف ذنب در سیم درجه قوس و چنانکه اهل

فلک [illegible] حامل [illegible] مستقیم [illegible]

عربیه اول تتبع و استقراء کلام عرب کرده اند و در ثانی الحال جهة ضبط قواعد صرف و نحو دلایل
عالم کنند و کوبیه سرطان طالع عالمست و نکات مستحسنه جهة این اعتبارات در مداخل خود مذکور
ساخته اند و اعتبار اشراف از بیوت طالع انسانی ایراد نموده همچنین اهل احکام بعد از تجربه
رابع و قیاس دلایل و چون اوتاد زایچه که طالع و عاشر و سابع و رابع است مراینه بروج منقلبه اند
سزاوار انست که شرف شمس و کواکب علویه که ابطال سیاره اند و در این بروج نامقاومت
ان انقلاب کنند پس شرف مشتری که کوکب هیئات و نفاست لایق آنست که در سرطان
باشد که وتد طالع عالم است چه طالع متعلق بجهة نفس است و شرف افتاب که پادشاه
کواکب است مناسب انست که در حمل باشد که بیت عاشر است چه عاشر اعلی بیوت است و متعلق
است بحکومت و دولت و شرف زحل که کوکب دهقنت و فلاحت موافق آنست که در میزان
باشد که بیت رابع است چه رابع خانه ضیاع و عقارات است و شرف مریخ که کوکب مخالفت و
عداوتست قیاس انست که در جدی باشد که بیت سابع است چه بیت سابع بیت اضداد و
خصومت است و شرف قمر که خلیفه و معین افتابست اصل آنست که در جوزا شرف او باشد لیکن
ثور که چهارم حمل است شرف قمر بود و چون زهره سعد است و کوکب نظافت و نزاهت و بیت
نهم متعلق است بدیانت و تقوی و طهارت باید که خانه نهم که برج حوت شرف او باشد
و شرف عطارد که کوکب عقل و علم و فراست و کیاست است سزاوار انست که در سنبله باشد
که برج ششم است و بیت ثالث است چه بیت ثالث متعلق است بعلم و ادب و تعلیم و تعلم
و چون موضع شرف هر یک از این کواکب ناظر است بطالع و عقد ثنی قمر از کواکب ثابت
اند اولی انست که شرف ایشان در موضعی باشد که از طالع ساقط باشد و بیوت ساقطه دوم
و ششم و هشتم و دوازدهم است پس از اینها بیت دوازدهم را جهة شرف راس اختیار کرده اند

جوزاست

که جوزا است بسبب مجاورت او مشهور که شرف قمر است و چون ذنب مقابل راس است پس باید
که شرف او نیز مقابل با شرف راس باشد پس قوس که مقابل جوزا است و از هبوط ساقط
است شرف او باشد و معرفت طالع و سایر بیوت و منسوبات هر یک بعد از این بتفصیل
معلوم گردد ان شاء الله تعالی و اهل این فن گویند که بودن کوکب در برج شرف مثل شخصی است
در مملکت خود با حکومت و سلطنت و موضع و هبوط هر یک از اینها یعنی از این کواکب
درجه مقابل شرف ایشان باشد یعنی در برج هفتم همان درجه مخفی نماند که دو درجه متقابل
ضد یکدیگرند و همچنین دو برج چه اگر یکی از ان فوق الارض بود دیگری تحت الارض باشد
و اگر یکی طالع باشد دیگری غارب بود و اگر یکی در سمت الرأس بود دیگری در سمت
القدم باشد و اگر یکی صاعد بود در ارتفاع دیگری هابط باشد در انحطاط پس ضد
یکدیگر باشند و چون هبوط در تاثیر نیز ضد شرف است باید که در موضعی باشد که مقابل موضع
شرف بود بنا علی هذا هبوط شمس در نوزدهم درجه میزان است و هبوط قمر در سیم درجه عقرب
و هبوط زحل در بیست و یکم درجه حمل و هبوط مشتری در پانزدهم درجه جدی و هبوط
مریخ در بیست و هشتم درجه سرطان و هبوط زهره در بیست و هفتم درجه سنبله و هبوط عطارد
در پانزدهم درجه حوت و هبوط راس در سیم درجه قوس و هبوط ذنب در سیم درجه جوزا
و منجمان هند در اعتبار در جانب جمهور کرده اند بنوعی که سید الفضلا و املح العلما غیاث
منصور را در مواقع النجوم ایراد فرموده اند میانه جمهور نیز خلافست در آنکه اطلاق شرف
و هبوط بر همان درجه باید کرد یا بر تمام برج یا بر اوایل برج تا درجه شرف است که مفصل
بعد در بیان مذهب مختار در آمده میفرماید که در برج شرف همه شرف باشد و از آن هبوط
نیز همه هبوط الا آنکه آن درجه اقوی بود پس چون کوکب به برج شرف یا هبوط تحویل

کند ابتداء قوّت هر یک بود و روز بروز متزاید شود تا ان درجه وانجا در کمال قوّت بود بعد ازان شروع در تناقص کند تا که درحین حلول ببرج دیگر منتهی شود و بعضی بر این رفته اند که هر کوکبی بعد از درجهٔ شرف حدیث که شرف انجا منقطع میشود والحد فیها برا تابیت و پنج حلت وماه را دو بیت و پنج ثور و مشتری را نابیت و شش سرطان و مریخ انا اخر جدی و زهره را تا دوازدهم حوت و عطارد را تا بیست و یکم سنبله و در تخفیف درجات ایبطایفه دلیل بسیار گفته اند و اکثری ازان خرافات ست بنک در خاطر قرار نمی یابد حقیقت آنست که در این اعتبار بلکه در جمیع اعتبارات احکامیان متثبت بتجربهٔ سلف میشوند و متعرض دلیل نشوند کما قال امام هذه الصناعة ابو الحسن کیا کوشیار الجیلی فی مجمل الاصول ومن المتفردین بالعلم الثانی ای الاحکام من یاتی علی جزئیاته بالحج علی سبیل النظر والجدول ویظن انما برهان الحج بطریق البرهان فالذی ینبغی ان یعتقد فی هذا العلم انه مدرک بالتجربة والقیاس اما اوجات کواکب چون مصنف تحقیق مواضع شرف وهبوط کواکب فارغ شد شروع نمود در تحقیق مواضع اوجات وحقیقات ایشان بدانکه اوج در لغت معرّب اوک است و اکلمه ایست هندی بمعنی علو و ابعد نقطه ایست از محیط خارج مرکز نسبت بمرکز عالم اما حضیض کلمه ایست عربی الاصل بمعنی پستی و عقرب نقطه ایست از محیط خارج مرکز بمرکز عالم بلغت یونانی اوج را افیجون وحضیض را افرجون افریکنون گویند چون حقیقت اوجات کواکب را در ضمن بیان هیئات افلاک جزئیه ایشان مبین ساخته ایم اینجا حاجت بتکرار نیست پس گوئیم تقویم اوج که انرا بمجاز بعد اوج گویند قوسی بود از منطقة البروج میان اول حمل و موضع اوج بر توالی و مراد بموضع اوج طرف خطی بود که از مرکز عالم خارج شود بنقطهٔ اوج گذشته بفلک اعلی منتهی شود اگر

نقطهٔ اوج

نقطهٔ اوج در سطح منطقة البروج آن نقاطی که عقربت خط مذکور چنانکه در سایر کواکب آ
وچون در ممثلات سوی ممثل قمر بقدر حرکت ثوابت متحرکند هر آینه اوجات این کواکب
که نقاط شخصیه اند از ممثلات نیز بالحرکت متحرک باشند واز اینجهت است که مصنف در
تحقیق مواضع اوجات رعایت تاریخ کرده میفرماید که در سال اربعمائه ملکشاهیه بمحاسبه
زیج خاقانی موضع اوج آفتاب یعنی انتهای قوس مذکور در دوم درجه سرطان بوده
وموضع اوج زحل در سیزدهم درجهٔ قوس وموضع اوج مشتری در دوم درجه میزان وموضع
اوج مریخ در نوزدهم درجه اسد وموضع اوج زهره در بیست دوم درجه جوزا وموضع اوج
ممثل عطارد یعنی اوج مدار مرکز حامل او در پنجم درجه عقرب وموضع حضیض هر کدام
دایما در مقابل موضع اوج ایشان باشد یعنی در برج هفتم بهمان درجه اوج وحضیض
دو نقطه متقابل از فلک سوی اوج وحضیض عطارد با یکدیگر متقابل نیستند بلکه
حضیض حقیقی او که عبارت از عقرب ابعاد مرکز تدویر او ست بمرکز عالم بر دو نقطه
پیوسته اوج مدایر است چنانکه اهل هیئات باستقراء معلوم کرده اند پس عطارد را
سه حضیض باشد یکی حضیض مدیری که مقابل اوج مدیر است ودوم حضیض حقیقی
که بر دو نقطه تثلیث او ست ودر اول سال پانصد وبیست ده ملکشاهیه که زمان
تحریر این شرح است بمحاسبه زیج جدید الغ بیک اوج آفتاب در چهار درجه وچهل و
دو دقیقه وپنج ثانیه سرطان بود واوج زحل در نوزده درجه ویازده دقیقه وسی و
هشت ثانیه قوس واوج مشتری در یکدرجه وچهل وهفت دقیقه وسی وهشت ثانیه میزان واوج
مریخ در ۲۴ درجه ۱۲ دقیقه و ۵۵ ثانیه اسد واوج زهره در ۲۶ ۲۱ دقیقه و ۳۲ ثانیه جوزا
واوج عطارد در ۶ درجه و ۴۴ دقیقه و ۵۳ ثانیه عقرب ومخفی نماند که از آنچه مصنف از زیج

اربعمائه ملکشاهیه
[illegible]

خاقانی نقل نموده تا آنچه ما از زیج جدید استخراج کردیم با آنکه حرکت بنی از ما بنی منظور داریم
تفاوت بسیار میکند والله اعلم بحقیقة الحال وهو خیر الواقفین و اسرع الحاسبین واگر کسی
اراده کند که در سالهای بعد از این مواضع اوجات بداند بعد هر سال که از این تاریخ
گذشته باشد پنجاه و دو ثانیه بر موضع اوج هر کوکب افزاید مطلوب حاصل آید و از مواضع اوجات
موضع راس هر یک از خمسه متحیره نیز استنباط توان نمود چنانکه پنج برج از اوج زحل و دو
برج بیست و دو درجه از اوج مشتری و سه برج و چهار درجه از اوج مریخ و سه برج از اوج زهره نقصان
کنند و نه [۳] اوج عطارد افزایند باقی یا حاصل موضع راس هر یک از اینکواکب باشد و در برج بر
تقویم شرف و هبوط آفتاب و خمسه متحیره و راس رایعنی وقت وصول هر یک را در اول
درجه شرف و هبوط در صفحه یمینی در میان اتصالات کلیه نویسند چنانکه اول علامت شرف
یا هبوط نویسند پس علامت کوکب یا راس ملحق بعلامت شرف یا هبوط پس علامت روز
یا شب که در آن شرف یا هبوط واقع شده باشد پس اسابیع و ساعات و دقایق بطریق
نظرات ثبت کنند و همچنین رسیدن کواکب مذکوره یعنی آفتاب و متحیره را با وجات
و حضیضات ایشان بمثل این طریقه که مذکور شد در میان اتصالات کلیه ثبت کنند بر طبایع
سلیمه مخفی نماند که اکثری از منجمان مشهوره در این موضع خطائی واقعست پس قصش و
بیان آن چنانست که اصل رصد در شمس و علویین نقطه دیگر را غیر اوج اوج نامیده اند و آنرا
در زیجات ثبت کرده اند بنابر سهولتی که در عمل ظاهر میشود و بیان او اینجا لایق نیست و منجمان
از بی اطلاعی چون بحقیقت این امر نبرده اند وقت رسیدن این کواکب را با نقطه
آنکه اوجات استخراج کرده در تقاویم ثبت میکنند و حال آنکه کوکب هنوز باوج حقیقی واصل
نشده به اوج حقیقی در شمس متأخرات از آن نقطه به دو درجه تقریبا و در زحل بهفت درجه

در مشتری

و در مشتری بد و ازده درجه و آنچه در اوج گفتیم در حضیض نیز بقیه وارد است کما لا یخفی و بر
اولو الالباب ظاهر است که اثر بر اوج و حضیض حقیقی مترتب است نه بر اوج و حضیض اعتباری علامت
شرف کوکب در تقویم ف باشد و از هبوط ط و از رسیدن کوکب باوج ج و از رسیدن او
بحضیض ضه یا حضیه و اکثری از تقاویم علامت شرف بسبب آنکه مشتبه با صراق نشود و همچنین
هبوط را به تبعیت شرف بحمره یا لونی دیگر غیر سواد نویسند و قمر در هر اجتماع استقبال
در اوج باشد و در هر تربیعی که او را با آفتاب باشد در حضیض بر اصحاب فهم و فطرت پوشیده
نماند که صانع این مصنوعات عالیه بحکمت از لیه چنان ساخته است خط وسطی شمس دایما
یا مقارن مرکز تدویر قمر و نقطه اوج اوست یا متوسط است میان ایشان و بیانش آنست
که چون این هر سه با یکدیگر در نقطه از فلک البروج مثلا اول حمل مجتمع شوند هر شبانروز مرکز
تدویر قمر که بحرکت حامل متحرکست بیست و چهار درجه و بیست و دو دقیقه بتوالی از آن نقطه
حرکت کند و اوج بحرکت مایل و جوزهر مقدار یازده درجه و دوازده دقیقه بخلاف توالی از آن
نقطه مرا بلیت نماید و چون این هر دو فلک طرف مالند مقدار مذکوره حرکت مرکز تدویر را
رد کنند پس بعد مرکز تدویر از بعد خط وسطی شمس سیزده درجه و ده دقیقه باشد و چون خط وسطی
شمس پنجاه و نه دقیقه بتوالی حرکت کنند لا محاله بهمین مقدار بمرکز تدویر نزدیکتر و از
اوج دورتر شود ما بین او و هر یک از اوج و مرکز تدویر دوازده درجه و یازده دقیقه
شود و از اینجهه است که حرکت حامل را بعد مضاعف خوانند یعنی بعد مرکز تدویر از خط
وسطی شمس چون مضاعف کنند بعد مرکز تدویر از اوج حاصل آید و از آنچه گفتیم لازم می آید که مرکز
تدویر قمر همیشه در اجتماع و استقبال بر وسطی در اوج باشد و در تربیعی که با خط وسطی شمس افتد در حضیض و
ربطی که ماه را با آفتاب است در باب سیم موعود بود همین است پس مرکز تدویر در هر ماهی دو بار باوج

ودو بار بحضیض رسد واینکه مصنف بجای مرکز تدویر ذکر قمر کرده اند و از ذکر اجتماع واستقبال مطلق
اجتماع واستقبال حقیقی خواسته نه وسطی وهمچنین از تربیع ومراد او تربیع حقیقی است نه وسطی بنابر
که قصد تقریب کرده والسلام باب نهم در معرفت طالع اجتماع واستقبال وجزویات طالع
در اصطلاح قوم جزویست از منطقة البروج که در وقت مفروض بر افق شرقی باشد یعنی
بر طرف شرقی افق حقیقی پس اگر انوقت زمان ولادت شخصی بود انرا طالع آن شخص گویند و
اگر در اول سال شمسی بود انرا طالع سال گویند واگر وقتی دیگر بود انرا با نوقت اضافه کنند وانچه
بر افق غربی بود در انوقت هم از منطقة البروج انرا سابع وانچه از منطقة البروج در انوقت بر دایرهٔ
نصف النهار باشد از طرف فوق الارض انرا عاشر گویند واز طرف تحت الارض رابع وهر خانه که بعد
از طالع بود بر توالی انرا ثانی گویند وانچه بعد از ثانی باشد ثالث وهمچنین تا آخر که ثانی عشر است
وثانی عشر متصل بطالع باشد وتفصیل این اجمال بر وجه کمال انست که اهل تنجیم فلک البروج را
بدوازده قسم تقسیم کنند وانرا تسویهٔ البیوت واین تقسیم بوسیلهٔ شش دایرهٔ عظیمه باشد یکی
از انجمله افق است که بر مبداء قسم اول وهفتم که طالع وسابع است گذرد ودیگری نصف النهار
که بر مبداء قسم دهم وچهارم که عاشر ورابع است گذرد وقومی را در مبادی این بیوت اربعه
که از این دو دایره بحصول میرسد اصلا خلاف نیست ولهذا مصنف بیان اینها علی التعیین نموده
اند اما در مبادی سایر بیوت خلاف کرده اند انچه جمهور بر انند که نصف شرقی قوس النهار
جزء طالع ونصف شرقی قوس اللیل انرا سه قسم متساوی کنند ودوایر میول بمبادی ان
اقسام بگذرانند وانچه مخترع استاد ابی ریحان بیرونیست که انرا امر کز محقق خوانند انست که
هریک از ارباع دایرهٔ اول سموت که واقعست میان افق ونصف النهار سه قسم متساوی کنند
ودوایر اول سموت دایره باشد که سمت الراس وسمت القدم ودو نقطهٔ مشرق ومغرب گذرد

و از مبادی این اقسام بگذرانند بر طریقه که مار باشند بنقطهٔ شمال و جنوب که دو نقطهٔ تقاطع دایرهٔ نصف
النهار و افقست و آنچه معتقد جمعی حاسبانست که هر یک از دو قوس افق را که واقعست
میان جزو طالع و نقطهٔ جنوب و شمال به سه قسم متساوی کنند دوایر ارتفاع بمساوی آن اقسام
بگذرانند و این طریق را محققین تزییف کرده‌اند چه اگر منطقة البروج به سمت الرأس گذرد تا
تسویة البیوت میسر نگردد و آنچه مستعمل مغربیان است آنست که هر یک از دو قوس را از منطقة
البروج که واقعست میان افق و نصف النهار به سه قسم متساوی کنند و مبادی آن اقسام دوایر
عرضیه بگذرانند و چون منطقة البروج به دوایر مفروضه یکی از اینها و طرف بدوازده قسم شود و
هر قسم را بیتی خوانند و ابتداء اقسام را مراکز بیوت خوانند و ابتداء از طالع کرده بر توالی شمرند
و چون شکل مدور یا مربع بکشند و در آن دوازده خانه رسم کنند و طریق رسم آن بحسب عادت
مختلف است و بالجمله اثر این وجهی رسم کنند که متصل باشد بعضی از این خانها ببعضی دیگر
و خانهٔ دوازدهم که آخر بیوت متصل بخانهٔ اول باشد و در خانه درجهٔ اول یکی از بیوت دوازده
گانه یعنی قوس منطقة البروج که واقع باشد میان اول حمل و مرکز الخانه بر توالی ثبت کنند
و مواضع کواکب سیاره و عقدتین قمر در هر خانه از الخانها که افتد بترتیب نمایند و این را
یعنی این شکل را زایچه خوانند که مأخوذ است از زیج معرب زه بارچه و آن خطیست که بنایان آنرا
در استوای عمارت بان رجوعست و در صحاح مذکور است که اصمعی گفته است که بر من ظاهر
نیست که لفظ زیج عربی الاصلست یا معرب و بعضی گفته‌اند که زایچه مشتقست از زائش
بقرینه آنکه اکثر استعمال آن در موالیداست اما جزو اجتماع جزویست از منطقة البروج که در
الجزو اجتماع واقع باشد یعنی جزوی که موضع نیرین در آن متحد باشد و جزو استقبال جزویست
هم از منطقة البروج که در الجزو استقبال واقع باشد و در حقیقت استقبال در دو جزو

متقابل متحقق میشود لیکن چون احد جزئین را ثبت کنند الجز و دیگر بمقابلیه معلوم شود پس

اکر استقبال در روز بود الجز و یعنی جز و استقبال موضع قناب بود بجهة انکه در این

هنکام آن جز و که موضع افتابست فوق الارض و ایشان جز و فوق الارض را در استقبال

اعتبار کنند و اکر استقبال در شب بود موضع قمر جز و استقبال بود چه در اینوقت

الجز و که موضع قمر است فوق الارض باشد و اکر اتفاق افتد که استقبال در احد طرفی

حقیقی النهار دست دهد در اینحال جز و استقبال موضع آن نیز بود که بر افق شرقی باشد

و در تقویم تام شمسی طالع و عاشر اجتماع و استقبال مقرون باجزوانشان در جدول بارک

در یمین جدول اتصالات کلیه بیاورند باینطریق که اول علامت اجتماع و استقبال کنند

پس علامت روز یا شب متصل بیکی از ایام اسابیع پس ایام شهر عربی هلالی پس اسم شهر

و ساعات و دقایق کذشته از اول روز یا اول شب که در آن اجتماع استقبال واقعشده پس

طالع اجتماع و استقبال به رقم وضع کنند اول رقم برج دویم درجه سیم دقیقه و بجهه اینقیاس بر

قسم طالع هریک از عاشر و جزو را به ٣ قسمت کنند و چون طالع و عاشر ثبت شود هر اینه سابع

ورابع بمقابله معلوم کردد چه سابع مقابل طالع باشد و رابع مقابل عاشر کما لایخفی و چون

خواهند که ارقام کمیه هریک از ساعات بطالع و عاشر ثبت کنند اول علامت ایشان

بنویسند و علامت انها اینست ساعت طالع عاشر ولفظ جزو را مصرع ملحق

با لف لام ثبت کنند پس حرف من تبعیض پس رقم برج که مصرحست پس رقم درجه و دقیقه

که بعض است وکاه باشد که بجهة تساهل و تخفیف کتابت علامت روز یا شب و ساعات

ودقایق اجتماع و استقبال در اینجدول نیاورند چه ان از صفحه کبری معلوم میشود زیرا

که مقابله و مقارنه شمس که در صفحه کبری بازاء هر روز واقع است عبارت از اجتماع و استقبالست

کما سیجی وبعضی منجمان در تقاویم تامه چون خواهند که زیاده تدقیق نمایند جهة هر اجتماع و
استقبالی علحده زایچه وضع کنند یکی در اول صفحه یمنی ودیگر در اول صفحه یسری وگاه باشد
که هر دو را از صفحه یسری وضع کنند وچون نصف ظاهر ونصف خفی منطقة البروج بدایره
نصف النهار در اغلب اوقات بدو رقم مختلف منقسم میشود لاجرم گاه باشد که برجی
بحسب عدد عاشر برج طالع بود وبحسب واقع عاشر نباشد بجهة آنکه بر دایره نصف النهار
نباشد بلکه در طرف شرقی دایره بود ودر اینحال در اکثر معموره برج نهم طالع عاشر باشد
یا طرف غربی او بود ودر اینحال در اکثر مسکون برج یازدهم طالع عاشر باشد مثلا در
بلدهٔ فاخرهٔ هراة حمیت عن الآفات والبلیات هرگاه طالع در بیست وچهار درجه دلو باشد
عاشر بحسب عدد برج عقرب بود اما بحسب عمل نه درجه قوس آید که برج یازدهم است چه
در اینوقت آن بر دایرهٔ نصف النهار است وبرج عقرب در طرف غربی واین منجمان
بسبب این اختلاف در بیت دهم زایچه چنین نویسند ر من ی ط یعنی[2] که برج عقرب است عاشر
بحسب عدد از برج قوس نهم درجه است بحسب عمل وایضا در بلده فاخرهٔ هراة هرگاه سه[3]
درجه ثور طالع باشد برج عاشر بحسب عدد دلو بود اما بحسب عمل بیست درجه جدی افتد
که برج نهم است چه در اینوقت آن بر دایرهٔ نصف النهار وبرج دلو در طرف شرقی او
در این منجمان چنین نویسند ی من ط ک یعنی عاشره که برج دلو است بحسب عدد
از برج جدی بیست درجه است بحسب عمل ورابع که مقابل عاشر است نیز باین نوع
مختلف شود ومثل این اختلافات که گفتیم در خانهای دیگر غیر از طالع وسابع نیز واقع
شود چون در تسویة البیوت منطقة البروج باقسام مختلفه منقسم شود هر آینه گاه باشد
که مرکز دو یا سه بیتی در برجی سیم آن بیت واقع شود یا مرکز دو بیت در یک برج افتد یا بین

سبب بعضي يا اكثر از بيوت بحسب عدد و عمل و قياس مباشر مختلف شود مثلا چون همان
بيت و بيخد درجه دلو كه مصنف بمثال اورده در بلدهٔ مذكور طالع باشد بيت حادي عشر كه بحسب
عدد قوس است بحسب عدد سه درجهٔ جدي واقع شود پس اجزا در اينكام چنين بايد نوشت
ج من طح وبيت ثاني كه بحسب عدد حوت است بحسب عمل اول درجه حمل افتد پس اجزا در اينحال
چنين بايد نوشت يا من ه ه وبيت ثالث كه بحسب عدد حمل است بحسب عمل بيخد درجه ثور افتد
پس اجزا چنين بايد نوشت ه من ه ه وبيوت نظاير انها كه خامس و ثامن و تاسع است نيز براين
قياس بود و چون نقطهٔ طالع مبدا تقسيم بيوتست در او اختلاف نباشد و همچنين
سابع چون مقابل اوست باب سيم در معرفت نطاقات كواكب سبعه و ظهور و خفاي خمسه
متحيره و روية الاهله اولا بيايد دانست كه در ثخن خارج مركز دايره موهومه را كه مركز
افتاب بر ان حركت ميكند منطقه خارج مركز خوانند و همچنين در ثخن حامل كوكب دايره را
كه مركز تدوير بر ان متحركست منطقه حامل ان كوكب كويند در ثخن تدوير نيز دايره موهومه
را كه مركز كوكب بحركت تدوير بر ان حركت كند منطقه تدوير ان كوكب كويند و اهل اين
صناعت منطقه خارج مركز افتاب را و همچنين منطقه حوامل ساير كواكب و منطقه تداوير اينها را اينهارا
بچهار قسم كرده اند بر وجهيكه دو قسم فوقاني كه متساوي اند اعظمست از دو قسم تحتاني
كه هم متساوي اند و ان اقسام را نطاقات خوانند اينست معني قول مصنف كه هر يك از
كواكب سبعه سياره را در فلك اوج ايشان يعني فلك خارج مركز هر يك چهار نطاقست كه
انرا نطاق اوجي كويند و هر يك از خمسه متحيره و قمر را كه ذي تدويراند در فلك تدوير
ايشان چهار نطاق ديكر است و انرا نطاقات تدويري كويند نطاق و منطقه بيك معني اند و بعضي
كويند كه منطقه اخص است از نطاق چه نطاق در لغت هر چيز برا كويند كه بر ميان بسته شود و منطقه

ميان

میان بعد متعارف را گویند و علی التقدیرین اطلاق نطاق براین اقسام از قبیل اطلاق کل است

بر جزء و بعد هذا مخفی نماند که بعضی در تقسیم نطاقات اختلاف ابعاد را اعتبار کرده اند و بعضی

اختلاف سیر را معدان ابعاد گویند که مبداء نطاق اول در هر دو فلک دورترین نقطه بود

از منطقه ایشان نسبت بمرکز عالم و مبداء نطاق سیم نزدیکترین نقطه بود از منطقه ایشان نسبت

بمرکز عالم و معتبران سیر میگویند که مبداء نطاق اول در هر دو فلک انجا بود که حرکت هر یک نسبت

بمرکز عالم در کمال بطوء بود چنانکه در خارج مرکز مطلقا و در تدویر قمر است یا در کمال سرعت

چنانکه در تداویر خمسه متحیره است و مبداء نطاق سیم انجا در کمال سرعت بود چنانکه در خارج

مرکز مطلقا در تدویر قمر است یا در کمال بطوء چنانکه تداویر خمسه متحیره است پس بحسب

هر دو رای مبداء نطاق اول و سیم در خارج مرکز اوج و حضیض و در تدویر ذروه و حضیض مرئی

بود کما لا یخفی علی من له ید فی علم الهیئة و مبداء نطاق دوم و چهارم نزد معتبران ابعاد

دو نقطه بود که او سط باشد بحسب مسافت یعنی بعد یکه واسطه باشد میان بعد ابعد و بعد

اقرب و اندر خارج مرکز دو نقطه تقاطع منطقه اوست با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار نصف

قطر خارج مرکز و در تدویر دو نقطه تقاطع محیط اوست با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار

بعد مرکز تدویر از مرکز عالم و نزد معتبران سیر دو بعد اوسط باشد بحسب سیر یعنی موضع که

انجا حرکت نه سریع باشد و نه بطی و آن در تدویر دو نقطه تماس منطقه اوست با دو خط که

از مرکز عالم بجانب او آید و در خارج مرکز شمس و عطارد دو طرف خطیست که از مرکز عالم

عمود شود بر خط مار باوج و حضیض و در حامل علویه و زهره دو طرف عمودیست که از مرکز

حامل خارج شود بر قطر یکه باوج و حضیض ایشان گذرد و در حامل قمر دو طرف عمودیست

که خارج شود بر خط مار باوج و حضیض او از نقطه بمان خط که بعد او از مرکز عالم در طرف

حفیف بمقدار یازده جزو وثلثان جزویت تقریبا باجزای که نصف قطر فلک مایل اوشصت

باشد وبرهان هندسی بر این اقامت کرده اند لیکن ایراد آن اینجا مناسب نیست ونطاق اوّل

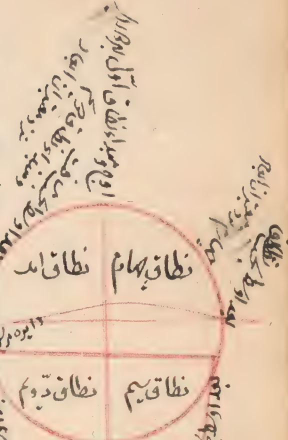
اوجی آن بود که چون آفتاب با تدویر سایر کواکب از اوج گذرد در وباشد وباقی بر توالی

حرکت خارج مرکز نطاق اوّل تدویری آنکه چون مرکز کوکب از ذروه مرئی گذرد دور

باشد وباقی بر توالی حرکت تدویر وکوکب در نطاق اوّل ودوّم هابط بود ودر نطاق

سیّم وچهارم صاعد ودر نطاق چهارم واوّل مستعلی بود ودر نطاق دوّم وسیّم متحفض

واهل احکام اینهارا از جملهٔ قوّة وضعف کواکب شمرند چنانکه درباب نوزدهم معلوم کردد





معلوم ان توان

شود ودر تقویم تام

نطاقات اوجی وتدویری

کواکب را باعتبار ابعاد وبامیر هرکدام

اختیار کرده باشند در صفحهٔ یمین در سر جدول اول تقویم ایشان ثبت کنند تا معلوم شود که

در سرهر ماه از ماههای جلالی مرکز تدویر هر کوکب در کدام نطاق اوجی وکوکب خود در کدام نطاق

تدویریست

تدویرات وعلامت انتهای یعنی علامت هر کوکب از نطاقات اوجی و تدویرات اول نطاق اوجی قب نطاق دوم اوجی قج نطاق سیم اوجی قد نطاق چهارم اوجی قه نطاق اول تدویری قب نطاق دوم تدویری قج نطاق سیم تدویری قد نطاق چهارم تدویری گاه باشد که چون کوکب یا مرکز تدویر در یک نصف النهار در اخر نطاقی باشد و در نصف النهار دیگر که بعد از اوست بنطاق دیگر رود و علامت این نطاق را که با او متصل است در ما بین ان دو نصف النهار در اثنای تقویم آن کوکب بیاورند تا معلوم شود که مرکز تدویر یا کوکب در کدام شبانروز بآن انتقال کرده و چون حرکت افلاک قمر اسرعست از افلاک سایر کواکب گاه باشد که از جهة نطاقات قمر دو جدول باریک در طرفین جدول تقویم او بیاورند در یکی که در طرف یمین تقویمست عدد نطاق اوجی و دیگری که طرف یسارست عدد نطاق تدویری او ثبت کنند چه اگر در اثنای تقویم او ثبت کنند چنانکه در سایر کواکب ارقام در ان جداول بسیار مغشوش و در هم رفته شود اما ظهور و خفای ... متحیره مراد از ظهور کوکب اول ظهوریست که او را باشد در یکی از دو طرف شب بعد از انکه در تحت شعاع افتاب مخفی بوده باشد و مراد از خفای کوکب اول در امدن اوست در تحت شعاع افتاب بر وجهی که اصلا مرئی نشود در یکی از دو طرف شب بعد از انکه او را ظهور بوده باشد و مخفی بماند که ظهور و خفای کوکب مختلف می باشد بسبب کثرت و قلت و بعد از زمین و بسبب اختلاف عرض شمالی وجنوبی و بسبب سرعت و بطوء و بسبب کثرت مطالع و مغارب اجزاء بروج و قلت او و اکرچه صفا و کدورت هوا و حدت و کمالی بصر را نیز در این باب دخلست لیکن انرا اعتبار نکنند اما کیفیت ظهور و خفای چنانست که هر یک از کواکب علویه

یعنی از احتراق بچند روز در مغرب مخفی شوند و بعد از آن بچند روز در مشرق ظاهر شوند

سبب آن بود که چون شمس از مقابله کوکب علوی منصرف شود هر آینه بواسطهٔ سرعت در طلوع

بر کوکب سبقت گیرد و روز بروز متقارب با و شود تا بعد بینهما بشصت درجه آید و کوکب را

در اینحال مغربی خوانند بسبب آنکه شبانگاه نزدیک بافق مغرب مرئی شود و هر چند بر آید

نزدیکتر شود تا در حوالی افق در تحت شعاع مخفی شود و در اینحال او را مغموره و تحت

الشعاع خوانند تا محترق شود و بعد از احتراق چون آفتاب اسرعست از او بگذرد

او در طلوع سبقت گیرد بر آفتاب امّا از غلبهٔ نور خورشید هنوز مرئی نشود تا چون مقداری

از یکدیگر دور شوند کوکب صباح در مشرق بنظر در آید و آن ظهور او بود و بعد از آن او را

مشرقی خوانند و اگر بعد او میان او و آفتاب شصت درجه شود و چون از آن بگذرد و نه

مشرقی بود و نه مغربی تا که بعد از مقابله باز بحد تقریب رسد که شصت درجه است و بحالت

اوّل عود کند و بعضی حد تشریق و تغریب را در علویه نود درجه دانند و احتراق ایشان

یعنی کواکب علویه در اواسطهٔ ایّام استقامت باشد بیانش آنست که قادر لم یزل بتقدیر

ازلی چنان ساخته است که دایما بعد کواکب علویه را از ذروهٔ تدویر ایشان نسبت باجزاء

تدویر بقدر بعد مرکز تدویر است از آفتاب نسبت باجزای فلک البروج و چون چنین

بود دایما کوکب علوی را احتراق در ذروهٔ تدویر بود که وسط ایّام استقامتست

و مقابله با آفتاب در حضیض که وسط ایّام رجعتست و این هر دو تقریبی است ولهذا

مصنف اواسط گفته است و ربط علویه با آفتاب که در باب ششم وعده شده بود اینست

و هر یک سفلیین تقریبا در اواسط زمان استقامت که در وقت وصول ایشانست

بذروهٔ تدویر او اواسط زمان رجعت تقریبا که وقت وصول ایشانست بحضیض تدویر

محترق شوند

محترق شوند بنابر آنکه قبل از این در باب هفتم مذکور ساختیم و در اغلب احوال پیش از
احتراق وسط استقامت در مشرق مخفی شوند که آن را اختفای صباحی گویند و بعد از آن
احتراق در مغرب ظاهر شوند که آن را ظهور مسائی گویند و همچنین در اغلب احوال پیش از
احتراق وسط در مشرق مخفی شوند که آن را اختفای صباحی گویند و بعد از احتراق در مغرب ظاهر
شوند که آن را ظهور مسائی گویند و همچنین در اغلب احوال پیش از احتراق وسط رجعت در مغرب
مخفی شوند که آن را اختفای مسائی گویند و بعد از احتراق در مشرق ظاهر شوند که آن را ظهور صباحی
گویند و سر این اوضاع آنست که هر یک از این دو کوکب در حال ظهور صباحی چون تدویر خود باعلی
استقبال کنند هر آینه روز بروز بجانب آفتاب میل کنند زیرا که حرکت کوکب در این حال زیرا
بقدر حرکت اعلی تدویر بر توالی حرکت آفتاب زیاده است پس در حوالی افق شرقی قریب بطلوع
آفتاب مخفی گردد و بعد از آن چون بذروه رسد که محل وسط ایام استقامت است محترق
شود پس بواسطهٔ استقامت و سرعت سیر بر آفتاب سبقت گیرد و چون مقداری از آفتاب دور
شود شبانگاه در مغرب ظاهر شود و او را در اینحال مغرب خوانند و هر چند بر آید کوکب از آفتاب
دورتر شود چنانچه در هر شام او را ارفع از شام پیشتر بینند تا بقدری که مقتضی سقف قطر تدویر
او باشد برسد و آن را ابعاد اعظم و حد تغریب آن کوکب گویند و چون از آن بگذرد باسافل
تدویر انتقال کند که بر خلاف توالی متحرکست پس روز بروز نزدیک بآفتاب شود چنانکه
هر شام ارتفاع او کمتر بینند تا در حوالی افق غربی تحت شعاع آفتاب در آید در آن حال
تا روز بحضیض رسد که موضع وسط ایام رجعت است ولامحاله آنجا محترق گردد و بعد
از آن بقدر حرکت اسفل تدویر که بر خلاف توالیست بطرف صباحی آفتاب میل کند تا چون
مقداری از آفتاب دور شود بامداد در افق شرقی ظاهر گردد و او را در اینحال مشرق خوانند

وهرچند بباید از آفتاب دورتر شود چنانکه هر صبح او را رفع از صبح پیشتر یابند تا بارکه برباط اعظم

و مد تشریق رسد پس اعالی تدویر منتقل شود و بحالت اوّل عود کند و اهل احکام تشریق کوکب

علوی و کوکب تغریب سفلی را از جمله قوی پشان دانند امّا فیه اغلب بحجت انست که گاه باشد

که عطارد بعد از احتراق وسط رجعت اگرچه او را در مشرق باید ظاهر شود ظاهر نشود هرچند

برباط اعظم رسیده باشد و همچنان مخفی نماند تا احتراق دیگر بسبب آنکه در بروج کوتاه مطالع

پس انداقبل از احتراق وسط استقامت در اینجهة خفا نیز باشد چه تحقیق خفا بعد از ظهور

بود ایضا گاه باشد که بعد از احتراق وسط استقامت اگرچه او را در مغرب باید ظاهر شد

ظاهر نشود هرچند آنجا نیز برباط اعظم رسیده باشد و همچنان مخفی باند تا احتراق دیگر

بسبب آنکه در بروج کوتاه مغارب بود پس او را قبل از احتراق وسط رجعت در اینجهة

خفا نیز نباشد و زهره هم گاه بود که در اقلیم پنجم در عین احتراق مرئی باشد و آن

وقتی بود که در برج حوت راجع باشد و عرضش شمالی پس در اینحال قبل از احتراق

وسط رجعت نه مخفی شده باشد در مغرب و بعد از آن احتراق نه ظاهر در مشرق و از اینجا

بیان ظاهر شد که قید اغلب در ظهور و خفای وسط استقامت بجهة تخلف احوال زهره

و عطارد است و پس در ظهور و خفای وسط رجعت بجهة تخلف احوال زهره و عطارد هر دو

در تقویم ظهور و خفای خمسه متحیره را در میان اتصالات کلی بازای روز مفروض

که صباح یا شام آن کوکب اخفا یا ظهور دست دهد ثبت کنند و علامت ظهور ظ

باشد و از خفا خف و علامت کوکب مخفی ظاهر را ملحق بعلامت ظهور و خفا نویسند و

در بعضی تقاویم هر دو را مصرح نویسند و علامت کوکب را مفرد پس اگر ظهور یا خفا شرقی

باشد بر بالای آن یا در یسارش حرف ق نویسند و اگر مغربی باشد حرف ب نویسند

وگاه باشد که بجای شرق و غرب لفظ صباحی و مسائی نویسند و در بعضی تقاویم ظهور و
خفای بعضی از ثوابت مشهوره نویسند بجهة آنکه اکثری از طوایف را بظهور و خفای بعضی
از ثوابت مشهوره احتیاج است چه اهل اعداد و طلسمات بعضی از اعمال خود را مشروط بوقت
خفای کوکبی ساخته اند که در خواص موافق آن عمل باشد و کیمیاگران هم اکثر بظهور یکی
از ثوابت مقید باشند و بعضی از دهقین و اهل فلاحت نیز در زراعت حبوبات و
غرس پیوند اشجار و قطع اغصان در شمار ملاحظهٔ وقت ظهور یا خفای ثابته نمایند
که اعمال مذکوره را در آن وقت انسب و اولا دانند و اطبا نیز در امر و نهی فصد و مسهل
و غیرها باین امور مقید باشند و از ثوابت مشهوره ظهور شعری یمانی و سهیل را بیشتر ثبت
کنند چه بعضی مردم در حال ظهور شعری یمانی ملاحظه نمایند که قمر در کدام برج است و آنرا
بر حوادث آینده عالم استدلال کنند و بعضی دیگر اول رعدیکه بعد از ظهور شعری واقع
شود ملاحظهٔ موضع قمر نمایند و از آن بر حوادث آینده احکام نویسند و تفصیل آن
در رساله که مصنف در علم فلاحت نوشته مذکور است و بعضی از بلاد و بعضی از دهقین
قبل از ظهور شعری بیست و یک روز تا یکماه از هر تخمی که داعیه زراعت اندازند در موضعی
بکارند در وقت ظهور شعری ملاحظه کنند هر کدام سبز و خرم باشد گویند آن تخم را در آن سال
نیکو حاصل شود و اگر زرد و پژمرده شود گویند نیکو نیاید و بظهور سهیل خود بسیار مقید اند
چه در بعضی بلاد ابتداء زراعت گندم و ابتداء قطع فضلات تاک و قطع بعضی اثمار
و افکندن مویز در وقت ظهور سهیل کنند نیز بعضی چون سهیل ظاهر شود از لون او
حرکتی که از شعشعهٔ نور او ظاهر میشود بر حوادث آن سال استدلال نمایند و بجای ظهور و خفای
در این کواکب طلوع و سقوط نویسند زیرا که ظهور جمیع ثوابت در حین طلوع بود و خفای

درحين غروب بخلاف بعضي سيارات که گاه باشد که اين دو امر در ايشان بعکس يافته شود

کما عرفت فيما سبق اما رؤيت هلال بعرف اهل نجوم عبارتست از رؤيت قمر در شب

اول ماه وتحقيق ماهيت انچنانست که قمر جرميست کثيف صيقلي پس از آفتاب کسب نور

کند وبجهة صقالت نور از او منعکس شود بر سطح ارض افتد وانرا قمر گويند وچون هر دو نير کري

الشکلند چنانکه در ابعاد واجرام مبين شده جرم شمس اعظم از جرم قمر هر آينه نصف بيشتر از کره

قمر مستضيء شود بضياء آفتاب ونصف کمتر مظلم بر حالت اصلي خود وفصل مشترک ميان مستنير وغير

مستنير از جرم قمر دايره بود چنانکه در سطرخس حکيم در کتاب جرمي النيرين مبرهن ساخته است

وانرا دايره ضياء وظلام گويند ومخروط شعاع بصر در حين مشاهده چون محيط کره قمر شود

مماس نصف کمتر از قمر شود انرا نصف مرئي گويند ونصف بيشتر را که مماس نتواند شد غير

مرئي وفصل مشترک ميان مرئي وغير مرئي از جرم قمر دايره بود که انرا دايره رؤيت

خوانند وانها همه در کتاب مناظر اقليدس به برهان معلوم شده است واين دو دايره

بحسب اختلاف ابعاد نيرين بصغير وکبير مختلف شوند واز وقت اجتماع قطعه ظلماني ماه بجانب

ارض بود ونوراني بجانب آفتاب در انحال دايرتين ما منطبق باشد بر يکديگر يا متوازي

تقريبا وچون اجتماع زايل شود هر اينه هر دو دايره متقاطع يکديگر شوند قطعه نوراني بجانب

ارض ميل کنند ولحظه متزايد شود تا بجديکه از يکجانب ماه که محاذي قبالت نمايان

شود وانهلال باشد واهل انبغض وقت رسيدن قمر را بحد رؤيت هلال موقوف بدو شرط

دانند که يافت شود در دو بعد که يکي را بعد معدل وحکم بلندي وپستي هلال وکثرت

وقلت ومکث او فوق الافق از ان کنند ودیگر را بعد سوار روشني وتاريکي هلالي را

ازان قياس کنند ليکن در اين دو شرط خلاف کرده اند انچه متعارف متداولست که معين

معين نمايد

میفرماید که بتجربه وامتحان معلوم کرده اند که چون بعد از غروب آفتاب قمر فوق الارض باشد
بقدر ثلثان ساعت که مقدار ده درجه معدل النهار است وانرا بعد معدل کویند یعنی مقدار
مکث قمر را بعد از اجتماع در فوق الارض اعم از آن که ده درجه باشد یا بیشتر یا کمتر بعد معدّل کویند
بکسر دال چه بعد مذکور بحسب اجزاء معدل النهارات یا بفتح دال بسبب انکه بعد مذکور بزیادتی
یا نقصان تعدیل الغروب معدّل میشود چنانکه بر اهل عمل مخفی نیست وایضا چون در وقت
غروب افتاب بعد میان تقویم هر دو نیر که انرا بعد سوا کویند ما بین ده درجه و دوازده
درجه باشد یا بیشتر هلال مرئی شود باریک پس اکر احد البعدین فقط یا هر یک از ده درجه
کمتر باشد حکم برؤیت هلال نتوان کرد لیکن استادان کفته اند که اکر مقداری کمی کمتر از
نصف درجه باشد ممکن بود که هلال دیده شود خصوصا که عرض هلال قمر در افوقت شمالی انوقت
باشد اما اکر بعد معدّل میان دوازده درجه و چهارده درجه باشد هلال معتدل ببینند واکر از ان
بکذرد بلند وظاهر بینند وبعد بین التقویمین را بعد سوا الجهة ان کویند که بحسب اجزاء منطقة البروج
که انرا همیشه متساوی کرفته اند واجزاء معدل النهار را بان نسبت کرده کیف ما اتفق وبدانکه رؤیت
هلال باختلاف افاق مختلف میشود چه هر مسکن که مدار قمر در انمسکن اقربست بانتصاب رؤیت
هلال انجا اسرعست ودر تقویم بیش از اوراق دوازده کانه بعد ولی بیاورند ودر انجا
بعد معدّل وبعد سوا در اول هر ماه استخراج کرده در تحت اسم انماه که در الجدول نوشته
باشد ثبت کنند ومراد از اول ماه وقت غروب افتاب باشد که قریب برؤیت هلال
بود بعد در رقم یکی درجه دویم دقیقه وکیفیت از روشنی وتاریکی ورفعت وحدّت
اعتدال مستفادات از بعد معدّل وبعد سوا در ان جدول بیاورند ودر بعضی
تقاویم انها را در تحت صفحه یمینی بجهة هر ماهی که در انصفحه نوشته باشد بنویسند وکاه

باشد که عرض قمر در انوقت یعنی در وقت غروب قریب برؤیت هلال ثبت کنند در ان

جدول که قبل از اوراق دوازده کانه کشیده باشند یا در تحت صفحهٔ یمینی و عرض از

ثبت عرض قمر انست که در بعضی اوقات نه دایما چنانکه بعضی کمان برده اند چون قمر شمالی

بود در شمال مغرب افتاب غارب شود و چون جنوبی بود در جنوب آن و چون این امر

معلوم کردد ادراک هلال بر مستهل اسهل باشد و مخفی نماند که انچه مصنف فرموده که

تعدیل و عرض قمر را در اول هر ماه استخراج کرده در جدول ثبت میکنند اسم بعضی

است و انچه در این زمان معروف و مشهور است انست که در وقت غروب روز

بیست و نهم انهارا استخراج کرده در جدول ثبت نمایند پس اکر قمر بحد رؤیت رسیده

باشد کیفیت هلال را از روشنی و تاریکی غیرهما ایرا نمایند و انشب را غرهٔ ماه دانند

و اکر بحد رؤیت نرسیده باشد لا یری نویسند و انشب را سلخ خوانند و باید دانست

که انچه در این زمان در صفحهٔ یمینی تقاویم نامه ثبت نمایند انست که در این ابواب مذکور

شد و چون در عقبه از بی التفاتی اهل روزکار بعلم ریاضی منجمان تساهل را بر تدقیق

و تسامح را بر تحقیق ترجیح داده مرتکب استخراج تقویم تام کمتر میشوند با ملفقات

صفحهٔ یمینی یکماه را از سال پانصد و نوزده جلالی با فق قصبه خبابد حفظهم الله

تعالی عن الافات والبلیات الی الابد استخراج کرده با بعضی از زوایدکه بعد از

این معلوم کردد باین کتاب نقل کردیم تا اکر کسی را ذوق مطالعه و مباحثهٔ این

کتاب شود بجهت مثال محتاج بتقویم تام نباشد و بالله التوفیق و علیه التکلان

فی جمیع الدوان والازمان

جدول

الزوايا الثمانيه	الاول		
	٥	١٢	
زايچه طالع تحويل شمس بثور	يا	[illegible]	[illegible]

[illegible] ٣ / ولح / ما يوه / و يوه / طلح و / كه / [illegible]	از تيم [illegible] دلالت كند واز اعلم كار زركران وغضب خصومت وبدحالي زندان وقصد بزركان وخون خلايق وارزاني [illegible] و[illegible] دواب و[illegible] خانه [illegible] قديم وبركشتن هوا [illegible] مردم [illegible] واهل صحرا وعنايت ملوك با اكابر وتغيير هوا

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصه مدلله	[illegible]	[illegible]
	وح يا	٥ ٥ ٥ لادو	ا	٠	٢	ا	يا	٥	٠٦١	يا نا	سه ط	٠ يا ح	[illegible]	ل ٦٠
	رح ه		٠	٦	ل	٠	٣ ر	[illegible]	٦١	يا نا	[illegible]	٠ ام ح		٥ ٤٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الثاني		الرابع	
٤٥	٩٥	١٣٥	١٦٨
١١	ح	٥ ٤	

و رونق کار نقاشان و عطاران و بزازان و اهل بازار و لبن و بیع دواب و اعتدال هوا و اشتهر عداوتها و ارزانی گوشت و دواب و فتنها و عداوت اقتضی و برای اید صحرا و بیماریهای مهلک و وقوع رعد و برق در ۱۸ رمضان تا ۲ شوال دلالت کند رونق کار اهل بازار و لبن و بیع دواب و میل هوا به برودت و قوت حال ملوک به جانب جنوب و عدل و انصاف والله اعلم

ایام	زحل		المشتری			المریخ		الزهره		عطارد							في الزوال
[illegible]	ه نو لا	[illegible]	ا لو لو	[illegible]		با سه ط	[illegible]	٥٤ لط	[illegible]	٥٤ لج	[illegible]	۰ ح	با لو لط	[illegible]	[illegible]	و ع	ح
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ه نو لا	[illegible]	لو نط	[illegible]		د نط	[illegible]	ا	[illegible]	ط	[illegible]	[illegible]	نا سه د	[illegible]	[illegible]	۰	حو

بازار ایم

باب یازدهم در معرفت انتقال قمر و مجازبات و حالات او چون مصنف از بیان معرفت
صفحهٔ یمینی فارغ شد شروع نمود در بیان متعلقات صفحهٔ یسری پس میفرماید که در صفحهٔ یسری
در جدول ایام اسابیع و ایام عربی هلالی اعاده کنند بجهت تعیین وقت و هر یک از مثبتات
این صفحه از عدم التفات و رجوع بصفحهٔ یمینی و سبب تخفیف بعربیه هلالیه اشهریت اوست و اینها
او بر دور قمر چه اکثر مرقومات این صفحه اوضاع و احوال قمر است پس جدولی دیگر بیاورند
و در آنجا انتقال قمر را از برجی ببرجی بازای هر روزی که در آن روز یا در شبی که بعد از
آن روز آن انتقال واقع باشد ثبت کنند بچهار رقم یکی برج منتقل الیه دویم رقم ساعت
سیم رقم دقیقه از آن روز یا آن شب بعد از آن روز که انتقال دست داده باشد چهارم رقم آن روز
یا آن شب و گاه باشد که در تقویم تام و اکثر اوقات در تقویم شمسی و دایما در تقویم قمری رقم دقیقه
ننویسند و بجهت تسامح و تخفیف کتابت بر رقم ساعات اختصار کنند و در بعضی تقویم بجهت رقم برج
علامت جدولی بیاورند لیکن چون انتقال قبل از نصف النهار واقع شود رقم برج منتقل الیه را
در ازای آن روز ثبت نمایند و اگر بعد واقع شود در روز بعد از آن و علامت روز در این صفحه
د باشد که عبارت از نهار و از شب همان ل که علامت لیلت و بعد از جدول انتقال قمر شش جدول
دیگر بیاورند بجهت مجازبات قمر بکواکب دیگر و اسماء این کواکب را ملحق بحرف یا که یعنی الکی است
در مستطیلی که در فوق جدول مذکورات بنویسند و ابتدا بشمس کنند و بعد از آن متحیره را بترتیب
افلاک ابتدا از زحل بیاورند پس در ازای هر روزی که در آن روز یا شب بعد از آن روز
قمر را با کوکبی باشد از نظرات خمسه در جدول آن کوکب وضع کنند بچهار رقم یا سه رقم اول
علامت نظر باشد و باقی قیاس انتقال قمر یعنی بعد از علامت نظر رقم دویم علامت
ساعات و سیم علامت دقیقه و چهارم روز یا شب اگر متروک نباشد علامت سیم علامت

روز یا شب و قمر را با کوکب دیگر اگر چه شاطر نیز محقق شود لیکن ثبت آن تقویم معروف نیست

اما حالات قمر نزد جمهور شش است مجاسدهٔ او با راس و مجاسدهٔ او با ذنب و رسیدن

او بدرجهٔ شرف و رسیدن او بدرجهٔ هبوط و رسیدن اول بطریقهٔ نیره و این چهار

ده درجه بود که در ما بین درجه شرف آفتاب و درجهٔ شرف قمر است و از انجهة است

که او را طریقهٔ نیره خوانند و رسیدن باول طریقهٔ محترقه و ان نیز چهارده درجه بود که

در ما بین درجهٔ هبوط آفتاب و درجهٔ هبوط قمر است و از انجهة انکه درجه شرف زحل

و چهار درجه از حد مریخ و زحل در اینجا است این درجات را طریقهٔ محترقه خوانند

و درجات حدود کواکب بعد از این در باب هفدهم معلوم گردد ان شاء الله تعالی و

بعضی مجاسدهٔ قمر با کید و ایضا رسیدن قمر مبداء دخول تحت الشعاع یعنی و قتیکه میان

تقویم او و تقویم آفتاب دوازده درجه ماند و انرا مبداء محاق نیز گویند و از جملهٔ حالات

قمر شمرند و کید و کوکب متوهم است که او را سیر بیست معکوس یعنی برخلاف توالی و در صد و

و چهار سال شمسی دوره تمام کند و دوازده سال و درجهٔ در صد و چهل و شش روز و   بري

بعضی گفته اند که کوکب کید موجود است اما مرئی نیست و لهذا مولانا قطب الدین شیرازی

در تحفهٔ شاهیه فلک او را تحت فلک شمس و فوق فلک عطارد اثبات کرده است یعنی

فلک زهره و فلک زهره را فوق فلک شمس خلافا للجمهور و علی کل التقدیرین اهل

احکام او را نحس دانند چنانکه شیطان فلکش خوانند و در بعضی تقاویم تام و شمسی برسر

صفحه سیری تقویم او را در اول هر ماهی از ماههای هلالی بیاورند بچهار رقم اول برج

دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالات که مذکور شد در اثنای حاز جات قمر در

محاذی هر روزی که قمر را در این حالات در ان روز یا شب بعد از ان واقع شود در

هر جدولی

هر جدولی از جداول ممازجات که خالی باشد ببرخی یا لون دیکر غیر سواد بچهار رقم بارهٔ قم
بطریقهٔ ممازجات وضع کنند و اکر هیچ جدولی خالی نباشد در خارج جداول نویسند بعضی علمهٔ
جدولی بعد از جدول ممازجات بجهة حالات بیاورند و علامات نظرات و شرف و هبوط
در پنشتر یعنی در باب هشتم و هفتم معلوم شد و علامت مجاسده با راس حم باشد و یاذنب
حمنب و باکید معکبه و بعضی مجاسده باکید را مصرح نویسند و بعضی برانصورت ید و علامت
طریقهٔ محترقه قه باشد و علامت تحت الشعاع لحت و در بعضی تقویمها رسیدن قمر را مبدا خروج
الشعاع نیز ثبت کنند واو وقتی بود که بعد میان تقویم او و افتاب بعد از اجتماع بنتهای
دوازده درجه رسد و علامتش اینست حج ونیره را مصرح نویسند وکاه باشد که در بعضی تقویمها
علامت مجاسده را با راس سه نویسند و با ذنب نب و علامت تحت الشعاع قح و علامت نیرهٔ
ه باب دوازدهم در معرفت منازل قمر و ساعات بیت منازل قمر عبارتست از سافتی
که قمر در مدت یک دوره خاص خود قطع کند چنانکه در هر شبانروزی در منزلی باشد تقریبا چون
قمر یک دوره در بیست و هفت روز و ثلثی تمام کند اهل هند اسقاط آن ثبت کرده اند و منازل
را بیست و هفت کرده اند اما عرب و اهل بادیه تتمیم آن ثلث نمایند و منازل را بیست
و هشت اعتبار کنند و علامت منازل کوکبی را کیرند که در حوالی منطقه بود خواه از
محور منطقه باشد و خواه نباشد و اسم هر یکرا از اعلامات اخذ کنند و چون قمر مقارن
یکی از اعلامات شود پس اکر ساتر آن علامات کردد کویند کافه و کفه ای واجبه و
غلبه و با نتقال نکنند و اکر ساتر نشود کویند عدل القمر و با نتقال کنند و بعضی از
جمهور مفسرین برانند که مراد از منازل که در ایهٔ کریمه والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم واقعست همین منازلست اما اهل حساب دور فلک را یعنی منطقه البروج را به بیست و هشت

قسم متساوي قسمت کرده اند ابتدا از اول حمل و هر قسمي باعتقاد ايشان منزليست از منازل قمر
ومعتبر در انتقال قمر اينوجه باشد وچون برج دوازده است ومنازل بيست وهشت حصهٔ هر
برجي دو منزل وثلثي باشد کما لا يخفى على المحاسب واسماء اين منازل بهمان صفتي که اعراب
قرار داده اند اعتبار کنند وبواسطهٔ انتقال کواکب تغيران ندهند چنانکه در بروج
وان بترتيب اينست شرطين منزل اول بود وعلامت ان دو ستاره ايست روشن بر دو شاخ
حمل از اوسط قدر ثالث وبعد ايشان از يکديگر يک ذراع بود وبقرب احدهما ستاره ايست
تاريک وبعضي از عرب انرا داخل انند وهر سه را اشراط خوانند وصورت ايشان براين
نهجست :. وشرط بضم شين معجمه وفتح راي مهمله در لغت بمعني علامتست بطين منزل دوم
بود علامت انسه ستاره ايست از اوسط قدر رابع بر شکل مثلثي خود براين صورت :. وگويند
که موقع او بطن حملست ما به سه ستاره که بر بطن حوتست ليکن چون اصغرست از بطن
الحوت انرا تصغير کرده بطين ناميده اند ثريا منزل سيم بود انرا عوام پروين وپرن
خوانند علامت آن شش ستاره ايست متقارب براين صورت :. روايت کنند که پيغمبر
ما صلى الله عليه وآله وسلم انرا هفت شمرده اند واز انجمله چهار مرصوداست يکي از قدر
رابع وباقي از قدر خامس وسلطان الشهيد در زيج جديد همه را از قدر خامس شمرده وموقع
اين کواکب کوهان ثور است وبعضي که گمان برده اندکه دنبهٔ حمل است سهو کرده اند انرا ثريا
بجهة آن گويند که باراني که در طلوع او واقع شود بزعم عرب امارات ارزاني وسبب کثرت
گياه بود وآن تصغير ثرويست مشتق از ثروت بمعني کثرت مال وتصغير آن بجهة صغر کواکب
اوست وثريا را عرب النجم ونجوم الثريا نيز خوانند ودبران منزل چهارم بود وعلامت ان ستاره
ايست روشن از قدر اول که بسرخي گرايد با چهار کوکب ديگر ازان تاريکتر همه از قدر ثالث

براين صورت

وبعضی ازان تشبیه کرده اند بصورت هشت از ارقام هندسه وآن ستاره
روشن که بر یکطرف او بود بمنزلهٔ چشم جنوبی ثور است وازینجهة است ازا عین الثور
خوانند وآنکه بر طرف دیگر است بمنزلهٔ چشم شمالی ثور است وآنکه بزاویهٔ است بمنزلهٔ عینی
او او تسمیه او بدبران بجهة دبور وتبعیت اوست مر ثریا را وازینجهة است که او را تابع النجم
وتالی النجم وحادی النجم خوانند وانرا مجدح نیز گویند مجدح بضم میم وکسر او در لغة چوبی را
گویند دو شعبه داشته باشد هقعه منزل پنجم بود علامت او سه کوکب خرد است بیکدیگر متصل
باشد مثل سه نقطه بر سر ثاء است بر اینصورت ∴ وازینجهة او را اثافی خوانند بطلمیوس
هر سه را یک کوکب سحابی گرفته وچون بمنزلهٔ سر صورت جبار است انرا راس الجبار وراس الجوزا نیز خوانند
وهقعه در لغت صورت دایره صغیره سفید باشد بر پهلوی چپ اسب یا بر سرا دوا صحاب
ذیل او را علامت شامت دانند هنعه منزل ششم بود وصاحب روضة المنجمین گوید علامت
او دو ستاره است بر موخر صورت جوزا ودوری ایشان از یکدیگر بقدر یک گز وربع ونیم بود
واز هقعه بجانب شمال مایل اند آنکه شمالی تر است از اوسط قدر ثالث است واندیگری
از اوسط قدر رابع وعرب گوید پنج ستاره است بر اینصورت ∴ وهنعه در لغت داغی داغی
را گویند که بر صورت چوگانی بر گردن چارپایان نهاده باشند وذراع منزل هفتم بود دو علامت
اند دو ستاره است که بمنزلهٔ سر هر یک از توامین باشند بر اینصورت ∴ وهر دو از اوسط
قدر ثانی باشند وانرا ذراع مبسوط گویند چه مقدم است طلوع او بر طلوع ذراع مقبوض
که شعری شامیه با مرزم او واین هر دو را از ذراع بجهة آن گویند که بزعم عرب بر دو ساق
اسد واقعند ومنجمان یکی از دو ستاره ذراع مبسوط که اول بر آید راس التوام المقدم ومقدم الذراعین
واندیگر را راس التوام الموخر وموخر الذراعین خوانند نثره منزل هشتم بود وعلامت اند ستاره

است از صورت سرطان از اوسط قدر رابع با کوکبی سحابی که در مابین اندواست وانرا معلف
سرطان خوانند برا ینصورت ❊ بطلیموس در مجسطی همان معلف را نثره گفته است اما بزعم
عرب انست که نثره منخر اسد است یعنی سوراخ بینی او و نثره در لغت خلطی کویند که در بینی
عطسه از بینی حیوانات بیرون می اید وخلط اینجا کوکب سحابی بود طرفه منزل نهم است صاحب
روضة المنجمین کوید که علامت اند وستاره است از قدر رابع که بعد میان ایشان مقدار یکباره
بود یکی که شمالی بود بر سر اسد بود و دیگر از خارج کواکب سرطان برا ینصورت ❊ اما بزعم عرب
انست که بمنزله دو چشم اسد اند ازانجهة طرفه کویند جبهه منزل دهم و علامت انچهار کوکبست
برخط معوج برگردن وسینه اسد برا ینصورت ❊ وازانچهار کوکب انکه بر جنوب همه است
اعظم بود چه از قدر اولست و قلب الاسد وملکی ان بود وانچه در شمال همه است با آن ستاره
که در جنب کوکب اعظم است هردو از قدر ثالث اند و اندیگری از قدر ثانی و زعم عرب
انست که انچهار کوکب بر پیشانی اسد اند ولهذا جبهه کویند زبره منزل دوازدهم بود علامت
اند وستاره است یکی از قدر ثانی و دیگری از قدر ثالث بر موخر صورت اسد و بعد بینهما
بقدر دو رزاع و نیم بود تخمینا برا ینصورت ❊ انکه روشن تر است انرا ظهر الاسد خوانند
ونزد عرب اینه وستاره بمنزله زبره اسد است یعنی میان دو کتف او صرفه منزل دوازدهم
بود علامت انستاره ایست روشن از اوسط قدر اول و اورا منجمان ذنب الاسد خوانند
چه نزد ایشان بمنزله ذنب اسد بود و نزد عرب بمنزله وعاء قضیب او و ازانجهة اورا قنب ذنب
الاسد خوانند وصرفه بانجهة کویند که در وقت طلوع او هوا از حرارت منصرف شود
به برودت و در وقت سقوط او از برودت بحرارت عوا منزل سیزدهم بود علامت آن
پنج ستاره است یکی از قدر رابع و باقی از قدر ثالث بر خارج جنب عذرا بر شکل لامی که بطرف

یار مکتوب باشد ابتداي او از برابر صرفه بود و بر سطري بسوي جنوب گراید و کوکب پنجم
بطرف شمال میل کند تا فرجه مانند زاویه پیدا شود و آنکوکب که بر زاویه بود انرا زاویة
العوا گویند صورتش اینست • عرب گوید آن العوا کلاب تقوي خلف الاسد و بعضي
گویند از جهة عطفی که بر دست عوا گویند کما یقال عویت الشيء العظیمه دعواء البرو نیز گویند
بسبب انکه چون طلوع کند هوا میل بسردي کند سماک منزل چهاردهم بود و علامت او یکستاره
است از اصغر قدر اول بر کف دست چپ عذرا انرا سماک اعزل خوانند و صفت او قبل ازاین
در صور بروج مذکور شد اینجا حاجت بتکرار نیست غفر منزل پانزدهم بود علامت او سه ستاره است
بر خطي مقوس همه از اوسط قدر رابع بر دامن عذرا از پس سماک اعزل بر اینصورت •
و صاحب روضة المنجمین گوید که اورا غفر باین سبب گویند که نزدیکست بزباناي عقرب پس
گویا انرا پوشیده و در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است که باور اید انچه غفر گویند
که در وقت طلوع او طراوت و نظارت اشجار از انظار پنهان و پوشیده گردد زبانا منزل
شانزدهم بود علامت او دو ستاره است بر دو کفه میزان هر دو از اکبر قدر ثالث یکیرا
که در طرف جنوبست کفة الجنوبیه گویند و اندیگر را کفة الشمالیه و صورتش اینست •
و عرب گویند که این دو کوکب بر زباناي عقرب واقع اند یعني بر دو قرن او اکلیل
منزل هفدهم بود علامت آن سه ستاره است از جنوب بشمال کشیده بر خطي في الجمله معوج
همه قدر ثالث بر اینصورت • چون بر پیشاني عقرب واقع است از انجهة اورا اکلیل
گویند چه اکلیل در لغت عصابه را گویند مزین بجواهر که بر پیشاني بندند قلب منزل هجدهم
بود علامت آن ستاره ایست سرخ رنگ از قدر ثاني با دو ستاره دیگر که از دو جانب
او بود هر دو از قدر ثالث بر مقوس در تحت اکلیل بر اینصورت • و اورا قلب بجهة انکه گویند

که بر محل قلب صورت عقربست و آنرا وستاره طرفین اورا نیاط خوانند یعنی رگ دل شوله
منزل نوزدهم بود علامت اند وستاره ایست ما بین ایشان یکشبر بود بر نیش عقرب
هردو از قدر ثالث براینصورت و شوله در لغت چیزیرا گویند که مرتفع شده باشد
بر دم ذوات الاذناب چون دم برداشته باشد ولهذا عقرب را شوله نیز گویند
یعنی دم بردارنده نعایم منزل بیستم بود علامت آن هشت ستاره متفرقه است بر مجره
وحوالی آن از صورت رامی براینصورت عرب تشبیه کرده اند مجره را بنهر اب و
این هشت کوکب را بهشت شترمرغ که باب خوردن امده باشند و چهار را که داخل مجره
اند و از قدر ثالث نعایم وارده خوانند یعنی که در عین اب خوردن اند و چهار
دیگر را که از قدر رابعند نعایم صادره یعنی اب خورده اند و مراجعت نموده اند بلده منزل
بیست و یکم بود علامت ان فضاییست ما بین نعایم و ذابح که در انجا هیچ ستاره نیست وانرا عرب
خوابگاه از انجهت تشبیه کرده اند ببلد الثعلب یعنی ده روباه چه درانجا الموضع را روباه در حشیش و حصا
خالی سبداء و ذابح منزل بیست و دوم بود علامت اند وستاره است هردو از اصغر قدر
ثالث بر دو شاخ جدی و سعد بینهما کزی باشد درمیانه اینه و کوکب مایل بفوق ستاره باشد
از اصغر قدر خامس و صورت ایشان براینصورت عرب کوکب میانه را شاة المذبوح
خوانند و انکوکب طرفین اورا گوییا در ذبح او بینند سعد ذابح بلع منزل بیست و سیم بود علامت
ان دوستاره است که بر دست چپ صورت ساکب الماء یکی بکه مایل بشمال بود از اکبر
قدر رابع است و انذیگری از اوسط قدر سادس وستاره دیگر از اصغر قدر خامس
درمیان ایشان باشد براینصورت عرب انستاره میانه را مبلوع گویند و اندوستاره
که بر دو طرف او در امده اند که گوییا اورا فرو خواهند برد سعد بلع و بعضی گفته اند

که در تسمیه

که وجه تسمیه اینمنزل به بلع انست که در وقت قضیه یا ارض ابلعي ماءک قمر در اینمنزل بوده سعود
منزل بیست وچهارم بود علامت اند وستاره است از جنوب وشمال بمقدار یک ذراع از یکدیکر دور
یکي شمالي تر است واز اصغر قدر ثالث بر منکب چپ ساکب الماء است واندیکري که از اوسط
قدر خامس است در زیر نعل او بر این صورت اینده وستاره را عرب سعد السعود کویند جهته
انکه بزعم ایشان سعادت اکبر هست چه در حال طلوع او سرما شکند وهوا باعتدال کند اخبیه منزل
بیست وپنجم بود علامت اچهار ستاره است بر کف دست راست ساکب الماء وانرا تشبیه کرده
اند بپاي بط واکر شمالي تر است از اکبر قدر رابع بود وباقي از اصغر قدر ثالث عرب میانه را
سعد خوانند ودیکرانرا که بر اطراف اویند خبا یعني خرکاه او ومجموع را سعد الاخبیه و بدانکه
جمله سعود نزد عرب ده است چهار از صورت فرس اعظم است اول بعد بهایم بود که بر سر
اوست دوم سعد هاکه بر کردن اوست سیم سعد بارع که بر سینه اوست چهارم سعد مطر که بر
دست اوست وچهار دیکر این چهار سعد اند از منازل قمر که مذکور شد وروي دیکر یکي سعد
ناشر است که بر دنبال جدیست ودیکر سعد الملک که بر دوش راست ساکب الماء است وازاین
سعود بر احوال هوا حکمها کنند مقدم منزل بیست وششم بود علامت اند وستاره است منکب
الفرس ومتن الفرس باشد که از اصغر قدر ثاني اند وصفت آن قبل از این در صورت فرس
اعظم مذکور شد مؤخر منزل بیست وهفتم بود واند وستاره است جناح الفرس سرة الفرس
که هم از اصغر قدر ثاني اند وصفت آن هم انجا مذکور شد عرب مقدم را فرع الدلو المقدم
ومؤخر را فرع الدلو المؤخر خوانند چه این ستاره از ان مرتبعست که ایشان را دلو خوانند بر اینصورت
وفرع در لغت انموضع باشد از دلو که اب بیرون مي اید رشا منزل بیست وهشتم است
علامت انستاره است روشن وسرخ از قدر ثالث براي بطلیموس واز قدر ثاني بزعم ابن صوفي

وانرا جب السلسله خوانند چه از صورت مراة المسلسله است وانرا بطن الحوت نیز گویند زیراکه بر شکم
ماهیست که حاصل میشود از بعضی کواکب مراة المسلسله است و بعضی کواکب سمکتین راکه بحوت
مشهوراست وچون ستارکان خورد باین کوکب حلقه زده اند مانند رسنی بر این صورت
ازاینجهة عرب انرا رشا خوانند چه رشا در لغت رسن دلو بود وطریق معرفت این منازل.
چنانست که ثریا اشهر واظهر منازلست اول اورا باید دید و بعد از او بر جانب شرقی
از مدار ماه دبرانرا طلب باید کرد بمقدار یکنیزه واز جانب غربی بمقدار دو نیزه شرطین
باشد وبطین میان وی وثریا بود وچون اینمنازل اربعه معلوم کردد بعد از ان هر منزلی را
از طرف شرقی وغربی مدار ماه بهمان بعد معین طلب دارند بدین صورکه مرقوم شده
وچون منازل شناخته شود بروجرا آسان توان شناخت وچون بروج شناخته شود سایر صوررا
بتبعیت بروج ادراک توان کرد و قمر هر منزلی را از اینمنازل بیست وهشتکانه در یکشبانه روز
تقریبا قطع کند ووجه تقریب سرعت وبطوء حرکت قمراست چنانکه عنقریب ظاهر شود ودر
تقویم بعد از جداول ممازجات قمر جدولی بیاورند ودر انجا بازای هر روزی مصرح نام منزلی
نویسند که در نصف نهار انروز قمر در المنزل باشد اعم از انکه پیش از نصف نهار انروز بآن
منزل منتقل شده باشد یا شب قبلی از ان یا بعد از نصف نهار روز سابق وچون قمر سریع
السیر بود کاه باشد که در یک نصف النهار در اخر منزلی باشد ودو نصف النهار روز دیکر
بمنزل سیم رفته باشد ویک منزل در میانه طی شود باین سبب اسم المنزل مطوی در جدول
مکتوب نشود ودر بعضی تقویمها المنزل را بلونی دیکر در میانه منزل اول وسیم نویسند واکر
بطی السیر بود کاه باشد در یک نصف النهار در اول منزلی باشد در نصف النهار دیکر هنوز در
اخر منزل همان بود باین سبب اسم آن یک منزل در الجدول مکرر شود ودر بعضی تقاویم نامه

چون خواهند

چون خواهند که زیاده تدقیق کنند انتقال قمر از منزلی بمنزلی بازای هر روز یکه در انروز یا شب
بعد از انروز واقع باشد بیارند بر طریقه انتقال از برجی ببرجی یعنی اسم منزل منتقل الیه نویسند
پس رقم ساعات پس رقم دقیقه پس روز یا شب واین هنکام منازل همه مسطور شود وهیچ
مکرر نشود لیکن کاه باشد که چون سریع السیر بود در محاذی یکروز دو منزل مکتوب شود با
سه جهة انکه در اوایل روز بیکی از منازل در اید ودر اواخر شب بعد از انروز از المنزل بر
آمد بمنزل دیکر رود وکاه باشد که چون بطی السیر بود محاذی یکروز هیچ نوشته نشود همچنان
خالی ماند بسبب انکه در اواخر شبی بیکی از منازل در آید ودر اوایل روز دوم بمنزل دیکر
نقل کند وچون افتاب منزلی را قطع کند مراد از منزلی اینجا علامتست نه اقسام یعنی چون افتاب
از علامت منزلی مفارقت کند هر اینه آن منزل که همان علامتست پیش از طلوع افتاب در مشرق
ظاهر شود انظهور را چون ظهور باقی لوانه را طلوع کویند وطلوع هر منزلی که در موسم مطر بود
عرب انرا نوء کویند وطلوع آن باقی را باوج وبا طلوع هر منزلی سقوط پانزدهم آن منزل باشد
که انرا یعنی منزل پانزدهم هر منزلرا اهل نجوم رقیب المنزل کویند همچنانکه برج هفتم هر برجرا
نظیر آن برج لیکن مخفی نماند که تحقیقا پانزدهم هر منزلی لازم نمی اید که ساقط کردد زیراکه
این علامات بر نفس منطقه نیست وایضا مسافت میانه علامت هر دو منزل مترافق متساوی
نیست بلکه کاه باشد که شانزدهم وکاه بود هفدهم ساقط کردد وایضا مخفی نماند که اینجا طلوع
اکرچه بمعنی انظهور یست که قبل از این مذکور شد اما سقوط بمعنی اختفا باشد بلکه سقوط هر منزلی
عبارتست از غروبی که اورا باشد درحال رؤیت بشرط انکه در غروب سابق از غلبهٔ نور
افتاب مرئی نبوده باشد ودر تقویم طلوع منازلرا در صفحهٔ ایمن درمیان اتصالات کلیه
ثبت کنند چنانکه درمحاذی روزیکه یکی از منازل را در صباح انروز ۲۰ دست دهد علامت
ظهور

طلوع که حرف عین است ثبت کنند پس سهم المنزل پس علامت لیل متصل بیکی از ایام اسابیع و بعضی
علامت صباح که صاد است بجای علامت لیل متصل بیکی از ایام اسابیع نویسند و از طلوع هر منزلی
تا منزلی سیزده روز بود لیکن چون نوبت بسماک رسد طلوع غفر بعد از چهارده روز باشد و طلوع
دیگر منازل سیزده سیزده بود و در سال کبیسه بعد از طلوع رشا طلوع شرطین هم بچهارده روز بود اما
ساعات بُت چنانست که حکمای هند دوری نهاده اند که بر هفت بخش میگردد هر بخشی را بکوکبی
داده اند و انرا بُت انکوکب نامیده اند و مدة هر بخشی دوازده ساعت زمانیست پس مدت
تمام دور هشتاد و چهار ساعت زمانی باشد و ابتداء دور از زمان اجتماع حقیقی گیرند تا بدوازده
زمانی منسوب باقتاب دارند و بعد از ان بدوازده ساعت بزهره و همچنین بترتیب افلاک
دوازده ساعت دیگر منسوب بعطارد باشد و دوازده ساعت بعد از ان منسوب بقمر و چون نوبت
قمر اخر شود ابتدا از زحل گیرند تا بازکه نوبت بشمس رسد بعد از ان بطریق مذکور میگردد تا اجتماع
دیگر و چون اجتماع شود نوبت هر کوکب که باشد باطل گردد و نوبت شمس ابتدا شود و هرگاه
نوبت باقتاب رسد انرا حکمای هند بُت مطلق گویند و بت بمعنی سیر بود کما فی القاموس
و اعراب ساعات محترقه خوانند و در اختیارات مذمومست چنانکه امام فخر الدولة والدین الرازی
در علائیه از والسین حکیم نقل کرده که ضرر تباهی حال قمر که عمدهٔ محذوراتست در اختیارات
کمتر است از ضرر ساعات بُت و ثلث اولرا از این دوازده ساعت دلیل نقصان حیات
دانند و ثلث دوم را دلیل نقصان مال و ثلث سیم را دلیل بدحالی و این ثلث اخر قلیل
الضرر باشد زیرا که مجاور بُت زهره است و در ثلث اخر بُت مریخ که چهار ساعت زمانی
باشد قبل از ابتداء بُت افتاب گویند از جمیع مهمات حذر باید نمود زیرا که هم منسوب
بکوکب و هم مجاور بُت افتاب و در تقویم بعد از جدول منازل جدولی بیاورند و بازای

هر روزیکه

هر روزی که در آن روز یا در آن شب بعد از ابتدای بیت آفتاب باشد انرا در آن جدول ثبت
کنند به رقم یکی رقم ساعت گذشته از روز یا شب تا وقت ابتدای بیت دوم رقم دقیقه
سیم رقم روز یا شب وگاه باشد که رقم دقیقه ننویسند واین ساعت و دقایق که مذکور
شد در اکثر تقاویم ساعات و دقایق زمانی بود زیرا که استخراج آن اسهل است وگاه
باشد که چون خواهند که زیاده تدقیق نمایند انرا یعنی ابتدای بیت را بساعت مستوی
سازند و در بعضی تقاویم نامه رد جدول بیاورند در یکی ابتدای بیت به ساعت زمانی
ثبت کنند و در دیگری بساعت مستوی و در بعضی دیگر گاه باشد که هفت جدول بعد از
جدول منازل بیاورند و در هر یک ابتدای بیت یکی از کواکب سبعه ثبت کنند باب یازدهم در
معرفت اوقات صلوة و معرفت قبله از علم نجوم آنچه دانستن آن واجبست معرفت اوقات
صلوة و معرفت قبله است لیکن مخفی نماند که مصنف اوقات صلوة را اعتقادا و تقیة بمذهب
طایفه سنیه بیان نموده و ما انرا بدولت و حمایت ظل اللهی اعنی نواب همایون شاهی موافق
مذهب جلیل القدر امامیه در اثنای شرح ایراد نمائیم تا حق از باطل جدا گشته طالبان تحقیق را
مفید باشد ان شاء الله تعالی پس باید دانست که هر بالغ عاقل را که اول وقت نماز بامداد
انگاه است که صبح صادق ابتدای طلوع کند قید صادق بجهت اخراج صبح کاذب است که
انرا صبح اول فجر مستطیل و ذنب سرحان نیز گویند و آن اول بیاضی بود که از جانب
مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود منفصل از افق و در آنوقت فرض نماز بامداد گذاردن
باتفاق جمیع فرق جایز نباشد لقوله علیه السلام لا یغرنکم اذان بلالی ولا الفجر المستطیل
و بعد از ان چون نوری عریض منبسط و ظاهر شود بنوعی که افق روشن گردد و بیاض
اول مضمحل شود هر آینه ابتدای طلوع صبح صادق است و اول وقت نماز بامداد و آخر

وقت نماز بامداد وقتي بود که افتاب طلوع میکند و فضیلت وقت نزد فرقه ناجیه امامیه
از اول طلوعست تا ظهور سرخي از جانب مشرق اما افضل در اداي صلوة یومیه اول وقت
است لقوله علیه السلام اول الوقت رضوان الله واخر الوقت عفران الله واول وقت
نماز پیشین باتفاق جمیع فرق انگاهست که ابتداء زیاده شدن ظل مقیاس باشد بر
في زوال اگر در انروز موجود باشد یا ابتداء حدوث ظل اگر در انروز في زوال موجود
باشد واین در موضعي صورت بندد که افتاب بسمت الراس الموضع تواند رسید و
اول وقت نماز دیگر انگاه است که ظل مقیاس دو برابر شود سواي في زوال یعني
وقتیکه ظل مقیاس مساوي مجموع وضعف مقیاس وفي زوال شود اگر في زوال
موجود باشد یا وقتیکه مساوي ضعف مقیاس شود لیکن اگر موجود نباشد واین بروایتی
از مذهب ابوحنیفه است و بر مذهب شافعي وهمچنین بر مذهب ابویوسف و محمد که از
ملاحظه ابوحنیفه اند و بروایتي بر مذهب ابوحنیفه اول وقت نماز دیگر انوقت باشد که
ظل مقیاس برابر مقیاس شود سواء في زوال اما بمذهب قوم امامیه علیهم التحیة و
الثناء که هر اینه صراط مستقیم است از ابتداء زوال مخصوص وقت پیشین است تا
انمقدار که فرض انگذارده شود بعد از ان اول عصر در اید و در انحال هر دو وقت
مشترك بود تا انزمان که بغروب مقدار اداي صلوة فریضه عصر باقي ماند و بعد از ان
تا غروب مخصوص نماز عصر باشد کما قال الامام الحاذق جعفر ابن محمد الصادق علیه الصلوة
والسلام اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات دخلت وقت
الظهر والعصر حتی یبقی من غروب الشمس قدر اربع رکعات فخرج وقت الظهر ویبقی العصر حتی تغرب
الشمس واخر وقت عصر باتفاق جمیع فرقه وقتیست که افتاب غروب میکند اما فضیلت وقت

پیشین در مذهب جلیل القدر تا انزمانست که ظل مقیاس مساوی مقیاسی شود وسوی فی
زوال وفضیلت عصر تا المقدار که دو برابر مقیاس شود وسوی فی زوال واول وقت نماز
شام بعد از استیفای غروب تمام جرم افتاب واول نماز خفتن بعد از غروب شفق است
واین هردو بمذهب طایفه سنیه است اما بمذهب جمهور فرقه ناجیه امامیه اول وقت نماز شام
ازمان ذهاب حمره مشرقیه است تا المقدار که فرض مغرب ادا شود بعد از انوقت خفتن
دراید وهردو وقت مشترک کردد تا انزمان که بنصف شب مقدار ادای فریضه خفتن باشد
پس از انوقت تا نصف شب مخصوص خفتن باشد اما فضیلت وقت شام تا زمان رفتن
روشنی است از جانب مغرب وفضیلت وقت نماز خفتن تا انقضای یکدانک ونیمست از
شب وبعضی دودانک نیز کفته اند اما ارتفاع سمت قبله عبارتست از رسیدن افتابست بارتفاعیکه
در آن ارتفاع ظل مقیاس مسامت مکه باشد چون دایره عظیمه فرض کنند که سمت الراس مکه
وسمت الراس بلد مفروض کذرد تقاطع این دایره باقق این بلد ان تقاطع که در جهت مکه بود
نقطه سمت قبله بود نسبت باین بلد وفصل مشترک میان سطح افق وسطح این دایره راخط سمت
قبله کویند پس چون افتاب باین دایره رسد قوسی از این دایره که واقع باشد میان مرکز
افتاب وافق بشرطیکه از ربع زیاده نباشد ارتفاع سمت قبله بود وچون در انوقت سهم مقیاس
ومرکز افتاب هردو داخل سطح این دایره اند لا محاله منصف ظل مقیاس نیز داخل دران سطح
بود کما بین فی حادی عشر الاصول پس خط سمت قبله وتمامت وظل مقیاس بریکدیکر منطبق
باشد وهو المطلوب ودر تقویم تام بعد از جدول جدول ساعات ثبت جدولی بیاورند ودر
انجا بازای هر روزی ساعات صبح مقدم بر انروز ساعات شفق بعد از انروز که تقریبا تمامی
المقدارند ثبت کنند بدو رقم یکی ساعات ودوم دقیقه ومراد بساعت صبح زمان مابین

ابتدا طلوع صبح صادقست و طلوع مرکز آفتاب و مراد بساعات شفق زمانی ما بین غروب مرکز آفتاب

است و غروب شفق که اینجا عبارتست از بیاض مفرض در افق غربی و بعد از آن جدولی دیگر

بیاورند و در آنجا بازای هر روزی ارتفاع آفتاب در اول نماز دیگر بمذهب حنفی آنکه

مخالف قول محمد و ابو یوسف است بیارند بدو رقم یکی رقم درجه و دیگری دقیقه و ما انرا

با خر وقت فضیلت عصر تعبیر کنیم و بعد از آن جدولی بیاورند و در آنجا ساعات عصر حنفی یعنی

زمانی بین اول وقت نماز دیگر حنفی که مخالف قول محمد و ابو یوسف است و غروب مرکز آفتاب

ثبت کنند بدو رقم یکی رقم ساعات دوم دقیقه و گاه باشد که دو جدول دیگر بیاورند در یکی

ارتفاع عصر شافعی و در دیگر ساعت عصر شافعی ثبت کنند آن نیز بدو رقم بطریق ارتفاع و

ساعات عصر حنفی و ما انرا با خر وقت فضیلت بیشینی تعبیر کنیم و بعد از آن جداول جدولی دیگر

بیاورند و در آنجا بازای هر روزی ارتفاع سمت قبله در انروز ثبت کنند بدو رقم یکی درجه و

دوم دقیقه و شناختن وقت رسیدن آفتاب بارتفاع سمت رسیدن قبله موقوف بر اسطرلاب باشد

چنانکه در هر روزی که اراده این مطلب کنند اول شظیه ارتفاع بر ارتفاع نهند که در عدد درجه

موافق ارتفاع سمت قبله بود و در آن روز پس علاقه بدست گرفته اسطرلاب معلق کنند

و نگاه میکرده باشند هرگاه شعاع آفتاب را از ثقبه علیا بر ثقبه سفلی افتد آفتاب بر ارتفاع

مطلوب بود و در انوقت ظل مقیاس مسامته مکه باشد و هو المطلوب و مخفی نماند که در بعضی

بلاد که سمت قبله داخل در ما بین المشرقین یا ما بین المغربین بود آفتاب در بعضی ایام فوق الارض

بدایره ارتفاع مذکور نتواند رسید و باین سبب در آن جدول بازای انروزها هیچ ننویسند و

همچنان خالی گذارند پس در انروزها بحسب انجدول در آن بلاد سمت قبله معلوم نتوان کرد و

چون معرفت وقت صلوة ظهر موقوف بر معرفت فی زوالست در باب ششم معلوم شده است معرفت

بقیه نجوم

ثنيه بان نموده ميفرمايد كه امّا في زوال ومعرفت آن بيشتر معلوم شد پس اينجا حاجت تكرار نيست باب
چهاردهم در معرفت تاريخ ختائيان حكماي ختا شبانروز را به دوازده چاغ قسمت كرده اند چنانكه
منجمان ولايت ما شبانروز را به بيست وچهار قسم متساوي كرده اند هر قسمي را ساعتي ناميده
اند همچنين حكماي ختا وتركستان شبانروز را به دوازده قسم متساوي كرده اند وهر قسمي را
چاغ نام نهاده اند وچاغ بلغت ايشان بمعني وقت است واسامي ختائي اينست

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح
زه	جيو	يم	ماو	جن	ضنر	دو	وى
كسكو	اوط	بارس	توشقان	لو	ييلان	يونت	قوي

ط	ى	يا	يب
شن	يود	شيو	جاي
بجى	داقوق	ايت	طنقور

چاغها بختائي وتركي باين ترتيب است واين نامها بفارسي موش وگاو وپلنگ وخرگوش
ونهنگ ومار واسب وگوسفند وبوزينه ومرغ وسگ وخوك است باين ترتيب ودر اين زمان
قسم اوّل را كه بزبان تركي كسكو است سيچقان گويند وقسم دهم را كه داقوق است تخاقوي وهم
چنان كه منجمان ما هر ساعتي را بشصت دقيقه قسمت كرده اند حكماي ختا هر چاغيرا هشت كه قسمت
كنند پس شبانروز را نود وشش كه باشد ونيز شبانروز را بده هزار فنك قسمت كنند پس
نصيب هر چاغي از فنكان هشتصد وسي وسه فنك وثلثي باشد ونصيب هر كهي صد وچهار فنك
وسدسي وايضا نصيب هر چاغي دو ساعت مستوي باشد ونصيب هر كهي پانزده دقيقه كه ربع يك
ساعت مستوي است ونصيب هر فنكي هشت ثانيه وسي وشش ثالثه وبيست وچهار رابعه كما لا
يخفى على من زيد في الحساب وابتداي شبانروزي چنانكه سبق ذكر كرديم از نيم شب گيرند ودر

انوقت ازجاغ زه وکو یکث نیمه گذشته و یکث نیمه مانده بعد ازآن پیوسته یکیک جاغ میگذرد
و تا چون نصف روز شود نیمهٔ ازجاغ وو و پونه گذشته باشد و نیمهٔ مانده و اول روز در وقت
تساوی شب و روز نیمهٔ جاغ ماو طوشقان باشد و اول شب در نیمهٔ جاغ بود و واقو لیکن
بحسب طول و قصر شب و روز پیش و پس افتد بخلاف نیمهٔ روز و نیمهٔ شب که هرگز متغیر نشود
و سبب اینکه مبداء شبانروز از منتصف جاغ اول که کسو ست گرفته اند یعنی ازکه هیچ جاغ
معلوم نیست و مقتضی مناسب آنست که ازکه اول جاغ اول گیرند و مفهم در شرح زیج سلطانی از
صاحب کشف الحقایق نقل نموده که در این اختیار شاید که نظر بر آن باشد که چون شب را منتصف
ساخته اند جهة ابتداء شبانروز خواسته اند که جاغ اول نیز منتصف بود که بدین جهان عرض ثانی تا
حاصل شود و سالهای این تاریخ شمسی حقیقی باشد که انرا ایلفتیلشن سیجوانند و آن بحسب
ارصاد ایشان سیصد و شصت و پنج روز و دو جاغ و هفت که و نصف فنک و سدس فنک است
و این زیاده است بر سال شمسی حقیقی بحسب زیج جدید الغ بیکی بیکه فیقه و سی و دو ثانیه و مبداء
سال آنگاه گیرند که آفتاب در اوسط دلو بود و خطائیان مبداء سال منتصف حقیقی دلو میگرفته اند
لیکن بسبب اینکه اوج آفتاب بحسب ارصاد ایشان ثابتست و بحسب ارصاد مشهوره متحرک بمرور
دهور و اعوام مبداء سال از آنجا انتقال کرده است و در این زمان در هفدهم دلو می افتد
ولهذا اواسط گفته است و اختیار منتصف دلو در این امر بسبب انست که بزعم ایشان وقت وصول
آفتاب بمنتصف دلو اول بهار است چه در انوقت میل باعتدال کند و نبات شروع در نو نماید
پس اوایل فصلهای سال ما اواسط فصلهای سال ایشان باشد و بعکس و بجای آنکه منجمان
ما و مغرب زمین سال را بدوازده قسم کرده اند هرچند متساوی نیست و هر قسمی را ماهی گفته اند
منجمان خطا و ایغور سال را به بیست و چهار قسم متساوی کنند و هر قسمی را یک کنجه گویند و طریق این

تقسیم

تقسیم انست که دایرهٔ میلی فرض کرده اند که بوسط دلو که مبداء است گذشته است ولا محاله این دایره
متقاطع دایره معدل النهار باشد بر دو نقطه متقابل آن نقطه که بوسط دلو عقربست از مبداء
تقسیم ساخته اند و از آنجا معدل النهار به بیست و چهار قسم متساوی کرده اند و یازده دایره میل
دیگر بمواضع انقسامات گذرانیده تا هر یک منطقة البروج را قطع کرده اند و مبادی اقسام بالزمان
وصول مرکز آفتاب بود باین تقاطعات و قوسهای منطقة البروج اگرچه در این تقسیم مختلف بود
اما ازمنه قطع آفتاب آنها را همه متساوی باشد و بمقتضای این تقسیم هر قسمی پانزده روز و دو
جاغ و چهار که دیگفنک و نصف فنکی باشد و اسامی این اقسام بلغت ایشان بترتیب اینست
ا لیچن ب دوشی ج کنجه د شوندیوند ه شنک مینک و کودو ز لنجه ح سیومن ط منجن
ی تاجن یا شباد یب شو یج وایثو ید لیمود یه جوشبو یو بیلو یز سیوفن یح ظو
سیولباکون یط لیتون ک سیاوسه کا وایه کب دیجن کج سبوحن کد
وایکی و بالرا اگرچه شمسی حقیقی گرفته اما ماهها را قمری حقیقی گیرند و آن از اجتماع حقیقی
است تا اجتماع حقیقی دیگر پس اگر اجتماع حقیقی پیش از غروب آفتاب واقع شود آن شب را
ترکان اول ماه دانند و اگر بعد واقع شود شب بعد از آنرا اما در این زمان منجمان در اکثر تقاویم
اگر اجتماع پیش از نصف روز واقع شود آن روز را اول ماه نویسند و اگر پس از نصف روز واقع
شود روز بعد از آنرا و اسامی این ماهها بلغت ترکی و ختائی بترتیب اینست ا ارام ای
ب ایکندای ج اوجونج ای د تورتونج ای ه بشنج ای و التای ز یتینج ای ح سکیزنج ای
ط طوقوزنج ای ی اوتونج ای یا ان برینج ای یب حقشابات ای وایام این ماهها بعینه مثل ماههای
عربی بیست و نه باشد یا سی الا آنکه ترکان زیاده از سه ماه متوالی سی نگیرند و زیاده از
دو ماه متوالی بیست و نه نگیرند و وجه اختلاف ظاهر نیست چه هر دو موضع معین است و اول ایام

که مبداء سال قمریت و اتراکان کونیکلمش خوانند مشروط است باینکه درمابین مدخل و یکی

که قسم افتاده است باینکه درمابین ~~از سال سابق~~ مدخل دوشی که قسم دویم است از سال لاحق یعنی

درحوالی مبداء الیخی بود مقدم بران یا موخر ازان چه اگر مابین اول آرام ای دوشی از نده

یکقسم سال زیاده بود مبداء آرام ای مقدم باشد بر مبداء الیخی و اگر کمتر باشد موخر بود

وچون چنین باشد در ایام هر ماهی از اینماههای قمری مبداء قسم زوج از اقسام سال قسمی

واقع شود که عدد آنقسم ضعف عدد آنماه باشد مثلا در ماه اول مبداء قسم دویم واقع شود

و در ماه دویم مبداء قسم چهارم و در ماه سیم مبداء قسم ششم و علی هذا القیاس تا ماه دوازدهم

که در و مبداء قسم بیست و چهارم واقع شود و اگر در ماهی از ان ماهها چنان اتفاق افتد که مبداء

هیچکدام از اقسام زوج واقع نشود آنماه را از این ماههای دوازده گانه ندانند بلکه آنماه

باصطلاح ایشان کبیسه باشد و اتراک کبیسه را شون ای و بخطائی شون وه گویند و سبب این

کبیسه است که چون مدت دور آفتاب که عبارتست از سال شمسی حقیقی زیاده از سال قمریت

بده روز کسری بهرآینه در هر دو سال یا سه سال یکماه زیاده اید پس از شون ای که عبارة کبیسه

کنند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه اول آرام ای درحوالی مبداء الیخی باشد و شرط

ایشان منتفی نشود و چون شون ای تمام شود بعد ازان ماهی در اید که بواسطه بعد از ماه سابق

شون ای باشد بهمان ترتیب که مذکور شد ولا محاله در آنماه که بعد از ان باشد باز چنان

شود که مبداء قسم زوج از اقسام سال شمسی واقع شود که عدد آنقسم ضعف آنماه باشد

و همچنین میگردد تا باز که بعد از دو سال یا سه سال احتیاج کبیسه شود شون ای بمیان

ماهها در اید بعد هذا ابراز این اذکیا مخفی نماند که چون زمان را امتدادیست وهمی پس انقسام

او ممکن باشد باجزاء و چون جزوی از اجزای زمان را مبداء سازند و از آنجا ابتدای متتالیه متساویه

[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	١٠	٨٧٦٤ ٧٥٢٨
ج د	١٢	٠٩٨٦ ٩٧٥٠
ه و	٣ ١٣	٨٥١٤ ١٩ ٧ ٢
ز ح	٢٤ ٦	٠٧٣٦ ٩٥٠٠
ط ی	١٧ ٢٧	٣٩٥٨ ٢٧٢٢
یا یب	٩ ٢٠	٦١ ٨٠ ٤٩ ٤ ٤
یج ید	١ ١٢	٣٧٠٨ ٧١٦٦
یه یو	٣٣ ١٤	٥٩٢٠ ٤٦٨٤
یز یح	١٥ ٢٦	٨١ ٢٦ ٦٩٢٦
یط ك	١٨ ١٨	٠٣٦٤ ٩١ ٢٨
كا كب	٢٩ ١٠	٧٨٩٢ ١٣٥٠
كج كد	١٤ ٣٤	٠١١٤ ١١٥٨
كه	٦	٢٣٣٦

از اجزای زمان فرض کنند چنانکه هر بعضی از آن مفروض یک عدد معین
شود باعتبار اجزای متساویه آن بعضی اهل نجوم هر بعضی از ان ادوار
گویند بتوهم آنکه انتقال از هر بعضی ببعضی شبیه است بعود یا
بعض اوّل و ادواری که اهل نجوم اعتبار نموده اند بسیار است
ازجمله ادوار معتبره چند دور است که مخصوص حکمای خطا و هند
و ترکستان است و ازانجمله ایشان اکید دور است که بر دوازده میگردد
و اسامی هر یک همان اسامی اقسام شبانروز باشد یعنی اسامی چاغها
که بخطائی و ترکی سبق ذکر یافته و از ایشان ماه دور اثنی عشریه
گویند و همچنانکه چاغها را بدان میشمارند سالها و روزها هم
بدان میشمارند پس هر سالی یا روزی مسمی بیکی از ان اسامی باشد
هم بلغت خطا و هم بلغت ترک و خطائیان را دور دیگر است که
برده میگردد و همچنین سالها و روزها را بدان شمارند و اسامی آن
ده بلغت خطائی اینست ا کا ب لی ج بین د نین ه دو و
کهی ز کن ح شین ط ژم ی کوی و خطائیان این دور را با دور
اثنی عشری ترکیب میدهند تا دوری حاصل آید که بر شصت میگردد
و ازان دور ستینی میگویند و سالها و روزها را بدان میشمارند و گویند ایند و ر در شمردن روز [٤٠]
ایشان را بجای هفته ماست و مصنف در شرح زیج آورده که مناسب است که خطاییان دور عشری
یا اثنی عشری را بجای هفته گیرند و دور ستینی را بجای ماه و ترکیب ایند و دور بتحصیل دور
ستینی بر این وجه است ا کاژه ب یی چو ج بین بم د بین باده ه دوجین و کیر خود کنو دو

ح شين وي ط شرم من ي كو بود يا كا شبو يب فالي يج هين زه يد تين جيو يه دو يو
كهي ماو يز كون جن يح شبن خر يط ثم دو ك كوي دي كا كاشن كب بود كج هين شيو
كد تين ناي كه دو زه كو كهي جيو كز كين يم كح شين ماو كط زم جن ل كوي خر لا
كار دل لب بي دي لج بين شن لد تين بود له دو شيو لو كيني ناي لز كن زه لح شين
لط جيو م ثم يم ما كوي ماو مب كا جن مج با خر مد بين دو مه تين وي مو روشن مز
كسي بود مح كن شيو مط شين ناي ن ثم ثم نا كوي جيو كا يم نب بي ماو نج بين جن
ند تيني خر نه دو دو نو كهي دي نز كون شن نح شبني نو نط ثم شيو س كوناي جون

خطاييان سالها را بدور ستيني شمارند دورها را مقيد كنند به نام دور اولرا دور
شالكون كويند و دور دوم را جالكون و دور سيم را خاون واين دورها هرچند متساوي
اند مصطلح شده است كه دور اولرا دور اعظم و ثاني را دور اوسط و ثالث را دور
اصغر كويند و در ايام ستيني اين دور را اعتبار نكنند پس سالها را مقيد كنند باين دور
مثلا كويند كه اين سال نخست از دور شالكون يا سال دوازدهم است از دور جون كون
و علامت ابتداي دور شالكون در سال هشتصد و سيزده يزدجردي بوده و مراد از اين قيد آنست
كه اگر كسي خواهد كه در سال بعد از اين تاريخ بداند كه آن سال داخل كدام دور است و در سال چندمست
از آن دور هشتصد و سيزده را از تاريخ يزدجردي و آن سال بيرون رود و آنچه بماند بر شصت
قسمت كنند باقي القسمت سالها باشد گذشته از يكي از اين سه دور پس خارج قسمت را بر سه
طرح كنند اگر هيچ نماند سالها از دور شالكون باشد و اگر يكي بماند از دور جونكون و اگر دو
بماند از دور خاون مثالش خواستيم كه در سال نهصد و شصت و شش يزدجردي كه زمان
تحرير اين شرح است معلوم كنيم كه كدام دور است و چند سالست از آن دور تفاوت ميان

اين دو تاريخ

این دو تاریخ بکر قسیم صد و پنجاه و سه بود بر شصت تقسیم کردیم باقی ماند سی و سه سال خارج
قسمت بود پس معلوم شد که سی و سه سال گذشته از دور خاقان و سال مذکور سی و چهارم است
و اختیار تاریخ یزدجردی در این قید از سایر تواریخ بنا بر عدم کسر او ست و ایشان را خطاییان را
دوری دیگر است که بر دوازده میگردد و همین روزها بدان میشمارند و آن دور و اختیاری دور
رابع گویند و در اختیارات بران اعتماد تمام کنند و اسامی آن دوازده بلغت خطایی اینست
ا اکن • جیو ح من د پن ه تن و چه د بوم م دی ط جین – شیو ا خای – بی د و بعضی
روزها را از این دور بغایت نحس گیرند و آن دو روز باشد که بخطایی هون گویند یعنی اغبر
که بفارسی خاکرنگ گویند و آن روز بودنی باشد و بعضی بغایت سعد گیرند و آن نیز دو
روز بود که آن را بخطایی به گویند یعنی سفید و آن روز جن دغایی باشد و بعضی محمود گیرند
یعنی مایل بسعد و آن چهار روز بود که آن را بخطایی خونک گویند یعنی زرد و آن روز جیو تن
و چه روی باشد و بعضی مذموم گیرند یعنی قریب به نحس و آن نیز چهار بود که آن را خطایی
خی گویند یعنی سیاه و آن روز کن و من و پن و شیو باشد و علامات آنها اینست – علامت
سعد ه علامت نحس ط علامت محمود م علامت مذموم د و بعضی منجمان این الفاظ را صریح
در اوراق تقاویم در ازای هر روز نویسند و بعضی دیگر جهت اختصار نقطهای الوان لون
هر روز نهند و چون نوبت این دور بمبداء اقسام طاق رسید از اقسام بیست و چهارگانه مثل
مانند قم لیچن که اول است و کینجه که سیم است و شنک و منک که پنجم است روز مبداء آن قسم
و روز مقدم بران در این دور یکی شمرند یعنی آنچه در روز مقدم نوبت باو رسیده باشد
در روز مبداء آن قسم مکرر شود و باقی بر ترتیب باشد پس یکبار دوره دوازده روز باشد
و یکبار دوره سیزده روز و معلوم شده است یقینی که درین تکرار مراد خطاییان چیست و بعضی

گفته اند که سبب انست که تا فرق باشد میان این دو دور و دور اثنی عشری و تغیر باید در
اولی دانسته اند چه تغیر در اثنی عشری مستلزم دو رستین و دور اثنی عشری است و سبب
انکه تکرار مخصوص باوایل اقسام طاق نموده اند انست که مبداء سال لنجست وان از اقسام
طاقست و فرق اقسام خواسته اند که در اول سال شود و باقی اقسام فرد هم بطبیعت لنجن
مذکور باشد و بر اذهان اذکیا مخفی نماند که اهل ختای که سالها را باد وار ثلثه مقید
سازند چون خواهند که تقیید زیاده کنند سالها را مقید سازند بابتداء افرینش عالم و زعم
ایشان مدت بقای عالم سیصد هزار انست و حکیم فاضل محی الدین مغربی از زیج او ار الانوار
اورده است که سیصد و شصت هزار و دویست و بعضی از براهمه زیاده از انمقدار گفته
اند وانها از خرافات وامور مستبعده است و بر ان دلیلی نیست و بران باصطلاح ایشان
ده هزار سالست و در سال هشتصد و چهل و نهم یزدجردی گذشته از افرینش عالم بر زعم ایشان
هشت هزار و ششصد و شصت و سه و نه هزار و نهصد و پنجاه و چهار سال پس در این سال
که نهصد و شصت و ششم یزدجردیست از ابتداء افرینش عالم هشت هزار و ششصد و شصت
و چهار و هفتاد و یکسال تمام گذشته باشد اما ترکان در شمردن سالها بر دور اثنی عشری
اقتصار نمایند و اصحاب زیجات گفته اند که ما را قید تاریخ ایشان معلوم نیست که ایشان
چه حادثه را مبداء ساخته اند و سالهای بعد از ان را بان نسبت میکنند و در میان عجم نیز این دور
مستعمل است خصوصا در میان اهل سیاق چه بنای محاسبات ممالکت در دفاتر خود بران
نهاده اند و اصلا تاریخ دیگر نزد ایشان منظور نیست و چون مصنف تمامی اجزاء ادوار اربعه
و همچنین اسامی اقسام سنه و شهور دوازده گانه قمری که ما در شرح از کتب عمل نقل کرده ایم
در متن نیاورده الحال اشاره بانمعنی نموده میفرماید که هر قسمی از اقسام سال شمسی را

بلغت ایشان

بلغت ایشان نامیت وهمچنین هرماهی از ماههای قمر براو هر روزی وسالی از روزها و
سالهای دور ستینی و دور اثنی عشری وایضا هر روزی از دور رابع را نامیت بلغت ایشان
وان در زیجات مسطور است و در تقویم تمام تاریخ ختائی را در اخر جداول صفحه یسری در شش جدول
بیاورند و در جدول اول ارقام ایام دور ستینی و در دویم ارقام ایام دور اثنی عشری
و در سیم ارقام ایام دور رابع و در چهارم علامات اختیارات بحروف یا نقاط ملونه یا
بالفاظ مصرحه و در پنجم ارقام ایام اقسام سنه و در ششم ایام ماه قمری بیاورند واسماء
اقسام سال وهمچنین اسامی شهور قمری در حاشیه در محاذی روز مبداء هر یک ثبت
کنند پوشیده نماند که ایام دور اثنی عشری و دور عشری از دور ستینی بمقابله معلوم میتوان
کرد چه اگر از ایام گذشته از دور ستینی دوازده دوازده طرح کنند انچه بماند ایام گذشته
باشد از دور اثنی عشری واگر ده ده طرح کنند ایام گذشته باشد از دور عشری ولهذا در بعضی
تقاویم دور اثنی عشری و دور عشری متروک باشد لیکن چون اهتمام ایشان دور اثنی عشر
بیشتر است از دور عشری وایضا طرح ده ده آسان تر است از طرح دوازده دوازده و در اکثر
تقاویم موافق انچه مذ. فرموده و دور اثنی عشر برا ایراد نمایند و دور عشر برا ترک کنند و بعضی
منجمان اسماء ایام دور ستینی بدور اثنی عشری و دور رابع همه را مصرح در جدول بعد از جدول ارقام
هر یک نویسند وگاه باشد که در بعضی تقاویم نامه مداخل شهور قمری حقیقی ومداخل اقسام سنه را
درمیان یکدیگر به ترتیب مداخل در شش جدول بیاورند دو ورق مقدم براوراق دوازده
گانه و در جدول اول اعداد اقسام واعداد شهور هر یک بلونی ثبت کنند بارقام هندسی
یا جلی و در جدول دویم اسماء اقسام سال واسماء شهور و در جدول سیم عدد هر یک از شهور تا
وایام تامه یزدجردی که موافق اول ان قسم یا اول انماه باشد و در جدول چهارم ایام تامه

دوريتيني كه متصلست برو زند خل هر قسم ومدخل هر ماه ودر جدول پنجم فنكات كه برابا نامه
دوريتيني زايد باشد ودر جدول ششم ايام تامه دوراختياري ودر بعضي تقاويم جدولي
ديكر بعد ازان بياورند ودر انجا ايام ناقصه دوريتيني كه مداخل اقسام سال شهور باشد
ثبت كنند وطريق وضع فنكات چنانست كه چون فنكات شصت شود انرا ايكي كيرند ومرفوع
مره خوانند وچون مرفوع مره شصت شود انرا ايكي كيرند ومرفوع مرتبي كيرند ومرتبه مرفوع مرتبي
بحسب اصطلاح مقدم باشد بر مرتبه مرفوع مره ومرتبه مرفوع مره مقدم باشد بر مرتبه فنكات واكر
با فنكات نامه كور باشد انرا بعد از فنكات درهمان جدول وضع كنند وكور باعتبار اكثر
نيز فنك باشد بشصت جزو يعني هر عددي از كور شصت ويك فنك باشد ودر بعضي تقاويم
فنكات را رافع نكنند وهمه را بارقام هندسي ثبت كنند وجدولي ديكر بعد از جدول فنكات
بيارند ودر انجا كور ثبت كنند چنانكه هر عدد يرا ازان بدس فنكي باشد وهم درانورق
يعني در ورق مقدم بر اوراق دوازده كانه در صفحه يمني بر شكل زايچه رايچه دوازده كانه
رسم كنند ودر هر خانه نام هر سالي از دور اثني عشري بلغت هشان يعني بلغت تركان وختا
ئيان بنويسند ودر اين زمان بلغت تركي وفارسي نويسند ونام سال كه موافق سال مفروض
باشد در خانه وسط فوقاني از آن زايچه ثبت كنند وهم در اينورق تاريخ سال مفروض ومدخل
ان يعني مدخل ليخي واحكام ان سال همه را بزعم اهل ختا بياورند چنانكه اول تعين كنند كه
سال مفروض دركدام دورات از ادوار ثلثه وچندم سالست از اندور وايضا تعيين
نمايند كه مبداء سال در كدام روزاست از دور ستيني وچند جاغ وكه وفنك كذشته از
انروز تا مبداء ونيز كدام روزاست از دور رابع وباقي هريك بنويسند وايضا ابرا
نمايند كه از مدخل حقيقي ماهي از ماههاي قمريكه مدخل ليخي دراو واقع شده تا ان مدخل چند

درشده

مدت شده و از آفرینش عالم بزعم اهل خطا تا سال مفروض چندون و چند سال گذشته و سال
مفروض چندمست وگاه باشد که در ذیل اینمذکورات تاریخ سال و مدخل آن از تواریخ اربعه
مشهوره نیز بیاورند و ساعت و دقیقه گذشته از اول آنروز یا آنشب که مدخل سابق در
آنروز باشد بنویسند بعد از اینها احکام آنسال بزعم خطا و ایغور بیاورند و ما تمثیل هر یکرا
در ورق مقدم بر مثال صفحه ئیری بیاوریم تا تصور آن بر متعلم دشوار نباشد **باب پانزدهم**
در معرفت زوایدی که در تقویم بیاورند چون مصنف از بیان متعلقات هر دو صفحه فارغ
شد شروع نمود در بیان زواید یکه ایراد اند ر تقویم مصطلح و متعارفست پس میفرماید
که بر صفحه مقدم بر اوراق دوازده گانه تاریخ سال مفروض که مبداء آنوقت وصول آفتاب
بنقطهٔ اول از برج حمل و مدخل آنسال بتواریخ اربعه مذکوره و تاریخ خطائیان بیاورند چنانکه در
تواریخ مشهوره اول تعیین ساعت و اجزاء آن کنند پس تعیین روز و شب مدخل بحسب
هر یک از تواریخ اربعه بترتیب و در تاریخ خطا اول تعیین نمایند که مبداء سال مفروض در
کدام فنک و که و جاغت و روز مدخل کدام روزاست از ایام دور ستینی و همچنین از
ایام دور رابع و نیز تحقیق نمایند که مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که مبداء سال
در آنواقعست تا مبداء سال چند مدة گذشته و همچنین از مدة قسمی از اقسام سنه که مبداء
سال در آنواقعست و ایضا تعیین نمایند که سال مفروض داخل در کدام دوراست از ادوار
ثلثه و چندم سالست از آن دور و همچنین چندم سالست از ابتداء آفرینش عالم بزعم اهل
خطای وگاه باشد در بعضی تقاویم نامه بعد از این مذکوراست مؤامرهٔ طالع سال یعنی بیان
استخراج آن بطریق مختلفه بیان کنند و در اینموضع در جمیع تقاویم اسم شهری که طالع سال با فق آن شهر
استخراج کرده شده باشد مذکور سازند و باشد که در بعضی تقاویم نامه در ضمن طالع سال با آفاق مختلفه استخراج کرده در همین صفحه

بنولسند و تمثیل هر یک از اینها عنقریب مسطور کردد ان شاء الله تعالی و در تقویم غیر نام تعیین

مدخل سال بتاریخ خطا متروک باشد و ایضا زایچهٔ طالع وقت تحویل آفتاب باول حمل در تحت

ان صفحه بیاورند باینطریق که زایچهٔ طالع اجتماع و استقبال مذکور شد پس اینجا حاجت باعاده

نباشد و مواضع کواکب و همچنین مواضع عقدتین قمر را در وقت تحویل مذکور در این زایچه

ثبت کنند باینطریق که هر یک از کواکب سبعه و عقدتین در هر برج که باشند اند در الخانه

کنند از خانهای دوازده کانه زایچه که نام آن برج مصرح در الخانه مسطور باشد قید مصرح بجهة

آنست که کاه باشد که اسم دو برج در یکخانه مسطور باشد یکی بحسب عدد و دیکری بحسب عمل

چنانکه سبق ذکر یافت و مصطلح شده است که برج بحسب عدد تصریح و برج بحسب عمل بعلامت نویسند

و ثبت موضع کوکب بحسب برج صریح باشد و درجات و دقایق که از اول آن برج کوکب بحرکت

توالی قطع کرده باشد یا درجات و دقایق که عقدهٔ قمر بخلاف توالی با انواصل شده باشد ابتدا

از اول آن برج نیز ثبت کنند و سهام را نیز در این زایچه بیاورند و این سهام دلایل جزئیات

از احوال پادشاهان و رعایا و تغیرات هوا و تسعیرات و وقوع امن و آشوب و دیکو یک فصول

ارتفاعات که از مواضع کواکب و آنکه بر آن جزء و درجه طالع با جزوی دیکر از فلک البروج که مناسب

امر مطلوب بود کیرند و بیان استخراج اینها تعلق بکتب عمل دارد اما طریق وضع اینها در زایچه بر قیاس

وضع کواکب است یعنی هر یک از سهام در هر برج که باشد اینرا با درجات و دقایق در الخانه

ثبت باشد و از سهام آنچه اهتمام باستخراج آن بیشتر نمایند و در جمیع تقاویم مسطور باشد سهم

السعاده است و سهم الغیب که یکی دال بود بر مال و جاه و سعادت و دیکری بر رای و دین و عبادات

و استخراج این هر دو از موضع شمس و قمر و درجه طالع نمایند و کاه باشد که از برای احکام

هر یک از فصول اربعه زایچه وضع کنند در صفحه علاحده چنانکه زایچهٔ طالع وقت تحویل

مثال

سهام

[illegible]

آفتاب بحمل بجهة احکام فصل بهار باشد و زایچه وقت تحویل آفتاب بسرطان بجهة احکام فصل تا
بستان و زایچهٔ طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان بجهة احکام فصل خزان و زایچه طالع وقت
تحویل آفتاب بجدی بجهة احکام فصل زمستان لیکن جمهور اهل احکام وقتی این عمل بجای
آورند که طالع وقت تحویل آفتاب بحمل برج منقلب باشد امّا اگر طالع وقت مذکور برج ثابت
باشد حکم تمام سال از زایچهٔ آن طالع کنند و زایچه طالع سه فصل دیگر استخراج نکنند و اگر برج
ذوجسدین باشد زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان استخراج کنند و حکم آخر نیمهٔ سال ازان
و حکم نیمهٔ اوّل سال از طالع وقت تحویل آفتاب بحمل و معرفت هریک از بروج منقلبه و ثابته و ذوات
ذوجسدین بعد ازین در باب شانزدهم بیاید ان شاء الله تعالی و در اکثر تقاویم زایچه طالع اجتماع
و استقبال مقدم هر سال یا فصل نیز وضع کنند و این را در احکام بسیار معتبر دانند و بعضی از منجمان
در تقاویم تامه بجهة طالع تحویل آفتاب بهریک از بروج در فوق صفحهٔ یمنی زایچه وضع کنند حکم
هر ماه شمسی حقیقی از آن کنند و از جملهٔ اموری که در اکثر احوال در تقویم تام بیاورند ایام مشهوره است
از تواریخ مشهوره که در میان اتصالات کلّی یا در جدول علیحده قبل از اتصالات کلّی بازای آن روز
نویسند چون ایام مشهوره بعضی تواریخ که منجمان در تقاویم ثبت کنند مصطلح و متعارف اهل این زمان
نیست و متعارف سبب شهرت آن بر بعضی ظاهر نیست واجب نمود که ایام مشهوره هریک از تواریخ
مشهوره را با آنچه سبب شهرت آن شده درین کتاب بیاوریم تا ناظر تقویم را مفید باشد و بالله التوفیق
و علیه التکلان ذکر ایام مشهورهٔ تاریخ عرب اوّل سال غرّهٔ محرّم است و در ولایت عرب درین
روز نوروز کنند و بعیش و طرب و لهو و نشاط مشغول باشند ایام معدودات
اصحاب زیجات گویند ده روز اوّل محرم است امّا اکثر مفسّرین ایام معدودات
را با ایام رمضان تفسیر کرده اند و بعضی با ایام روزه که در ابتدای اسلام فرض بوده و بعد از

[illegible]

فرضیت رمضان منسوخ شده و ان روز عاشوراست و سه روز در هر ماهی و آنچه در آیه کریمه واذ

کرالله فی ایام معدودات واقع شده مفسران از ایام تشریق که بعد از این خواهد آمد

تفسیر کرده اند و تسمیهٔ آن معدودات بجهة قلتست عاشورا دهم محرم است و آنرا عاشورا

نیز گویند بحذف الف در این روز زیست پس محترم در اخبار آمده که کشتی نوح در این روز

باتمام رسید و نور بصر حضرت یعقوب در این روز معاودت نمود خلاصی حضرت ایوب از

کرمان در این روز بود و غرق فرعون وجنود او و نجات بنی اسرائیل در این روز

دست داد وچون شهادت حضرت امام مظلوم حسین ابن علی علیه السلام در اینروز واقع

شد در اکثر بلاد در این روز ماتم کیرند و شیون نمایند ومصنف در شرح ربع سلطانی از بعضی علما

نقل کرده است که عاشورا نهم محرم است و انرا در عشر تشر کرفته اند و شتر در روزیکه آب خورد

تا هشت روز دیکر اب نخورد در روز نهم اب خورد که انرا عشر الابل خوانند قرار فرض عاز

چهاردهم ربیع الاخر است استفتاح پانزدهم رجب است و در اخبار آمده است که هرکه

در این روز از خدا تعالی طلب فتح و نصرت کند مقصود حاصل و از اینجهة است که این

روز باستفتاح مشهور شده است چه استفتاح در لغت طلب فتح و نصرت است و ارباب

تواریخ و سیر آورده اند که در این روز بود که ابابیل بامر ملک جلیل رفع مضرت

اصحاب فیل نمود و تزویج حضرت خیر النساء با حضرت شاه ولایت پناه هم در این روز

بوده مبعث ومعراج پیغمبر صلی الله علیه وآله بیست وهفتم رجب است و حکیم مغربی

آورده که بیست وششم رجب بوده که جبرئیل ع بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

نازل شده بود در آن اقاویل دیکر نیز هست لیلة البراة پانزدهم شعبان است و

چنانکه عمال ملوک و سلاطین را قاعده چنانست که چون هرکس از رعایا خراج خود ادا

نماید نوشته

نماید نوشته باو دهند مضمون انکه خراج خود بتمام ادا نمود انرا برات کویند وهمچنین
حضرت ملک متعال میفرماید که بجهة خلاصی مؤمنان از اتش دوزخ براتی نویسند
وبعضی کفته اند وجه تسمیه انست که دراین شب نسخهٔ اجال تسلیم ملک الموت نمایند
پس کویا دراین شب جمعی را ازحیات بری میسازند لیلة القدر بیست وهفتم رمضانست
مخفی نماند که حضرت رب الارباب جل جلاله از شبها دو شب را بکواهر شرف ومنصب بیارا
یکی شب براة ودیکری شب قدر زیرا که برات را کفت انا انزلناه فی لیلة مبارکة وقدر را
کفت انا انزلناه فی لیلة القدر لیکن شب برات را ظاهر ساخت وشب قدر را محجوب کردانید
ولهذا اختلاف کرده اند که شب قدر در رمضانست یا غیر رمضان وبر تقدیریکه در رمضان
باشد اختلاف کرده اند که دههٔ اولست یا در ده اوسط یا در ده اخر وبر تقدیریکه در ده
اخر باشد اختلاف کرده اند که درکدام شب است مشهور انست که مذکور شده است وبعضی
قدر شرف ومرتبه باشد چه شرف این شب زیاده است از شبهای دیکر وبعضی کفته اند
که قدر بمعنی تقدیراست چه تعیین هر امر در ان سال وتفویض ان بملکی دراین شب واقع
میشود عید فطر غره شهر شوالست وعید ماخوذ است از عود بجهة انکه هر سال مردم بان
عود میکنند بر وجهی مخصوص یا بجهة انکه حضرت ارحم الراحمین عود میفرماید بر بندکان در
این روز شق القمر شب سیزدهم شوالست واین معجز حضرت خاتم النبیین است که در حضور
کفار قریش باشارهٔ سبابهٔ مبارک خود دراین شب ظاهر نمودند وقصهٔ این قضیه مشهور است
ایام معلومات قول اهل لغت واکثر فقها انست که ده روز اول ذو الحجه است وبعضی
از فقها کفته اند که ایام نحر است که عنقریب مذکور میشود یوم الترویه هشتم ذو الحجه است
وترویه در لغت بمعنی آب دو دست دمکر کردن وتسمیه انروز به ترویه بعضی کفته اند

[illegible]

بجهة آنست که حجاج در این روز سیر و سایر چارپایان را آب میدهند و آب برمیدارند حجاج
وبعضی گفته اند بجهة آنست که خوابی که حضرت خلیل ع در باب قربان کردن اسمعیل ع
دیده تمام روز متفکر بود که چه کار کنند تا آنکه اخر الامر ذبح اسمعیل ع در روز عید اضحی
بخواطر مبارک قرار داد یوم العرفه نهم ذوالحجه است عرفه وعرفات اسم موضعیست که در
مکه معظمه وآنرا عرفه بجهة آن گویند که ملاقات حضرت آدم وحوا بعد از مفارقت در این موضع
واقع شد یکدیگر را شناختند یا بجهة آنکه جبرئیل ع آن موضع را بابراهیم ع بیان کرده بود و
چون خلیل ع بآن موضع رسید آنرا شناخت واین روز را عرفه بجهة آن گویند که حجاج را در
این روز بآن موضع می باید رفت و زمانی آنجا توقف کرد وبعضی گویند که چون در این روز
حضرت ابراهیم ع تعبیر خواب خود شناختند باین سبب این روز را عرفه گویند عید اضحی
دهم ذی الحجه است واضحی جمع ضحاست وآن گوسفندیرا گویند که در این روز قربان کنند
باین جهة این روز را اضحی گویند ایام التشریق روز یازدهم ودوازدهم وسیزدهم ذی الحجه است
وروز دهم را روز نحر خوانند ویازدهم ودوازدهم را روز نحر مع التشریق وسیزدهم
تشریق تنها وبعضی گفته اند که تشریق نماز عیدست چه اندروز وقت اشراق میگذارند
وباقی ایام را به تبعیت آن تشریق گویند وبعضی گفته اند که خشک کردن گوشت است
در آفتاب چه ساکنین حرم در این روزها گوشت قربانی خشک میکنند وبعضی گفته اند
تشریق مقام کردن است در آفتاب چه حاجیان بجهة ادای مناسک حج در این ایام توقف
میکنند در آفتاب وبعضی گفته اند که تشریق بجانب شرق رفتن است چه اکثر حجاج بعد از
ادای مناسک حج بجانب شرق متوجه شوند غدیر خم هیجدهم ذی الحجه بتواتر ثابت
شده است که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از حج الوداع مراجعت نمود در

موضع

موضعی که آنرا غدیر گویند نزول فرمود تا بعوض منبر جهازهای شتر بر بالای یکدیگر
انداختند و ببالای آن برآمد و دست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گرفته آنحضرترا
با خود صعود فرمود در حضور صحابه حضرت شاه مردانرا وصی و خلیفه خود ساخت و
نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و ورود حدیث من کنت مولاه در این روز مشهور است

ایام البیض روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماهی و معنی آن ایام
لیالی بیض است یعنی در شبهای این ایام از اول تا آخر ماهتاب باشد و از حضرت شاه اولیا
امیر المؤمنین علی المرتضی علیه التحیة والثنا روایتست که چون آدم ع از بهشت بیرون
می آمد هیچ سقفی و دیواری و پوششی بنور آفتاب در اعضای مبارک وی اثر کرده سیاه رنگ
شد و باین سبب آنحضرترا دلتنگی روی نمود بدرگاه بی نیاز آغاز تضرع و زاری کرد در
حال جبرئیل ع بفرمان ملک جلیل نزول اجلال فرمود ای آدم اگر خواهی که این سیاهی
بسفیدی و شام غم بصبح شادی مبدل گردد سه روز روزه دار پس آدم ع بعد از ادای
شکر باری تعالی در روز اول بیض قصد صوم نمود چون شب در آمد ثلثی از بدن وی
سفید شد چون روز دیگر روزه گرفت ثلث دیگر سفید شد و سیوم روز تمام اندام
آنحضرت از ظلمت بیرون آمد اینست ایام مشهوره تاریخ عرب و بعضی از منجمان روز
ولادت و رحلت سید المرسلین و وقایعیکه در زمان حیات آنحضرت روی نمود و همچنین
روز ولادت و وفات هریک از ائمه و مشایخ و علمای دین را داخل ایام مشهوره داشته
در تقاویم ثبت نمایند و لهذا گوئیم ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
متردد است میان ششم و دوم و هشتم و سیزدهم و اصح هفدهم ربیع الاول و انتقال
حضرت در دوازدهم ربیع الاول دست داده بعضی گویند در بیست و هشتم صفر

ولادت حضرت امیر المؤمنین ۱۳ رجب بوده وضربت شهادت صبح ۱۹ رمضان وانتقال

آنحضرت ۲۱ رمضان ولادت حضرت فاطمه ع ۲۰ جمادی الآخر وانتقال آنحضرت ۳ صفر ولادت

امام حسن ع ۱۵ رمضان وفات آنحضرت ۳ جمادی الآخر ولادت حضرت امام حسین ع

۳ شعبان واصح سلخ ربیع الاول گفته اند انتقال آنحضرت ۱۰ محرّم ولادت حضرت امام

زین العابدین ع ۵ شعبان وفات آنحضرت ۲۲ محرّم ولادت امام محمد باقر ع ۳ صفر

وفات آنحضرت هفتم ذی الحجه ولادت امام جعفر الصادق ع ۱۷ ربیع الاول شهادت آنحضرت

۱۵ رجب ولادت امام موسی ع ۷ صفر شهادت آنحضرت ۶ رجب ولادت امام رضا ع ۱۱

ذی قعده شهادت آنحضرت ۷ صفر ولادت امام محمد تقی علیه السلام ۱۰ رجب واصح ۱۵ رمضان

وفات آنحضرت نیز عاشر رجب ولادت امام علی النقی ۲ رجب واصح ۱۵ ذی الحجه وفات آنحضرت

سیم رجب ولادت امام حسن عسکری علیه السلام ۲۴ ربیع الآخر وفات آنحضرت ۵ ربیع الاول

ولادت امام محمد مهدی علیه السلام ۱۵ شعبان اما ایام مشهوره تاریخ روم برد و نوع است

یکی آنکه موقوف باشد بر معرفت اول صوم کبیر که منسوبست بطایفه نصاری دوم

آنکه موقوف نیست ذکر آنچه موقوفست بر معرفت صوم کبیر مخفی نماند که صوم کبیره که

روزهٔ فریضهٔ نصاریست هفت هفته است وحسن بصری وبعضی دیگر از مفسرین گفته اند که حق

خدا تعالی بر امت عیسی ع واجب گردانیده یکماه بود وچون آنماه در تابستان افتاد از فرط حرارت

هوا مشقت تمام باحوال مردم راه یافت پس علمای ایشان درین باب اندیشه نمودند صوم را

بفصل ربیع انداختند وده روز زیاده نمودند وهمچنین هر قومی از ایشان زیاده مینمودند

تا پنجاه روز شد واول این صوم همیشه روز دوشنبه باشد مشروط بآنکه رزد وم شباط

وبعد از هفتم آذار نباشد صوم حنیون روز دوشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر به هفته دوشنبه

بسر اول

سه روز بود پنجشنبه فطرینتوی باشد و در کتب تواریخ مذکور است که در این روز یونس
پیغمبر ع از شکم ماهی بیرون امده و درکه انرا ینتوی خوانند حاضر شد و مردم چون
انحضرترا بدیدند شادیها کردند و در انروز و دو روز دیگر شکرانه انروزه گرفتند الحال
ترسایان در این سه روز بطریق سنت دارند سعانین روز یکشنبه چهل و دویم صوم کبیر
باشد نصاری گویند که در این روز عیسی ع بر دراز گوشی سوار به بیت المقدس درآمده
مردم را بشرف دعوت مشرف ساخت فصح پنجشنبه چهل و پنجم صوم کبیر باشد و فصح بمعنی
دستکاری باشد چه در این روز بود که قوم از حواریان استدعا نمودند که از حضرت
عیسی ع التماس نزول مائده کنند و اکخوانی بود از طلای احمر بمساحت چهل زرع که در
اثناهی بود بریان با پنج رغیف و قدری سرکه و نمک و سبزی در باب تواریخ گفته اند
که حواریان دوازده تن بودند که در مساوی بعثت حضرت مسیح بشرف دین عیسوی
مشرف شده کمر خدمت انحضرت بر میان جان بسته بودند و از کعب الاحبار روایت
کرده اند که گوید که حوار مشتق است از ان بمعنی سفید چه انجماعت بنابر انکه پیش از ملاقات
حضرت نبوی ع جامها بشستندی سفید میساختند موسوم بحواریین شدند و اسامی ایشان این است
ا شمعون ب یحیی ج توماس د یوفیا ه مریوس و فطرلیس ز تحنی ح یعقوب
ط اندرایس ی فلعن یا یعقوس یب سرحس جمعة الصلبوب جمعه چهل و هفتم
صوم کبیر باشد نصاری گویند که عیسی را جهودان اخر روز پنجشنبه بگرفته و روز
جمعه بردار کردند و انرا جمعة الصلبوب خوانند و روز یکشنبه اتفاق کردند و بعد از
چهارده روز از قبر برامد و ترسایان این سخن را دروغ میگویند زیرا که خدا تعالی در قران
میفرماید که قولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه

ولكن شبه لهم و باز ميفرمايد كه وما قتلوه يقينا بل رفعه الله اليه وشبهه آن بود كه چون
آنحضرترا بپاي دار آوردند ودر اثناي الحال آفتاب منكسف وظلمت چنان استيلا يافت
كه ديدها از رؤيت بازماند درآنحال باري سبحانه وتعالى ملائكه را ارسال نمود تا عيسى را
ازان بند خلاص نمودند ويهودي راكه باعث گرفتاري آنحضرت بود بجاي او مقرر كردند
وآنحضرترا باسمان بردند چون عالم روشن شد يهودي بصورت عيسى عم در نظر يهودان
برامده گفتند كه اين ساحر ميخواست كه بسحر از چنگ ما خلاص يابد نتوانست اكنون
اورا بتعجيل بايد كشت تا شعبدهٔ ديگر پيش نياورد قصد صلب يهود راكردند هرچند
دي فرياد كرد كه من يهودانم كه شما را بعيسى راه نمودم واو را فرشتگان باسمان بردند
ومرا بجاي او دربند كردند خلق باور نداشتند وازخلقش آويختند عيد قيامت
شنبه چهل و هشتم صوم كبير باشد عيد فطر يكشنبه بعد از عيد قيامت باشد درين روز
نصاري از صوم فارغ شوند وعيد كنند ودر معابد خود رفته بدعا وذكر اشتغال نمايند
وطعامهاي معين خورند سوانى صغير چهارم آدينه بعد از فطر و انرا جمعة الشهدا نيز
گويند احد الجديد يكشنبه بعد از فطر باشد واين روز را احد الجديد باين سبب گويند كه
كه اول يكشنبه است بعد از عيد فطر ودرين روز نيز عبادتها مخصوص كنند سلاق
پنجشنبه باشد بچهل روز بعد از فطر وگويند كه درين روز بود كه عيسى عم شمعون
كه مقدم حواريانست خليفه ساخته گفت كه بعد از من ملائكه ادعيه وظروف پر نور بشما
خواهد رسانيد وآن انوار بباطنهاي شما راه يافته هريك از شما عالم بلغت قومي گرديد
كه بدعوت ايشان مامور باشد بنطيقسطي يكشنبه بعد از سلاق باشد بده روز نصارى
گويند اين روز است كه عيسى عم روح القدس را بحواريان بنوعيكه وعده كرده بود

فرستاد

سلاق لغة يونانيست بمعنى رفتن مسيح بالمكان منه

بنطيقسطي لفظ عبرانيست معناه خمسين وهو يوم نزول روح القدس بعيد فارقليط على الحواريين

الراجي عبد الله [illegible]

فرستاد پس حواریان هر یک بقصد دعوت بولایتی رفتند و بالهام ربانی عبارت انولایت را

یافته با مردم بلغت ایشان سخن گفتند صوم ایشعیا دوشنبه بعد از ینطقسطی باشد

وآن چهل وهشت روز است وگویند در این ایام عیسی عم بجهة دعوت همت عزیمت نموده

در اطراف عالم بگردید و فطر این صوم یکشنبه چهل و نهم باشد اول جمعه باشد از صوم

شلیحینی روز سیزدهم باشد از فطر شلیحینی و دوشنبه بعد از ان

این صوم چهل وهشت روز باشد پس یکشنبه چهل و نهم فطر ایلیا باشد

بیست و دوم تشرین الآخر استاد ابو ریحان بیرونی در کتاب تفهیم اورده و همچنین صاحب

روضة المنجمین که چنگه پادشاهی بود که دختر مردم بزور بکشیدی و ازالهٔ بکارت ایشان

بکردی بعد از ان رخصت شوهر دهند و در انزمان هشت برادر بودند یکخواهر داشتند

ملک بخواهر ایشان طمع کرد برادر کهتر از غایت حمیت خود را بلباس زنان بیاراست

و بعوض خواهر بمجلس ملک در آمد چون ملک خواست که دست باو رساند بر حسب واتش

شهوت ملک را بخنجر فرو نشانید و بیت المقدس را از شر او پاک ساخت پس مردم شادیها

کرده انروز را عید ساختند اول کانون الاول باشد نصاری گویند که این

روزی بود که روح القدس بصورت جوانی و خوشروئی در وقت غسل بر مریم ظاهر شد

و مریم از او محتجب شد گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پس روح القدس باد

در مریم دمیده او را بوجود روح القدس بشارت داد مصنف در شرح زیج سلطانی از حکیم معروف

نقل کرده که بشارت مریم بوجود عیسی عم در بطن او بیست و پنجم اذار واقعشده

یعنی شبیکه ولادت عیسی عم در انشب سمت ظهور یافت شب پنجم کانون الاول بوده

و مخفی نماند که در شب ولادت عیسی عم خلاف بسیار است مشهور انست که مذکور شد صاحب

صوم ایشعیا دوشنبه بعد از عید مارشب منه

[illegible]

کشف الحقایق کوید بعضی کفته اند که ششم کانون الاخر بوده در قریه قریب به بیت المقدس که انرا شهر
الخلیل کویند وازاینجهت ترسایان انرا نصاری خوانند عید قلنداس اول کانون الاخر باشد بعضی
قلنداس کفته اند وچنین کویند که اسم یکی از ملوك ایشانست وحکیم مغربی کفته است که انروز
که اول سال ادمیانست ذبح خاجشوهان ارامنه ششم کانون الاخر باشد ذبح بذال معجمه ونون وحاء حطی
تصحیح کرده اند صاحب کشف الحقایق کفته است که معنی ذبح طلوع ومراد طلوع عیسی ؑ از نهر اردن
که نزدیك دمشق است وصاحب روضة المنجمین کوید یحیی بن ذکریا ؑ عیسی ؑ را بان نهر بشست
وبعضی دیکر کویند مریم الخضر ترا باب معمودیه بشست وچون از اب بیرون امد روح القدس بصورت
کبوتری باوپیوست واستاد ابوریحان درکتاب تفهیم اورده که ذکریا وعیسی را باب معمودیه
بشست واین ابیست که ترسایان فرزند خودرا چون متولد شود بان اب غسل دهند وچون کسی
بدین عیسی ؑ دراید اورا نیز بان اب بشویند نصاری نشود عید شمع دوم شباط باشد وان
روزیست که عیسی ؑ در ان روز بهیکل درامد اول نوبت هیکل نام معبد نصاریست سقوط
جمره اول هفتم شباط باشد سقوط جمره دوم چهارم شباط باشد سقوط جمره سیم بیست و
یکم شباط باشد چهار بهمن سرسبز نباشد وبعد ازان انکار سرمای زمستان باشد وجمره
درلغت اخکر اتش را کویند وزعم یونانیان چنانست که دراین ایام سه جمره ازجانب بالا بجانب
اسفل نازل شود وصاحب التقویم وصاحب روضة المنجمین کویند جمره اول در زمین اثر کند
وجمره دوم درآب ومصنف در شرح زیج عکس این اورده یعنی جمره اول ابرا کرم کند وجمره
دوم زمین را وجمره سیم باتفاق دراشجار اثر کند وقوت نما بحرکت درآید واستاد
ابوریحان کوید که ادمیان کفته اند که باین جمرها شکم زمین کرم شود وازوی بکار بر
اید واستاد الشعراء اوحد الدین انوری که درعلم نجوم سرامد روزکار بود ودرتعریف انوری

بهاریستی فرموده

بنابه‌شنی فرموده که مصادق انیقولست و آن اینست بیت حجره برآورده فرو برده نفس را بهم
فاصله نگشاده فرو بسته زبان را بیت و اعراب گویند که این اثرها در این ایام از سقوط بعضی منازل قمر
است در این ایام و مصنف گوید یعنی سقوط جمرات بر سبیل اقناعیست و در هر چند گاهی یکروز میان
تاریخ رومی و تاریخ جلالی که شمسی حقیقی است تفاوت پیدا میشود لیکن ظاهر آنست که در سقوط
جمرات این عمل باشد اول ایام العجوز بیست و ششم شباط باشد و آن هفت روز بود و در
این روزها هوا خالی از تغییری نباشد میرخوند در روضة الصفا آورده که ایام عجوزه که منجمان
در اخر زمستان در تقاویم ثبت کنند عبارت از ایامیست که قوم عاد بدعای هود علیه السلام هلاک
شدند و سبب تسمیه این اوقات بایام عجوزه آنست که در حال هبوب الریاح پیرزنی
از القوم بزیر زمین رفته قرار گرفت و بر مقهوران نوحه میکرد در روز هشتم بادی صعب
در انجا وزید او را بایاران سابق لاحق ساخت و بعضی گویند که از سرما برد و لهذا برد العجوز
نیز گویند و در قران مجید مذکور است که آن هفت شب و هشت روز بود در صحاح جوهری از بعضی
اهل لغت نقل کرده که نزد عرب بعجوز است و استاد ابوریحان گفته ایام عجوزه نیست بلکه
ایام عجزاست یعنی اخر زیرا که این روزها اخر زمستانست و یعقوب بن اسحق الکندی و عبد الله
بن علی الحاسب که مشهور است بحبه الله قلم گفته اند تغییر هوا در این ایام آنست که آفتاب
در اینوقت به تربیع اوج خویش رسد یعنی بعد اوسط بحسب سیر و براذها ن مستقیمه مخفی نماند
که وقتی درست باشد که اوج در اواخر جوزا ثابت باشد میلاد یوحنا بیست و پنجم نیسان
بود حکیم مغربی در زیج صغیر آورده که بیست و چهارم حزیرانست ابوریحان در تفهیم
آورده که یوحنا پیغمبری است و ظاهر آنست که یوحنا بغیر حضرت یحیی علیه السلام کسی دیگر بوده است
که تقویت دین عیسی علیه السلام نموده الکه اصحاب زیجات میلاد حضرت یحیی علیه السلام را علیحده ذکر کنند

مصدق اینقولست اول ریاح بوارح هجدهم ایارست وانچهل روزاست ودرزیج حکیم مؤ
بیستم ایاداست بوارح جمع بارحست ودرصحاح آورده که بارح بادگرم است از ابوزید
نقل کرده است البوارح الشمال الحاره في اول الصيف وصل التقويم فرموده که عرب ازطلوع
ثریا تا طلوع صرفه زمان ریاح رابوارح دانند واقرب چهارماهست واین ریاحرا باین سبب
بوارح خوانند که منازلیکه ایشان ریاحرا بطلوع آن منسوب ساخته اند ازربع مشرقی شمالی طلوع
میکنند وطرف شمالی رابمجاز بوارح خوانند مولد یحیی بن ذکریا هشت وبیستم حزیران باشد ذکر
موثوما سیم تموز بود مصنف درزیج سکهانی ازصاحب کشف نقل نموده ذکرآن یاد کرد نست
وایچنان بود که شخصی که اورا افضلیت تمام بوده باشد روزیکه منسوب باو بود اورا در
معبدات خود درانروز ذکری کنند وهمچنین درروزهای بعد ازآن تاوقتی که نوبت
بذکرانشخص دیگر رسد مثل او وهر مولدی که درا غدمت متولد شود بنام انشخص کنند
که نوبت ذکرآن بود مرتبه ذکرا وفروتراست ازمرتبه عید اول ایام بحور نوزدهم
تموز بود وانهشت روز بود که درآن اغاز شکستی کرما بود وبعضی ایام باحوزه
گویند وبعضی ازاصحاب لغت گفته اند که معنی انلفظ حرارتست درصیف وازاشجار
حکیم انوری ایمعنی نیز مفهوم میشود وبعضی گویند باحور الفظیست یونانی یعنی روزگار
ازموده وازاحوال این ایام استدلال برهوای باقی سال کنند واستاد ابوریحان
بیرونی گوید که ایام باحورا هفت روزاست واین ایام مانوداست ازبحران وبحران
بمعنی حکم بود زیراکه اصحاب تجربه ازانروزها حکم کنند براحوال ماههای خزان و
زمستان اول روز ازاندلیل تشرین الاولست وتشرین الاخر تا باخر هرچه درهر
روزی حادث شود ازمیغ وباران وبادان ماهها نیز همچنان باشد وبعضی گفته اند

صاحب

ولعل ایام بوارح [illegible]

که از اول

که روز اول دلیل ماه اسد است و روز دوم دلیل ماه سنبله و همچنین تا روز ششم که دلیل
ماه حوت است و صاحب حل التقویم آورده که اگر در اول این هفت روز باد وافر باشد
زمستان از اول سرد بود و ابر و باد و نم باشد و آخر خشک گذرد و اگر در آخر این هفت
روز باد وافر باشد زمستان آن خشک گذرد و آخر سرد و نم بود و اگر در تمام هفت
روز باد وافر بود زمستان همه سرد و نم بود گویند که مصریان در ایام باحور حکم کنند
بر احوال زراعت و چگونگی محصولات **صوم مارت مریم** اول آب باشد و این را صوم السیدة
نیز گویند چه مارت در لغت ایشان سیده است و سیده را نیز گویند **عید تجلی** ششم آب
بود گویند که در این روز عیسی ع تجلی کرد بر حواریان از میان ابر و موسی را با خود
ظاهر کرد و در زیج مغربی آورده که تجلی عیسی ع حضور موسی و الیاس علیهم السلام با او
در طور سینا بود **فطر مارت مریم** پانزدهم آب بود پس مدت صوم مارت مریم چهارده
روز بود اول جشن کموم پانزدهم حزیران عمده آخر وزیدن نجم اب عمده شکستن گرما پنجم
ایلول **منصل یحیی بن زکریا** بیست و هفتم آب باشد و در زیج خاقانی مذکور است که بیست و ششم
آب بود و سبب آنحضرت در میان خاص و عام مشهور است در کتب تواریخ مذکور **عید
الصلیب** سیزدهم ایلول باشد کوشیار و محی الدین مغربی در زیجات خود آورده اند که
عید الصلیب چهاردهم ایلول است و گویند که یکی از ملوک روم به بیت المقدس آمده طلب
چوبی که حضرت مسیح را بر آن چوب صلب کرده بودند نمود بعد از تجسس آن چوب را در این روز
با دو چوب دیگر یافتند و ندانستند که چوب مطلوب کدام یکیست پس هر یک را برابر شکم مرده
می نهادند بر آنکه چوب زنده شده و از آن و چوب دیگر اثری نیافتند و بواسطه این وجدان عیدی
کردند و اینجا لیت بس عظیم زیرا که او کشتن حضرت عیسی ع بنا بر نص اصلی ندارد پس

بگونه بر حدیث جوب اعتماد **ذکر ایام مشهوره تاریخ فرس نوروز عامه** اول فروردین ماه بود مصحف
از صاحب کشف الحقایق نقل کرده که بزعم مجوس انست که اینروز انروزیست که خدای تعالی عالم را
افرید و کواکب را امر کرد بسیر کردن از اول حمل و آدم علیه السلام را در این روز افریده ازانجهة
نوروز گویند و علمای ایشان گفته اند که جمشید عرب اورا شلج گویند در جهان طواف میکرد
چون باذربایجان رسید در این روز بر تخت نشست مرصع بر جواهر و آن تخت در موضعی بلند
بود روی در مشرق چون افتاب از مشرق برامد و بر تخت و تاج جمشید افتاد شعاعی روشن
ظاهر شد مردمان شادی کردند و گفتند این روز نو است که دو افتاب برامد یکی از مشرق
و دیگری از مغرب و انروز جشنی عظیم ساختند و اصل نام او جم بود ازانجهة آن
شعاع جمشید گفتند چه شید بلغت ایشان شعاعست **نوروز خاصه** ششم فروردین
بود گویند در این روز دیگر باره جم بر تخت نشست خاص و عام اورا بدیدند و رسمهای نیکو
نهاد و گفت خدای تعالی شما را بیامرزید و فرمود تا غسل کردند باب پاکیزه و حق سبحانه و تعالی را
شکر کردند و فرمود تا هر سال چنین کنند و بانجهة انروز را نوروز ملک و نوروز خاصه
و نوروز بزرگ نام نهادند و نوروز اولرا نوروز عامه گویند الکابر نوروز اول انا
نوروز دویم حاجتهای مردم براوردندی و در نوروز دویم زندانیان را باطلاق فرمان دادندی
و جرمها را عفو کردندی و بعد از ان بعیش مشغول شدندی **ابانگاه** روز دهم فروردین ماه
بود روز دهم را بلغت فرس بان گویند چنانکه قبل از این مذکور شد و گویند این نام
فرشته ایست که بر اب موکل است پس اگر در انروز باران بارد ابانگاه مردان باشد پس
مردمان باب در ایند و اگر باران نبارد ابانگاه زنان باشد و زنان باب در ایند
اینعمل را بخود شگون دانند **آبریزان** سیزدهم تیر ماه بود وجه تسمیه او انست که گویند

از زمان نوح

در زمان ملوک عجم چند سال باران نیامد درین روز جماعت دعا کردند در وقت باری
سبحانه وتعالی باران فرستاد وبدان سبب مردمان نشاط وشادی کرده آب بر یکدیگر
ریختندی وشادی کردندی والحال در بعضی شهرهای عراق وفارس این رسم مرعی دارند
لیکن در تیر دهم تیر ماه جلالی واین روز را فرسیان تیرگان نیز خوانند وگویند درین روز
منوچهر با افراسیاب صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب از ملک خویش بوی دهد پس
حکما تیری مجوف را از ادویه پر کردند ودر وقت طلوع آفتاب آرش انداز از جبال طبرستان
بر کمان نهاده بطرف مشرق انداخت حرارت آن اجذاب کرده بسر حد طخارستان رسانید
وشاعر درین باب گوید از آن خواندند آرش را کمانگیر که از آمل برو انداخت او تیر العهدة «
الراوی واز غایت بعد فضلا این قضیه را تاویلات کرده اند مهرگان عامه شانزدهم
مهرماه بود فارسیان این روز را تعظیم کنند بجهة آنکه ضحاک طاغی بود وفساد
بسیار میکرد وخلایق از او در عذاب بودند درین روز فریدون او را بگرفت ودر
زمین بابل در بند کرده بکوه دماوندش فرستاد درین روز همه بشکر مشغول شدند بعیش
وبعد از آن هر سال درین روز زمزمه میکردند ودر وقت طعام بنا بر تعظیم یزدان
سخن نمیگفتند وهمه روز بشکر حق مشغول بودند مهرگان خاصه بیست ویکم مهرماه
بود واین روز را نیز تعظیم کنند بر قیاس نوروز عامه وخاصه رکوب کوسج
اول آذرماه بود صاحب روضة المنجمین وهمچنین صاحب عجایب المخلوقات در
سبب این روز قصه آورده اند بس مضحک وآنچنانست که حکایت کنند که پادشاهان شدت
عجم درین روز از دکاکین ولایت خود هر سال بطریق خراج یکدرم سیم میستا
نیده اند چنانکه شخص کوسه یکچشمی بجاربائی چی نشسته با پنجاه مرد از غلامان

پادشاه که تابع او بوده اند گویند در این محل کوسه کلاغی در دست گرفتی و مروحه در دست
گرفته خود را بادبان باد زدی و از هر دکانی یکدرم سیم با این وضع ستاندی و چنین رسم مقبول
بودی که اگر بازاریان در آن دادن یکساعت تعلل نمودندی کوسه بغارت دکان
ایشان میکرده از نماز صبح تا پیشین هر چه جمع میشد تعلق بکار پادشاه میداشت و از آنوقت
تا نماز دیگر حق آلعی کوسه و غلامان که حصول میرسیده اما اگر کوسه بعد از نماز دیگر باز
ببازار درآمدی آنقدر که توانستندی زدندی و داوری ننمودی و هیچکس باز خواست
نکردی و چون هر ساله در این روز این واقع میشده این روز بروز رکوب کوسج شهرت یافته
است بهمنجه دویم بهمن ماه باشد فرسیان در این روز سپید با شیر خورند تا حفظ بیفزاید
و در بعضی بلاد مهمانی کنند بخوردنی که در وی جمیع حبوبات باشد شب سده شب دهم
بهمن ماه باشد سده بلغه ایشان آتش بلند شعله را گویند و چنین آورده اند که چون فریدون
بر ضحاک ظفر یافت مردم را عقوبت و سیاست بدرجه که مستوجب آن بودند میکرد از الجمله
ضحاک را طباخی ارماییل نام که در زمان او مردم کشتی و مغز سر ایشان بجه ماران ضحاک چنانکه
مشهور است بیرون کردی او را فریدون گرفت و خواست که ویرا عقوبتی که بدتر از آن نباشد
بکند طباخ گفت ای پادشاه جهان بخش در زمان ضحاک هر روز یکیکس را از دو کس که بمن
میدادی بکشتم آزاد میکردم تو باید که بدین نیکی که کرده ام بمن عمل نمائی و صدق این سخن را
اینک آن مردم بکوه دماوند پناه برده اند فریدون با لشکر سوار شده متوجه کوه شد تا آن مردم را
بشهر باز آورد و چون بمقصد نزدیک رسید شب در آمد راه گم کردند بفرمود تا آتشها بر
افروختند و مردم گریخته چون آتش بدیدند متوجه شدند و خلقی عظیم از آزاد کردگان طباخ
جمع آمدند فریدون در آن شب شادیها کرد و جشنی فرمود و طباخ را اصفهان نام کرد یعنی بزرگ

گیران و دیگر

کبران و دیکر هر سال فرسیان در این شب آتشی می افروختند و حالا در بعضی بلاد این قاعده مرعی

دارند لیکن در دهم بهمن ماه جلالی دیکر در این باب آنست که هوشنک که او را نبیره چهارم

آدم صفی دانند در کوه اصطخر فارسی ماری را بدید و چون او هرکز مار ندیده بود متعجب شده

کفت جمیع جانوران تابع ما اند همانا که این جانور دشمن ماست که سر از خط اطاعت ما بر داشته

است سنکی بر کرفته قصد انداختن کرد او کریزان شد در زیر خس پنهان شده و چون سنک

بجانب او انداخت و در حال خطا شده بر سنکی دیکر آمد و از ملاقات حجرین آتشی جسته

در آن خس افتاد و مار بسوخت و چون آتش علم از هوشنک بود و هرکز آتش ندیده بود از

هوش برفت و بعد از آن کفت همانا نور خداست که دشمن ما را هلاک کرد پس از آن قبسی

بر داشته بر سر کوه اصطخر بر افروخت و از آن عصر باز پرستش عنصر نار در میان فرسیان شیوع

یافت و آنشب جشنی فرمود آنشب را سده نام نهاد و شعر ملک الکلام فردوسی طوسی

بر اینمعال شاهد است بیت شب آمد بر افروخت آتش بکوه ؛ همان شاه در کرد شاه انکروه

یکی جشن کرد آنشب و باده خورد ؛ سده نام آن جشن فرخنده کرد ؛ ز هوشنک ماند این

سده یادکار ؛ بسی باد چون او دکر شهریار ؛ و صاحب حل التقویم کوید که این شب را

بجهة آن سده کویند که پنجاه شب و پنجاه روز به نوروز مانده باشد باد بره بیست و دوم

بهمن ماه باشد کویند در هفت سال در ایران باد نیامد و در این روز شبانی پیش

کسری آمد و کفت که دوش آنمقدار باد آمد که موی بر پشت کوسفندان بجنبید پس

در آنروز نشاط و شادی و خرمی کردند و آنروز بباد بره شهرت بکرفت کاهنبار چنانکه

در کتب کاوی مذکور است که خدای تعالی عالم بشش روز آفرید مجوس در کتاب زند

که منسوب بزردشت حکیم است نقل کنند که خدای تعالی عالم را بشش کاه آفرید

اوّل گاه یازدهم دي بود اوّل گاه دوم یازدهم اسفندارمذ و اوّل گاه سیم بیست وششم
اردي بهشت ماه بود اوّل گاه چهارم بیست وششم خرداد ماه و اوّل گاه پنجم شانزدهم
شهریور ماه و اوّل گاه ششم سي ویکم ابانماه که اوّل خمسهٔ مسترقه باشد وهر گاهي پنجروز
واز دشت درکتاب خودچنین گفته است که درگهنبار اوّل خدا تعالی اسمانها را افرید ودر
دوم اب را ودرسیم زمین را ودرچهارم نبات را ودرپنجم بهایم را ودرششم انسان را
وبعضي از اهل فرس تعظیم این روزها کنند وخانها را آراسته کنند وبلهو وطرب
اشتغال نمایند ومبادي این ایّام برتقدیریست که خمسهٔ مسترقه درآخر ابانماه باشد و
وتعیین گهنبار براین وجه اززیج ایلخاني منقولست وکوشیار جیلي درزیج جامع آورده
که اوّل گاه اوّل ۴م اردي بهشت ماه است واوّل گاه دوم ۴۲ تیرماه واوّل گاه
سیم ۴ شهریور ماه واوّل گاه چهارم ۵ مهرماه واوّل گاه پنجم ۱۱ دیماه واوّل گاه
ششم اوّل خمسهٔ مسترقه است که دراخر اسفندارمذ ماه بود اوّل فروردگان روزي بود
که ده روز باوّل فروردین ماه مانده باشد چنانکه عقیدهٔ مسلمانان براین وجهست که
روز جمعه زیارت مقابر اموات خود نمودن بهتراست وهمچنین اعتقاد فارسیان چنان
بود که دراین ده روز زیارت دخمها کردن بهتراست وگویند روان مردگان خبر یابد
وموبدان وبرهمنان دراین ایّام بجهة ارواح مردگان زند خوانند نوشتن رقعه کژدم پنجم
اسفندارمذ ماه باشد درکتاب عجایب المخلوقات مذکوراست که درانروز از وقت طلوع
تا طلوع افتاب فرسیان سه رقعه نویسند از براي دفع مضرّت هوام وانرا برسر دیوار
خانه چسبانند وچهارم که صدر خانه بود خالي گذارند وبعضي گفته اند که نوشتن
رقعه کژدم رسم فارسیان نیست بلکه خبریست محدث که عوام بکار میدارند وانهم
اینوهست

[illegible]

در این زمان ۹۰ دقیقه مسترقه
در اواخر اسفندارمذ ماه
افزوده میشود الله ... فیفعات
گاه بار رفته میشود
مه

اینوجهت سحج قرنه قرنه بجری لمحافوطا و بعضی گویند فریدون در اینروز طلسمات فرمودی
و سموم حیوانات را ببستی و مؤید این که رقعه نوشتن از پیش افریدون است آنکه فارسیان در این
رقعه می‌نویسند که بنام ایزد و بنام نیو افریدون و عرب در این رقعه بنویسد که سلام علی نوح
فی العالمین و جمعی مردم افریدون را نوح خوانند و بعضی اهل فرس اینروز را مردگیران گویند
بسبب آنکه زنان در این روز بر شوهران تسلط می‌نمودند و مطالبها میکردند ذکر ایام مشهوره
که مبنی بر معرفت آفتاب نوروز سلطانی روزی بود که در نصف آنروز آفتاب بدرجهٔ اول
حمل رسد بشرط آنکه در نصف نهار مقدم در آخر حوت بود نوروز خوارزمشاهی اول اینروز
بود که آفتاب در درجهٔ شرف باشد غایت قوت فصل ربیع پانزدهم ثور بود ابتدای ایام
ابتدای گرما بیستم ثور بود امتزاج الفصلین پانزدهم جوزا باشد و همچنین پانزدهم سنبله بیستم جوزا بود
و قوس و حوت اول چلهٔ تابستان اول سرطان بود غایت قوت گرما پانزدهم اسد
باشد اول فصل خزان اول میزان بود اول چلهٔ زمستان اول جدی بود شب یلدا
آن نیز اول جدی بود غایت قوت سرما پانزدهم دلو بود نوشتن رقعهٔ کژدم بر عجم اهل
هند پنجم حوت بود و هندوان در این روز رقعهٔ کژدم نویسند و گویند درجهٔ پنجم حوت
صورت حشرات دارد و اهل عراق اول رسیدن هر یک از ثمرات نیز داخل ایام دانسته
و در تقاویم نویسند و دیگر از جملهٔ اموریکه در تقویم بیاورند مو امره خسوف و کسوفست
چون حادثهٔ خسوف و کسوف دو امر غریب اند و همه کس را تحقیق آن رغبت می‌افتد واجب
نمود تحقیق هر یک بر سبیل اختصار توضیح اما خسوف چون قمر فی نفسه جرمیست مکدر
و مظلم و چنانکه قبل از این در باب دهم مذکور کثیف و صیقلی است و کاسب از آفتاب
هرآینه بسبب شعاع آفتاب که بر او روشنی نماید و چون کرهٔ ارض نیز کثیف است لامحاله

اورا ظلی در خلاف جهة آفتاب برافراشته شود و چون جرم آفتاب از جرم ارض اعظمست
چنانکه در ابعاد اجرام مبین شده لاجرم ظل ارض مخروطی الشکل باشد و برصد و حساب
معلوم کرده اند که راس این ظل تا فلک زهره رسیده است پس در فلک قمر آورد
هنوز وسیع تمام باشد دایما این ظل در مقابل آفتاب متحرک باشد چنانکه اگر آفتاب
فوق الارض بود مخروط ظل تحت الارض باشد و اگر آفتاب تحت الارض بود مخروط ظل فوق
الارض باشد و چون مرکز آفتاب دایما ملازم سطح منطقة البروج باشد چنانکه فطرت سلیمه
بر آن شاهد است و از اینکه گفتیم لازم آید که هرگاه ماه در وقت استقبال عدیم العرض یا قلیل
العرض بود یعنی در راس العقدتین یا حوالی آن باشد در میان مخروط ظل افتد چه اینجا آفتاب
و ماه و زمین هر سه در مقابل یکدیگر باشند تحقیقا یا تقریبا پس بسبب حیلوله ارض میان
آفتاب و ماه نور آفتاب از ماه منقطع شود و برنگ اصلی خود بماند و اینحال را خسوف گویند
مأخوذ از خسف المکان یعنی فرو رفتن مکان بارض چه در اینحال ماه بمیان ظل زمین
فرو رود پس اگر تمام ماه در ظل در آید انرا خسوف کلی گویند و اگر بعضی در آید بحسب
قلت و کثرت ارض انرا خسوف جزوی گویند و صورتش اینست



اما کسوف

اما کسوف چون نیرین در احد العقدتین یا بحوالی مجتمع شوند بنوعیکه چون خطی از بصر خارج شود
و بجرم شمس واصل گردد و بجرم قمر نیز گذشته باشد در اینحال لا محاله قمر میانه ابصار و شمس
حایل گردد و بواسطهٔ کثافت قطع نور شمس از ابصار کند بعضا او کلا و چون قطعهٔ ظلمانی
ماه در اینحال بجانب ارض بود و برنگ اصلی خود نماید پس چنان مظنون گردد که آفتاب
سیاه شده است و اینحال را کسوف گویند که در لغت بمعنی قطع نور باشد و منکسف بحسب
اختلاف بقاع مختلف شود و شاید که در بعضی بلاد مرئی شود و در بعضی بخلاف مقدار
منخسف که در جمیع بقاع یکسان نماید چه اینحالت نفس ماه را عارض شود و صورت کسوف
اینست



عادت قوم باینجاری شده است که در اخر تقویم مواقع خسوف و کسوفها آورند از
جهة آنکه ایراد آن در اول تقویم تفألا و تیمنا نیک نباشد چه در اغلب احوال این دو
حادثه را اثرات مذمومه نویسند و ساعات گذشته از اول روز یا اول شب در ابتداء
و وسط و ابتداء مکث و ابتداء تمام انجلاء و همچنین ساعات گذشته از ابتداء خسوف

و کسوف تا انتها و انجلا و مقدار منکسف و منخسف تعیین کنند تفصیل این کلام مجمل او چه اکمل
انست که احوال کسوف و خسوف جزوی یا کلی بی مکث سه است بدو و وسط و تمام انجلا
و احوال کسوف و خسوف کلی با مکث پنج است بدو و ابتدای مکث وسط ابتدای انجلا و تمام
انجلا و چون اخبار بوقوع خسوفی یا کسوفی کنند ساعات گذشته از اول روز یا اول شبی
که در ان خسوف و کسوف واقع شود تا زمان هریک از احوال ثلثه یا خمسه تعیین نمایند و همچنین
مقدار منکسف و منخسف چنانکه اگر کلی باشد قید تمام جرم نمایند و اگر جزوی باشد مقدار
انرا باین انگشت و اصبع و طسوج و شعیر مذکور سازند چه اهل حساب تمامی جرم هریک از نیرین
را شش دانگ فرض کنند و هر دانگی دو اصبع و هر اصبعی دو طسوج و هر طسوجی چهار
شعیر و مقدار منخسف و منکسف ازین مفروضات تعیین کنند و گاه باشد که در بعضی تقاویم
لون ماه در زمان وسط خسوف تعیین نمایند چنانکه اگر عرض قمر در ان زمان کمتر از ده دقیقه
باشد گویند لون ماه بغایت سیاه بود و اگر میانه ده دقیقه تا بیست دقیقه باشد گویند
سیاه مایل بسبزی بود و اگر میانه بیست و سی باشد گویند سیاه مایل بسرخی بود و اگر میانه
سی و چهل باشد لون سیاه مایل بزردی بود و اگر میانه چهل و پنجاه بود گویند اغبر
بود و اگر میانه پنجاه و شصت باشد گویند اشهب بود و در اکثر تقاویم طالع و عاشر زمان
وسط خسوف و کسوف را با جزا بیاورند و ابونصر قمی که یکی از علمای احکام است
طالع و عاشر مدور ابجای وسط اختیار کرده است و در بعضی تقاویم‌ها مدبر طالع
و مدبر جزو را که مراد کوکب مستولی باشد بیاورند و موضع ایراد نمایند چه مدار احکام
خسوف و کسوف بر انست و معنی مستولی بعد ازین در باب هفدهم معلوم گردد
انشاء الله تعالی و احکام خسوف و کسوف را در ذیل این تعیینات که مذکور شد بیاورند و موا

خسوف

خوف وکسوف راکه جمیع احوالات آن تحت الارض باشد در تقویم ننویسند چه جمهور اهل احکام
بر آنند که انرا اثری نیست واحکام طالع تحویل سال از احوال اصناف الناس وچگونگی
حصول ارتفاع وباقی احوال از قحط وخصب وامن واشوب وصحت ومرض وکیفیت
احوال ولایت علی سبیل الاجمال ودر ورق مقدم بر اوراق دوازده خانه نویسند واگر
قران علویین در سالی بوقوع آید واحکام انرا علحده در ذیل احکام طالع تحویل سال
ایراد کنند وهمچنین احکام اجتماع واستقبال واتصالات کلی در هر ماهی بر سر ورق
انماه مخلوط بیکدیگر نویسند ودر بعضی تقاویم تا مه احکام اتصالات کلی را در سر صفحه یمینی
واحکام اجتماع واستقبال را در سر صفحه یسری نویسند ودر بعضی دیگر تاریخ ولادت ورحلت
انبیا وائمه واولیا وعلما وسلاطین ماضیه نویسند وهمچنین تاریخ جلوس ایشان وحروب ایشان
بایکدیگر بعد از احکام طالع تحویل نویسند وبعضی از منجمان منوبات کواکب سبعه سیاره
وحظوظ ایشان در بروج اثنی عشری واحکام اختلاجات اعضا واحکام قوس وقزح واز
باب ساعات وانچه بدین ماند مثل احکام غالب ومغلوب ومعرفت رجال الغیب ومنیر
المحبه واحکام زلازل واعوود ذوذوابه ومعرفه سکر بلد ونور واحکام زجر الفال
واد وقوع وشرایط ادویه الاهله واحکام چگونگی وقوع اهله در بروج در اوراق
مقدم بر اوراق دوازده خانه ومؤخر از اوراق احکام طالع تحویل بیارند ومعرفه
انچه محتاج به بیان نیست وانچه محتاج باشد ودر سر همان صفحه شرح آن داده شده باشد ودر اکثری
از تقاویم اختیارات ایام قمری ومنازل قمر ونظرات او با سایر کواکب سیاره و
حالات او وهمچنین بودن قمر در بروج اثنی عشریه در اوراق مقدم بر اوراق
دوازده خانه ومؤخر از اوراق مذکوره بنویسند اینست معرفت انچه متعدد است

در این زمان از تقاویم تامه وانیفا مشهور در ترتیب متداول اینست که مذکور شده و
در بعضی تقاویم نامه تسییر درجه طالع تحویل سال و همچنین تسییر درجه مریخ در وقت تحویل و رسیدن
تسییر هریک بدلایل اصلی و تقاویم سبعه منحوسه وابعاد کواکب از مرکز عالم و تاریخ یهود
وغیر ذلک مثل مراکز بحران و سهم الحوادث و رباطات و طبایع منازل قمر و ارباب حدود
و وجوه موضع هریک از کواکب سیاره از امور یکه بان احتیاج کلی نیست ایراد کنند
و تعرض بانها موجب تطویلست لیکن مارا توضیح و تنقیح در شرح لازم است از اطناب
و تطویل چاره نیست اما تسییر از جمله اعمال احکامیانست و ان تصور کردن حرکت
نقطه ایست از منطقة البروج بر صورت طالع بر توالی بر حرکة الحقیقة با حرکت متحرک
نباشد و اهل احکام گویند که انعبارتست از رسیدن اثر دلیل اول بدلیل ثانی
تا از امتزاج دلیلین استدلال بیکی از حوادث مستقبله حاصل شود و نزد ایشان
تسییرات بتنوعست از الجمله تسییر تحویلست که درجه طالع تحویل یا موضع کوکبی را که در صورت
طالع باشد هر سال نود و پنج و نه دقیقه و شش ثانیه بقدر حرکت وسط شمس حرکت دهند
و بهر دلیل از دلایل اصلی که رسد حکم بر شیی از حوادث نمایند و مراد از دلایل اصلی
مراکز بیوت اثنی عشری و مواضع جرم و شعاعات هریک از کواکب سیاره و مواضع هریک
از عقدتین قمر و سهام مستعمله است در صورت طالع و تسییر درجه مریخ را در تقویم خاصی
بواسطه استدلال بر امن و اشوب عمل کنند چنانکه در هر وقت که تسییر مریخ بجرم
زحل یا بشعاع تربیع و مقابله او که در صورت طالع باشد رسد یا بوتدی از اوتاد
طالع حکم کنند بر انکه وقت فتنه ردی نماید خاصه که در صورت طالع یا قریب
بانمقابله یا تربیع نحسین واقع شده باشد و اگر بجرم مشتری یا بشعاع تثلیث و تسدیس

[illegible]

اورسد حکم تخفیف فساد واشوب کنند و در تقویم بعد از جدول سمت قبله جدولی بیاورند

و در انجا تسییر درجهٔ طالع بازای هر روز ثبت کنند به رقم اوّل برج دوّم درجه سیم دقیقه و

جدولی دیگر بیاورند و در انجا هر یک از دلایل اصلی را بازای هر روز یکه تسییر باندلیل

رسیده باشد ثبت کنند و انرا مرودات خوانند وگاه باشد که جدولی دیگر بیاورند بعد از

این و صاحب موضع تسییر را در انجدول ثبت کنند چه انرا نیز در احکام مدخلست و بعد از این

سه جدول دیگر بجهة تسییر درجهٔ مریخ و دلایل او به ترتیب مذکور بیاورند اما سبعه منحوسه

هفت کوکب نحسند که اهل احکام ایشانرا توهم کرده اند متحرک بحرکت معکوس بطریق کید چه کید

از انجمله است و بعضی گویند که این کواکب در تحت فلک قمر در کرهٔ نسیم میباشند و ایشان خلفا

و نواب کواکب سبعه اند و لهذا ایشانرا ثوانی نجوم خوانند و بطلیموس هم در کتاب ثمرة الفلک

باین معنی اشاره فرموده و ابن فرخان طبری در مدخل خود تصریح نموده اسامی هر یک از این کواکب

با تقویم ایشان که در بیست و پنجم مرداد ماه سنه نهصد و شصت و شش یزدجردی مستخرج شده است

ا کید ب عضیظ ج عدیم د سرموش ه کلاب و دوزاویه ز لحیانی و در تقویم این

[illegible]

اسامی را با تقاویم ایشان در اوّل هر ماهی از ماههای جلالی در صفحهٔ یسری و در هر موضع که در

لایق دانند نویسند و در بعضی تقاویم وقت مقارنه قمر را با این کواکب استخراج کرده

بطریق حالات در میان نظرات نویسند و در اختیارات انرا از جمله محذورات دانند

چنانکه جمهور را از این کید را علامت هر یک برابرش جهت ی مع کید لط مع عضیظ

کم مع عدیم شه مع سرموش ب مع کلاب جم مع دوزاویه سه مع لحیانی اما ابعاد

کواکب از مرکز عالم چون هر یک از سیارات را افلاک متعدد است چنانکه سبق ذکر

یافت مرکز همه نه مرکز عالم لاجرم ابعاد اینکواکب از مرکز عالم مختلف شود و سلطان المغفور

[illegible]

کید بضم کاف ... مفتوح ... [illegible]
در صحیح ... درحل اعراب را
یعنی معجمه ... گویند عدیم
از عدیم ... عین ... دال ... مهمله است
به ... ظاهر است عضیظ یعنی
معجمه و طا مهمله و یای تحتانیه
بر وزن ... گویند
... گویند ... تغییر
... نیز گویند ... است
از ... منه

در زیج جدید متعرض طریق استخراج بعد براین از مرکز عالم شده است و پس ظاهر انعرض ابعاد
کواکب دیگر مشهور نیست و در تقویم ابعاد شمس از مرکز عالم بازای هر روزی در جدولی بعد از
جدول میل او ایراد نماینه و ابعاد قمر را در جدولی بعد از جدول عرض او بدو رقم یکی درجه
دویم دقیقه و مخفی نماند که این درجات در شمس باجزائی است که نصف قطر خارج مرکز او
بان اجزا شصت کیرند و در قمر باجزائی است که نصف قطر مایل او شصت باشد و ناظر تقویم را
اکر معرفتی بحساب نجم بوده باشد چون بعد شمس را در ع م له ثانیه و همچنین بعد قمر را
له ثانیه ضرب کنند بعد هر یک حاصل آید باجزای که نصف قطر ارض واحدی باشد
از آن اجزا و چون هر یک از اینها و حاصل الضرب را در مرفوع بکیرد ارو دویست و هفتاد
دو فرسخ و نیم که عدد فراسخ نصف قطر ارض است و اما منی کا نه لم ضرب کنند و
حاصل مرفوعات را از جنس فرسخ سازند بعد هر یک از نیرین از مرکز عالم بفراسخ معلوم
کردد اما تاریخ یهود اسامی ماههای ایشان بترتیب اینست • تشری • مرحشوان کسلیو
• طیبت • شفاط • ادر • نیسن • آیر • سیون • تمز • ادب • ایلل و سالهای این تاریخ
یا متحمل بود بر دوازده ماه قمری که آنرا البسیط خوانند یا بر سیزده ماه که آنرا عبور
خوانند و در عبور آذر ماه مکرر میشود و آذر ماه اول زاید باشد و آذر ماه دویم اصلی
و سر این اصطلاح آنست که اول تشری که مبداء سال ایشانست مشروط است بانکه
در ما بین بیست و هفتم آب و بیست و هشتم ایلول ماه ادی باشد یعنی در حوالی تحویل
میزان بود مقدم بر آن یا مؤخر از آن و سبب شرط مذکور آنست که چون حضرت
کلیم ع در روز پنجشنبه پانزدهم شهر نیسن از بحر نیل بسلامت کذشته فرعون و جنود
او هلاک شدند آنحضرت بان روز استبشار نموده فرموده که این روز را عید خود دانند

ودر سنین

و در سنین متتالیه تغیر موسم انجا بهم دارند و چون سال رومی که شمسی است زیاده است
از دوازده ماه قمری بده روز و کسری هر اینه دو سال یا سه سال بسیط مذکور زیاده
آید بالضروره آن ماه را کبس کرده ملحق بشهور اثنی عشری سازند و آن سال را که هر اینه
عبور باشد سیزده ماه گیرند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه اول تشری در حوالی
تحویل میزان باشد و شرط ایشان منقضی نشود و این کبس بعینه مثل کبس خطائیان است
و تفاوت نیست الابد و جز اول شهر زاید خطائیان متخلل در ما بین دو ماه معین نباشد
و شهر زاید اینطایفه همیشه در ماه پنجم و ششم باشد دوم آنکه اول ماه خطائیان از اجتماع
ماه حقیقی گیرند و قرار اینطایفه از رؤیت هلال اما زمانان معظم یهود ثبت نند اول
ماه از اجتماع وسطی گیرند و سالها بمذهب زمانان سه نوع باشد زاید و آن در بسیط ۳۵۵
روز باشد و در عبور ۳۸۵ روز و معتدل آن در بسیط ۳۵۴ روز باشد و در عبور
۳۸۴ و ناقص اند ر بسیط ۳۵۳ روز باشد و در عبور ۳۸۳ و سر اینعمل آنست
که باعتقاد ایشان نشاید که اول سالها روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه بود که بآفتاب و
سفلیین منسوبند و چون چنین بود اگر مبداء سالی از سالها یکی از ایام ثلثه افتد
بالضروره روز قبل از مبداء سازند یا روز بعد از آنرا پس اگر روز قبل از آن مبداء
سازند آن سال زاید باشد و اگر روز بعد را مبداء سازند ناقص کما لا یخفی و اگر مبداء
سال غیر از ایام ثلثه افتد هر اینه آن سال معتدل باشد و یک از تشری و شفاط و نیسن
و سیون و اب را همیشه بیست ونه اما در سال معتدل اگر بسیط باشد و اگر باشد
و اگر عبور مرحشوان بیست ونه باشد و در سال زاید هر دو سی باشند و در ناقص
هر دو بیست ونه و وجه اینها بادنی تأمل ظاهر است و مبداء این تاریخ از رحلت ابو البشر

ادم صفي الله گیرند وبزعم ایشان ۳۴۴۸ سال تمام گذشته از رحلت ادم تا مبداء تاریخ اسکندر

بناء علی هذا اول این سال ۱۱۹۸ اسکندریست از مبداء این تاریخ ۵۳۵۵ سال تمام

گذشته باشد ودر تقویم جدولی بعد از جدول ایام تاریخ رومي بجهة ایام این تاریخ بیاورند

وارقامش بمذهب یکي از ایشان وطایفه ثبت کنند وشاید که دو جدول بیاورند بمذهب

هر دو طایفه اما مراکز بحران چون بر بدن شخص یکي از امراض حاده مانند حمیات مستولي

گردد واطبا حاذق در مبداء المرض معلوم کنند که قمر درکدام جزو است از اجزای معدل

النهار وابتداء از آن جزو دایرهٔ معدل النهار بچهار قسم متساوي کنند وچون دوایر

میول بمبادي اقسام اربعه بگذرانند هرآینه اند وایر بچهار نقطه از منطقة البروج

بگذرد ونقاط را مراکز اربعه ومواضع بحارین عظیمه خوانند وهر وقت قمر بیکي از این

مواضع رسد انوقت بحران بزرگ گویند بحران مکاوحت طبیعت باشد با علت پس

اگر در آن اوقات طبیعت بر علت غالب شود حال بیمار بخیر انجامد وعلامت آن اسهال

ما او را یا رعاف یا عرق باشد مرآن مریض را واگر مغلوب شود حال بیمار بشر انجامد

وچون قمر دوره را در بیست وهفت وکسري تمام کند بیست وهشت روز رسد هرآینه

ربع اولرا در روز هفتم تمام کند وربع دوم را در روز چهاردهم وتقدم وتاخر

ساعت بحران در آن روز یا خارج نباشد اما تمام شدن ربع سیم میان بیستم وبیست و

یکم باشد از این سبب بتقدم در بیستم افتد وبتاخر در بیست ویکم ورسیدن او باز بموضع

اصل در بیست وهشتم باشد وبعد از آن بار دیگر روز از سر گرفته شود واین ایام را

ایام بحران قوي خوانند وگویند که مکاوحت طبیعت با علت در این ایام بیشتر باشد

چه قمر عالم کون وفساد است در آن اوقات بنظر عداوت که تربیع ومقابله است بموضع

اصل ناظر

اصل ناظر باشد و چون موضع اصل که در ابتداء مرض قمر در آنجا بوده اقتضاي مرض کرده باشد مواضعي

که مخالف آن موضع بود اقتضاي نقصان و ضعف آن علت کند و قوت طبیعت در حال مقاومت

در آن وقت میل بصلاح بیشتر کند چه خصم را در حال ضعف آسان تر قهر توان کرد و باز هر ربعي

را از ارباع مذکوره بدو قسم کنند و دوایر میول مبادي هر یک بگذرانند چنانکه همه فلک

بهشت قسم شود و مبادي این اقسام را از منطقة البروج زوایاي ثمانیه خوانند و هر روز که قمر

بمبدائي رسد که ما بین مبداء دو ربع متجاوز باشد انذار و روز انذار خوانند یعني انذار کنند

ببحراني که در مبداء ربع مستقبل افتد و آن چهارم و یازدهم و هفدهم و بیست و چهارم باشد چنانکه

انذار کند چهارم بهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم به بیستم تا بیست و یکم و بیست و چهارم

به بیست و هشتم و اهل احکام از حلول کواکب در موضع هر یک از بحارین استدلال بر امید

صحت و خوف و هلاک مریض نمایند چنانکه اگر در موضع بحران سعدي باشد گویند که علت زایل

شود و اگر نحسي باشد یا قمر در آن وقت منحوس باشد گویند علت مستولي گردد مگر وقتي که تاثیر

نحس ضد تاثیر علت باشد که آن مقتضي صحت شود بشرط آنکه آن نحس محمود الاحوال بود اما اهل نجوم را

بحراني دیگر است که از آن تغییر هوا میخواهند از حالي بحالي و دقیقه اجتماع را بجاي مبداء بیماري

گیرند و از آنجا ابتداء کرده بجهة سهولت منطقة البروج را بهشت قسم متساوي کنند و

زوایاي ثمانیه را از مبادي این اقسام اعتبار کنند و مواضعي را که پیش و پس از جزو

اجتماع و نظیر او باشد بدوازده درجه نیز داخل مواضع بحران دانند و اینها را با زوایاي

ثمانیه که مجموع دوازده باشد تاسیسات خوانند پس موضع اول از مواضع بحران نقطه

اجتماع باشد بعد از آن درجه دوازدهم آن پس درجه چهل و پنجم پس نودم پس صد و

سي و پنجم پس صد و شصت و ششم پس صد و هشتادم پس صد و نود و دوم پس دویست

بیت وپنجم پس دو بیت وهفتادم پس سیصد وپانزدهم پس سیصد وچهل وهشتم پس سیصد
شصتم پس جزو اجتماع درمرهٔ ثانیه واهل احکام خصوصا رومیان کویند که چون برج
ناسیس دربرجی رطب واقع شود وقمر شود وقمر در الجزو متصل شود بکوکب رطب
سیما ازخانه عطارد ابر وباران کیرد بحسب زمان ومکان واکر در انحال عطارد متصل بزهره
بزهره باشد تاکید امر مذکور کند ومعرفت خانهاي کواکب درباب شانزدهم معلوم کردد انشا
الله تعالی و در تقویم در فوق هریک از صفحه یمنی ویسری سه جدول درعرض صفحه بیاورند
ومجموع را بدوازده قسم کنند شش قسم در صفحه یمنی وشش قسم در صفحه یسری ودر جدول فوق
اسامي هریک از زوایاي ثمانیه نویسند ودر جدول دوم ناسیسات بارقام هندي ودرجدول
سیم بارقام جملي لیکن درجات را دراینجدول به برج رفع کنند بشرط انکه مبداء آن از اول
حمل باشد واکر چیزي ماند کمتر از سي باشد در بار رقم برج نویسند السهم الحوادث نزد
اصحاب احکام نجوم این سهم را جهة حوادث عالم بدست آورده اند چنانکه تقویم افتاب را از تقویم
قمر نقصان کنند ومابقي را بر تقویم زحل افزایند حاصل موضع سهم الحوادث باشد ولا
محاله دایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد ودر استقبال مقابل او وکویند یک
نحوست اجتماع واستقبال از اینجاست وهمچنین در وقت تربیع نیرین بر تربیع زحل باشد
پس هرکاه این سهم مسعود بود بجرم یا بشعاع سعود ودر بیت سعدي بود دلالت کند که
میانه خلایق اتحاد ومودت بود وحصول مهمات باساني واکر منحوس یا در بیت نحسي
بود حکم برعکس بود واکر در یکي از دو خانه زحل بود دلیلست بر فرو بستگي کارها وشدت
سرما در وقتش ووزیدن بادهاي ناخوش خاصه در دلو واکر در یکي وز دو بیت مشتري
بود کشادکي هوا باشد خاصه در قوس ومیل مردم بصلاح ورونق دار القضاه واکر یکي

از دو خانه

از دو خانهٔ مریخ بود میانه خلایق خصومت افتد و بادهای سخت وزرد و در موسم گرما
گرمی کند و مردم بزرگی جویند و با علما اختلاط بسیار کنند و اگر در یکی از دو خانه
زهره بود مردم بلهو و طرب مایل باشند و غلبهٔ نشاط بود در خلایق و وقوع باران که
در وقت و اگر در یکی از خانهای عطارد بود کثرت گفتگوی بود در میان مردم و تهمت
و بهتان خاصه در جوزا و حساب و کتاب و خصومتهای دیوانی مایل باشند و اگر در
خانهٔ قمر باشد در وقتش باران آید و فتح کارهای عوام الناس بود و ضرر رسد والله اعلم
و در تقویم بجهة سهم الحوادث جدولی در بعضی جدول الاتصالات بیار جدول اجتماع و استقبال
بیاورند و در آنجا بازای هر روزی موضع این سهم در نصف النهار اندر و ثبت کنند به
رقم برج درجه دقیقه فصل رباطات و طبایع منازل قمر از جمله معتقد هند دانست
و از آن بر رطوبت و یبوست هوا استدلال کنند و گویند حدوث ابر و کیفیت شش
رباط قمر است که از عبارت ایشان حصر گویند و در رباط اول شش منزلست ۱ شرطین
۲ طرفه ۳ جبهه ۴ قلب ۵ شوله ۶ مقدم ۰ و در رباط دوم هفت بطین ۱ نثره
۲ زبره ۳ اکلیل ۴ نعایم ۵ اخبیه ۶ موخر ۰ و در رباط سیم پنج ثریا ۱ ذراع
۲ صرفه ۳ زبانا ۴ بلده ۵ و در رباط چهارم شش ۱ دبران ۲ هقعه ۳ عوا ۴
غفر ۵ ذابح ۶ سعود ۰ و در رباط پنجم دو هنعه ۱ بلع ۲ و در رباط ششم هم دو
سماک و رشا گویند این رباطات در منازل بمنزلهٔ مثلثات است در بروج چه هر
رباطی جمله ایست از منازل چنانکه هر مثلثه جمله ایست از بروج لیکن متساوی است و جملات
منازل متساوی نیست و گویند منازل هر رباطی ناظر اند بیکدیگر چنانکه بروج هر مثلثه
و از اینجهة گویند اثر رباط اثر نظر است چنانکه عقیده ایشان باشد که هرگاه قمر در منزلی

بوداز رباطي وكوكبي در منزلي ديگر باشد هم از آن رباط بيكديگر ناظر باشند و از حلول قمر
و ساير كواكب در منزليكه در يك رباط و يكطبع باشند استدلال بر احوال هوا كنند از رطوبت
و يبوست چنانكه گويند كه چون قمر در منزل رطب باشد از رباطي و شمس در منزل ديگر رطب هم از آن رباط
دليل باران باشد در وقتش و اگر در منازل يابسه باشند از يك رباط دليل دليل هوا و منازل رطب را
يازده شمرده اند • ابران • ذراع • جبهه • صرفه • غفر • زبانا • قلب • شوله • ذابح
• مقدم • موخر • و منازل يابسه ده است • بطين • هنعه • طرفه • اكليل • بلده •
رشا • و منازل ميانه را نه • شرطين • ثريا • هقعه • نثره • زبره • عوا • سماك • نعايم
• بلع • و در تقويم بعد از جدول منازل جدولي جهة رباطات ايشان بيا ورند و مراتب
هر يك از يكي تا شش با رقم جمل بازاء هر منزلي كه داخل آن رباط بود ايراد نمايند و جدولي
ديگر بعد از آن جهة طبع هر منزلي از رطوبت و يبوست و ميانه بيا ورند و علامت رطوبت لا باشد و
از يبوست سه و از ميانه سه آثار باب ... و وجوه مواضع كواكب حقيقت اينه و امر بعد از
اين بتفصيل معلوم گردد و علامت حدود و وجوه مواضع هر كوكب متصل بعلامت صاحب آنحدود وجه
در اثناي تقويم آن كواكب ثبت كنند و بر سر جدولي نيز نويسند علامت حد ح باشد و علامت وجه
به باعتبار صورت وجه و وجه را صورت نيز گويند اينست تمامي كلام در معرفت تقويم تا م بعد هذا
مصنف تتمه موردات ابواب اينده كه مقصد اصلي است نموده ميفرمايد كه اكنون بعضي چيزها كه ناظر
تقويم را در اختيارات و غيرها بكار آيد ايراد كرده ميشود و اگر در اجل ناضر و در فرصت
تعجيل بوده باشد اين بي بضاعت نيز بقدر امكان و استعداد در شرح آن سعي و اهتمام
بتقديم رسانند انشاء الله تعالى و مثال مثلثات ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه و
متعلقات صفحه سيري با بعضي از زوايد اينست كه در اوراق اينده ثبت افتاد و بالله
التوفيق والرشاد

جدول في معرفة رؤية هلال و تحويل السنة الشمسية و احكامها

بر ضمیر منیر مخفی نیست که واقفان آثار علوی در سال سیصد و چهارم از هجرت
نه هشت فلکی که اول از جامع دوازده که از برجهای ثابت و برجی که طیفور ضامنند
و بعد کیل ایلان نوشته و روز پنجم از دو ربیع که از برجهای ثابت کوتند و ان خوانک
از نصف ضعف حقیقت یاد آن شده روز و چهار هزار و ششصد و پنج فلک ارتفاعش
از افق شرقی عالم بزعم اینان نه هزار و شصت و چهار روز و از
دو هشت و تاریخ هند اوله شهور در آمدن سنه مذکوره بعدار اشفینک
1005
سنه هجریه موافق بالست بیست و نهم کانون الاول رومیه
القدیم سنه ایرخوید مطابق باشد بیست و چهارم
چون سنه مع در آمد که از ابر کبرد افق دکهای بود خوانند یا
و نرخها گران بود و هوا لبس و سرد بود و زنان فاطمه را افت
و دار و بکو و خیر باشد و انکه کسب کنند با وبا باید و اکر با قول

ایت ئیل	ذا فونی ئیل / ذالحه لهلو اجتماع مقدم	بیچین ئیل / قوی ئیل
سیچقان ئیل	طه له / وحرنانط / ها لانا	یونت ئیل
اوط ئیل / بارس ئیل	طوشقان ئیل	بلان ئیل / لوی ئیل

عرض شمالی		معتدنابد
سوال المکرم		
بعد سوا		بعد معدل
عرض شمالی		لا یرئ
هلال ذی قعده حرام		
بعد سوا		بعد معدل
عرض شمالی		نجابت
هلال ذی الحجه الحرام		
بعد سوا		بعد معدل
عرض شمالی		لا یرئ
هلال محرم الحرام		
بعد سوا		بعد معدل
عرض شمالی		لا یرئ
هلال صفر		
بعد سوا		بعد معدل
عرض جنوبی		لا یرئ

ممقدر على التحويل ومبادي اقسام السنة والشهور القمرية الفنائية

[illegible]	اسماء اوائل سال وشهور قمرية	[illegible]	ايام ما بين مبدء سنين	[illegible]		ايام [illegible] اوائل	[illegible]
١	[illegible]	٦١	١٧	٨٨٤٨	٠	٢	١٨
١	ارام ار	[illegible]	٢٧	٨٧٥٥	٠	٣	٢٩
٠	[illegible]	٦٤	٣٣	١٠٣٢	٥	٨	٤٣
٦	[illegible]	[illegible]	٤٨	٣٢١٢	٤	١١	٢٩
٠	انكدر ار	[illegible]	٥٧	٣٩٥٥	٥	٨	٥٨
د	[illegible]	[illegible]	٣	٥٤٠٢	٣	١	٤
٥	[illegible]	٣٥	١٨	٧٥٨٧	٢	٤	١٩
٩	اوج ار	٥ك	٢٦	٩١٣١	٠	١٢	٢٨
د	[illegible]	٤٥	٣٣	٩٧٧٢	١	٦	٤٣
د	[illegible]	[illegible]	٣٩	١٩٥٧	٥	١٠	٥٠
[illegible]	بشع ار	دكا	٥٦	٨٤٧٤	٠	٥	٥٧
٤	[illegible]	[illegible]	٤	٤١٤١	٥	١٢	٥
ط	[illegible]	[illegible]	١٩	٦٣٢٦	٤	٣	٢٥
[illegible]	النغ ار	[illegible]	٢٦	٥١٨٢	٠	١٠	٢٧
ب	[illegible]	[illegible]	٣٤	٨٥١١	٣	٥	٣٥
ما	[illegible]	[illegible]	٥٠	٦٩٦	٢	٩	٥١
[illegible]	بنغ ار	[illegible]	٥٥	[illegible]	٠	٢	٥٦
س	[illegible]	[illegible]	٥	٢٨٨١	١	١١	٦
٤	[illegible]	[illegible]	٣	٥٠٦٦	٥	٢	٢١
[illegible]	شكنغ ار	[illegible]	٢٥	[illegible]	٠	[illegible]	٢٦
٦	[illegible]	[illegible]	٣٠	٧٢٥٠	٥	٤	٣
ه	[illegible]	[illegible]	٥٠	٩٤٣٥	٢	٧	٥١
[illegible]	طوقع ار	[illegible]	٥٤	٥٥٩٠	٠	١١	٥٦
و	[illegible]	٦٤	٥	١٦٢٠	٣	١٠	١
و	[illegible]	١١	٣١	٣٨٠٥	٢	١	[illegible]
[illegible]	ايع ار	[illegible]	٢٤	٨٥٤	٠	٤	٢٦
٤	[illegible]	٦١	٣٥	٥٩٩٠		٣	٣
ط	[illegible]	١٠	٥١	٨١٧٥	٥	٦	٥٠
[illegible]	ان برج ار	[illegible]	٥٤	[illegible]	٠	٩	٥٦
ك	[illegible]	٦٤	[illegible]	٣٥٩	٥	٩	[illegible]
كا	[illegible]	١١	٢٣	٢٥٤٤	٤	١٣	٣
[illegible]	خفش ار	[illegible]	٢٣	[illegible]	٠	٢	٢٦
كد	[illegible]	٦١	٣٧	٤٧٢٩	٢	٢	٩٣
كه		١٠	٢٢	٦٩١٤	٢	٥	٥٣
كه		٠و	٥٣	٩٠٩٩	٠	٦ ٧	٥٦

بعدار تعقيا
اشبو طبقه دوكيد بيرك لون خزينه
سبي و
صيور خانه بو جيم ابو ستنه ابو بكلابه
زدو بيمه بعير نو و انواد و اشيارت محمود خوانند كذشته
هيت ايام ٨ فنكات [illegible] كذشته
حتى تقوم وكيت تام و ديدكو اعتقاد
عمار عشت ارشجبه نور زدهم جاي الافو
اسكندريه معادقه بيرديهم شهرياه
بعضي جلالي [illegible] ملك بر اهكاما
بيد بيماري دشمنان دراز كذرد و باران مشتوك
بود اكر مولود دراين سال بود ايد خوب سال
وبا هوش و زيرك بود واكر ميانه سال
زايد مفسد و بدكردار باشد ولبيار
دشمن واكر با خوش زايد مير ود
جهان دوست وغيور باشد والله اعلم
بالصواب

٤

جدول سوم لا ملة ومعدل السنة التحويلية للعالم با التواريخ الامم المشهورة

بیمن والعلم والاقبال تحویل سال عالم وقدوم بهار خرم ورسیدن نیر اعظم بحمل[?] شعبان سنه ۱۰۰۰ قمریه هجریه موافق با روز دوازدهم اذر ماه رومی سنه ۱۹۰۸ بر روز اول فروردین ماه جلالی سنه ملکی ۵۲۰ مناسب با روز چهارم پنجاه فنک و ثلثان فنکی الاکری گذشته از کهنج ازجاغ یازدهم که انرا پیچقان خوانند دوازده در ربع که در اختیارات معتبر است روز یازدهم ایکندی آی دو هزار و چهارصد و شش فنک کارقمی اینت ایام ثلث فنکی کار قمی اینت فنکات داقوق خوانند گذشته از افرینش عالم بزعم اهل خطا هشت هزار و هشتصد و شصت

هلال ربیع الاول	
بعد معدل	بعد سواء
عرض جنوبی	بارید
هلال ربیع الاخر	
بعد معدل	بعد سواء
عرض جنوبی	لا یرث
هلال جمادی الاول	
بعد معدل	بعد سواء
عرض جنوبی	لبد بینند
هلال جمادی الاخر	
بعد معدل	بعد سواء
عرض جنوبی	معدد بینند
هلال رجب	
بعد معدل	بعد سواء
عرض جنوبی	لا یرث
هلال شعبان	
بعد معدل	بعد سواء
عرض شمالی	لبد بینند

میزان
النور والقمر
زحل
سنبله
عقرب
العمل
الصبح
قوس
الحور والغمان
جدی
سرطان
عطارد
شمس
حمل
دلو
حوت
ثور
الدرر
جوزا
والبصل

در اینجه طالع سنة العالم و مقدمه استخراج بالطرق المختلفه

نقطه اعتدال ربیعی بعد از انقضای مدت دو ساعت و هفت دقیقه و سی و نه ثانیه در روز شنبه ابتدای دوم از
اسکندریه مرادف [illegible] روز بیست و پنجم مرداد ماه قدیم سنه ۹۶۶ یزدجردیه مطابق
ابتدای آن یتکری سنه ۲۹۵ غازانیه و از جلوس چنگیز خان سنه ۳۶۴ استخراج مدخل سال ترکی خطائیان
بلغت اهل خطا شیفه و بلغت اتراک ایت کویند روز اول از ایام دو سنه که اهل خطا کاسه و ترکی
که اهل خطا خای خوانند و آن [illegible] باشد یعنی سعید و آن در احسن ساعات بعد بود که او را از [illegible] حقیقی
فنکات ۲۴۸ و از مدخل قمری که اتراک [illegible] کویند دوازده روز و یکهزار و صد و شصت و شش فنک
و این اقسام شمسی است از اقسام بیست و چهارگانه سیر و چهارم از دوره خاون که اهل خطا تینی و ترکی
چهار رون و این فصل هفت و یکی تمام و [illegible] دو دوم است استخراج طالع سنه باحقیقه جداول متقدمین
عن الدورات والبلیات بحسابه زیج جدید الغ بیک بدو طریق طریق اول بهت شمس [illegible] بعد معدل [illegible] بعد مستقبل
ساعت بعد معدل [illegible] ساعت بعد مستقبل [illegible] ساعت نصف النهار [illegible] ساعت تحویل [illegible] الکایه
[illegible] مطالع نظیر جزو شمس [illegible] مطالع طالع [illegible] طالع [illegible] طریق دوم اوج وقت [illegible]
مرکز معدل [illegible] تعدیل [illegible] مرکز حادث [illegible] تعدیل [illegible] مرکز حاصل [illegible] فقط
مرکز تعدیل برای این [illegible] مرکز حادث دوم [illegible] تعدیل [illegible] مرکز حاصل دوم [illegible] فقط
اینجا بر مرکز معدل [illegible] مرکز حادث سیم [illegible] تعدیل [illegible] مرکز حاصل سیم [illegible] و چون
والله اعلم
این بعینه مرکز معدل است مرکز حادث سیم مرکز تعدیل شد مرکز نصف النهار مقدم معدل بتعدیل الایام

[illegible]

ذائجۀ طالع استقبال	الخامس		
بقيّة الزوايا الثمانية	الخامس		
	١٨٥	١٩٢	
ذائجۀ طالع استقبال	ه لط	و ب	

Horoscope diagram (square chart): ح مح ✓ / ح ع / ح مح ; ا مح ه ع ; ١٦ ـ ; د کط له ; ا کط له ; ١٦ د ; ه ا نو ; و مح ح ع ; د نو ح ; ه ا مح نو

استقبال شب جمعه نوزدهم رمضان ٥ ـ الحر وسط قمر مقدار
انصراف به تدبیس رخدو لا لیت سه والسداعلم برنکم صدوقیتی وشکی هوا
هیب بر در و وقوع تکرت در بعضی مواضع متعدده وکوه پایها والله اعلم
بالصواب

ساعات	الاتصالات	اتصالات القمر		زحل	مشتري	مريخ	زهره	عطارد		المنازل				
د		و لا ل	لا نا ل	٤ ٦٤ نا ل		٤ ط و د	٤ مام د	٤ لط لا ل	ط ا ب و ل	ذراع			ـ ع د	ا مح د .
ه				٥ ٦ د	٦ ٤ د	ا مار				نثره				
و		٤٠ د	٤ الو ل					ا و ل		طرف				
ز										جبهه				
ح					٤ ا ط ل				ط ا ح د	زبره			ـ ع ل	ط مح ل .
ط		ا و ل	٦٦ د				٦ ـ د		ـ د لا ه	صرفه				
ی										عوا				
یا		و ط ل		٥ و ح ل						سماک			ـ ع د	ا ل د .
یب					ـ ٦ ـ د	ا ا ل			ـ ا و ل	غفر				
										زبانا				
یج		١١ د	ا و لا ل					٤ ٤ ا ح ل	٤ لا ٤ ا ل	اکلیل			ـ ع د	ط ٤ ل .
ید									ط لا و د	قلب				
یه		١٠ د		٤ ط د	١ مح ل	ا مح ل				شوله				
یو							٤ ام ل	٦ نا ل	٦ ٠ ل	نعائم			ـ ع د	ا ٣ د .
یز				٤ ا ا د						ذابح				
یح		٥ ٠٩	د لط د	د مح د	و ٤ ا ط ل	و مح ٤	٩ و ا ل	٩ و ل		سعود				
یط		٤ ا و								اخبیه			ـ ع ل	٤ نه ل .
ک			٤ ط ٤ و د	٤ ٥ ٤ ل			٥ ٥ د	٣ ٦ د	ـ ا ط	مقدم				
کا		ا د و د								مؤخر				
کب										رشا				
کج		ا ا و ل		١٢ د	٥ الد ل				ط ا د	شرطین			ـ ع د	ا ح د .
کد										بطین				
که										ثریا			ـ ٦ د	ط ٤ د .
کو		ا ک د				٥ ط ٥ د و د				دبران				
کز				٦ ا ط د						هقعه				
کح		٦ ٣ د	[illegible]	٥ ح لا ل	و ٥ و ل					هنعه			ـ ٦ ل	ا ٦٠ ل .
کط		٦٠٠ د			٤ ٤ و د					ذراع				
ل										نثره				

۱	الثامن	السابع	السادس
٠ ٣ ٤ ٨	٣ ١٥	٢ ٤٠	٢ ٣ ٥

تا فو راجه طالع اجتماع

اجتماع روز جمعه بيت و نهم رمضان ... الحرم ٦٧ نط قمر بعد از
انصراف به تدليس مريخ دلالت ايدر والله اعلم بو نقصان زراعت ارمرور عاكر
علت برخى وقوع تكرك ومصالح سلاطين وفوت صحى لشكريان
و نتر كان وراه زنان والله اعلم بالصواب

باب نوزدهم در معرفت احوال بروج و ارباب مثلثات و احوال کواکب و ارباب ساعات

چون از اوصاف اوراقیکه اصول و فروع تقویم در آن اوراق مسطور میشود فارغ گشت
شروع نمود در احوال بروج و کواکب از خواص و کیفیات و متعلقات هر یک که محتاج الیه ناظر
تقویم است پس ابتدا باحوال بروج محل کواکب اند نمود میفرماید که حمل و ثور و جوزا بروج
بهاری اند زیرا که مدت مکث افتاب در این سه برج فصل بهار بود در معظم معموره و سرطان
و اسد و سنبله بروج صیفی اند چرا که مدت مکث افتاب در این سه برج فصل تابستان بود
در اکثر ربع مسکون و این هر شش برج که مذکور شد بروج شمالی اند چه در شمال معدل
النهار واقعند و میزان و عقرب و قوس بروج خریفی بجهة انکه مدت مکث افتاب
در این سه برج فصل خزان بود در اکثر معموره و جدی و دلو و حوت بروج شتوی اند به
سبب انکه مدت مکث افتاب در این سه برج فصل زمستان بود در اکثر ربع معموره
و این هر شش بروج جنوبی اند چه در جنوب معدل النهار واقعند و در این مصنف که اسم
بعضی از فصول بفارسی و بعضی بعربی مذکور نموده او فی مسامحه ایست و از این بروج
دوازده گانه شش برج را که صیفی اند و خریفی مستقیم الطلوع گویند و آن شش دیگر
که شتوی و ربیعی اند معوج الطلوع و بروج اوایل فصول که عبارت از حمل و سرطان
و میزان و جدی باشد منقلبه اند از انجهة که چون افتاب باین بروج تحویل کند از
طبیعت هوای فصل سابق بیک کیفیة قلب شود بیک کیفیت دیگر از طبیعت هوای
فصل لاحق و بروج اواسط فصول که مراد ثور و اسد و عقرب و دلو است ثابته اند
از این سبب که چون افتاب در این بروج باشد هوای فصل بر طبیعت خود ثابت
بود و بروج اواخر فصول که مقصود جوزا و سنبله و قوس و حوت است ذوات جسدین

قید معظم و اکثر در بیشتر از فصول [illegible] معموره [illegible] و در ان موضع [illegible] فصل بهار [illegible] و ان از وقت [illegible] عقرب [illegible] و میزان [illegible] و ان از وقت که [illegible] اول سرطان [illegible] و عقرب [illegible] از وقت که [illegible] و جدی [illegible] از وقت که [illegible] عقرب [illegible] اول میزان [illegible]

اند زیراکه ما دام که آفتاب در نصف اوّل این بروج بوده هو بر طبیعت همان فصل
گذرد و چون بنصف آخر انتقال نماید طبیعت هوای فصل متأخر بهوای انفصل مخلوط
وممزوج گردد ولهذا آن اوقات را امتزاج الفصلین خوانند و باید دانست که از
بروج اثنی عشریه هر سه برج را که میانه اوّل هر یک از آن سه برج و اول دیگر ثلثی از فلک
ماهی باشد مثلثه گویند چه هر یک بر زاویه مثلثی متساوی الاضلاع واقعند که مرسوم باشد
از خطوط موهومه که از اول هر یک از این بروج ثلثه باوّل اندیگری واصل شده باشد پس
تمامی بروج منقسم شود بچهار مثلثه واهل احکام گویند که هر مثلثه بر طبیعتی بود از طبایع اربعه
و چون از این چهار طبیعت کیفیت که حرارت و برودت اند هر یکرا فعلیه گویند هرگز باهم نیامیزند
زیراکه متضادان اند پس بترتیب برجی را حاد گرفتند و برجی را بارد تا اقوی وابتدا الحرارت
بجهت علو مرتبه اوست نسبت به برودت و دو کیفیت دیگر را که یبوست و رطوبت اند
هر یک را انفعالیه گویند نیز ممتنع بود اجتماع ایشان با یکدیگر لیکن اجتماع هر یک با دو
که قوّت فاعله دارند ممکنست لاجرم از جهة از جهة امتزاج هر یک از دو کیفیت منفعلی
با دو کیفیت فاعلی دو برج یابس گرفته اند و دو برج رطب وابتدا بیبوست نیز بجهت
علو مرتبه اوست نسبت برطوبت و گویند هر مثلثه را از این مثلثات دو رب یعنی
دو کوکب از کواکب سیاره که ایشانرا بان مثلثه نسبتی بوده باشد از این حیثیت که
بیت اشرف ایشان در آن مثلثه بود و در طوالع نهاری از آن دو کوکب هر کدامرا که حظ
در المثلثه بیشتر بود مقدم دارید لیکن در طوالع لیلی آن کوکبی را که تالی او بوده
باشد مقدم دارند و ثالثی شریک آن دو کوکب کنند خواه در روز و خواه در شب بمناسبتی
فی الجمله که میان آن دو کوکب بوده باشد پس از این که گفتیم ظاهر گردد معنی آن مقولات که مثل

در کتاب کفایة التعلیم مذکور است که از انجمه منقلبه گویند که مثلث اتصاد در این نقاط اربعه منقلب شود از عدم بوجود وارد آید بنا فقو منه

وجمله

واسد و قوس گرم و خشک اند این سه برج را مثلثه ناري گویند چراکه بر طبیعت نارند از عناصر
و از اخلاط بر طبیعت صفرا اند و ارباب این مثلثه در طوالع نهاریه شمس و مشتري و زحل اند زیراکه
شمس را در این مثلثه بهبیت شرف بمشتري تقدم شمس بجهة زیادتي حظ او است در این مثلثه
بر مشتري و زحل شریکست با این هردو بنا بر مناسبت تذکر و در طوالع لیلیه مشتري مقدم باشد
بر شمس بسبب آنکه قوت مشتري در شب از شمس بیشتر بود و زحل چون شریکست بشب و
روز موخر باشد و از هردو و ثور و سنبله و جدي سرد و خشک اند و این سه برج را مثلثه
ارضي گویند چراکه بر طبیعت ارض اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت سودا اند و ارباب
این مثلثه در طالعهاي روز زهره و قمر و مریخ اند تقدم زهره بر قمر بواسطه آنکه خداوند
بیت است در این مثلثه و قمر خداوند شرف و حظ بیت اقویست از حظ شرف چنانکه در باب
هفتم معلوم گردد و شرکت مریخ با اینها و باین جهت است که صاحب شرف در این مثلثه
و در طالعهاي شب قمر مقدم باشد از زهره چه تاثیر او اظهر است و همچنین سبب تاخر مریخ
از قمر شده است و الا در حظ برابر اند میزان و دلو و جوزا گرم و تر اند این سه برج را مثلثه
هوائي گویند چراکه بر طبیعت هوا اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت خون و ارباب این
مثلثه در طالعهاي روز زحل و عطارد و مشتري اند اما زحل بسبب آنکه هم صاحب
بیت است در این مثلثه و هم صاحب شرف اما عطارد بسبب آنکه صاحب بیت است و
شرکت مشتري با این هردو از جهة تذکیر است چه عطارد را که ممتزجست بسبب مشارکت
زحل در این امر نیز مذکرا اعتبار کنند و در طالعهاي شب عطارد مقدم باشد بر زحل
چه عطارد در طالعهاي روز ثاني زحلست و نیز گاه باشد عطارد در شب قوي تر از روز
بود بسبب امتزاج طبیعت بخلاف زحل که دایما در روز قوت وي زیاده باشد از شب

وسرطان وعقرب وحوت سرد وتر اند این سه برج را مثلثه مائي گويند چراکه بطبيعت ما اند از عناصر واز اخلاط بطبيعت بلغم وارباب اين مثلثه در طالعهاي روز زهره و مريخ وقمر اند مخفي نماند كه بر قياس سابق بايستي كه اوّل مريخ بودي كه صاحب بيت است در اين مثلثه وگرم وخشك موافق طبيعت روز پس قمر كه او نيز صاحب بيت است پس زهره صاحب شرف است كوشيار بر اين رفته است ليكن جمهور اهل احكام بر آنند كه مصنف فرموده وصاحب روضة المنجمين گويد كه سبب تاخير مريخ از زهره بنا بر مخالفت طبيعت مريخست با طبيعت اين مثلثه وسبب تاخير قمر از مريخ سبب انحطاط اوست از فلك مريخ چه مقرّرا انيطايفه است كه هر دو كوكب كه در قوّت برابر باشند علويرا تفضيل بر سفلي دهند و تفضيل بوت كواكب وهمچنين تذكير وتانيث وروزي وشبي بودن ايشان كه اينجا مجملا بتقريب مذكور شد عنقريب در ضمن تقرير وتحرير در آيد ودر طالعهاي شب مريخ مقدّم باشد بر زهره بنا بر اطراد آنچه قبل از اين مذكور شد و بمذهب كوشيار كه موافق قياس است قمر مقدم باشد بر مريخ چه تاثير آن اظهر است در شب بطليموس شريكرا در ارباب مثلثات اعتبار نكرده است وكوشيار نيز انرا وجهي ننهاده اند وبعضي بر آن اند كه كوكب اوّل نهاربت مثلثه است در روز وكواكب ثاني نهاربت مثلثه است در شب وكوكب ثالث همه وقت شريكست واصحاب اين فن گويند هر كوكب كه در مثلثه خود بود مثل شخصي باشد كه در ميانه انصار واعوان خود بود يكي از فضلا را در تعيين مثلثات وارباب هر يك بيتي وارد شده است كه بجهة حفظ بسيار خوبست مصرع اوّل آن بيت وچهار كلمه است و هر كلمه چهار حرف چنانكه حرف اوّل عبارة است بعنصر وحرف دوم برب اوّل وحرف سيم برب ثاني وحرف بشريك وهو هذا نسيل تهرخ هتوي معحر شب حرف دوم مهيدار بوسه يعني چون اين

نسيل تهرخ هلدي مهحر
بشب حرف دوم مهيدار بر

مصراع

نسيب ناري شمس مشتري زحل — تدرخ ترابي زهره قمر مريخ — هوك هوائي زحل عطارد مشتري — محصر مائي زهره مريخ قمر

مصراع از براي تعيين ارباب مثلثات نهاري است اكر خواهي كه ارباب مثلثات ليلي را بدانی حرف رب دويم كه حرف سيم كلمه است مقدم دار بر حرف رب اول كه حرف دو كلمه است وبروج كرم همه مذكر ونهاري اند وبروج سرد همه مؤنث وليلي زيرا كه طبيعت نهار حار است وطبيعت ليل بارد وهمچنين حرارت طبيعت مذكر زياده است از حرارت طبيعت مؤنث كما ثبت في موضعه ومخفي نمايد كه در تذكير وتانيث بروج خلاف بسيار است چنانكه بعضي از اول عقرب واول جدي را خنثي خوانند ليكن انچه معتمد است آنست كه مصنف ذكر نموده است وجوزا وسنبله وميزان ودلو ونصف اول قوس انسي اند وباقي بروج ونصف آخر قوس بهيمي با آنكه قبل از اين در صور بروج بتفصيل مذكور شده است وميزان را با آنكه صورت او از جمله جمادات انسي كفتن بنا بر آنست كه آلت قياس انست وبعضي او را بر صورت شخصي فرا كرفته اند كه ترازوي بدست كرفته باشد پس چون مصنف از آن تعيينات فارغ شد شروع نمود در تعيين بروج كواكب سبعه از بروج اثني عشريه پس ميفرمايد كه جدي ودلو خانهاي زحلند وقوس وحوت خانهاي مشتري اند وحمل وعقرب خانهاي مريخ اند واسد خانه آفتاب است وثور وميزان خانهاي زهره جوزا وسنبله خانهاي عطارد وسرطان خانه قمر وبناي اين تقسيم بر آنست كه كويند آفتاب كه نير اعظم است وخسرو سيارات وثوابت ومستقيم الاحوال وبطبع كرم وخشك پس جائيكه مناسب احوال او باشد هر آينه اسد بود چه اسد بر حسب بر صورت پادشاه جانوران وبطبع كرم وخشك وثابت وموافق مزاج وخلق آفتاب وغايت ارتفاع او ارفع از اكثر بروج در معظم معموره بعد از آنكاه كه نير اصغر است خليفه ونظير وعديل آفتاب است وسريع الحركت ومتغير الاحوال وبطبع سرد وتر پس برجي كه لايق احوال او باشد هر آينه

[illegible]

سرطان بود و سرطان برجیست بر صورت جانور آبی سرد و تر و منقلب موافق مزاج و خلق قمر و غایت
ارتفاع او ارفع از سایر بروج در اکثر معموره و باقی بروج را هم بطریق مناصفه بر هر دو نیر قسمت
کرده اند چنانکه شش برج را که از اول اسد است تا آخر جدی بر توالی ولایت آفتاب گفتند
و شش برج دیگر را که آخر سرطان است تا اول دلو بر خلاف توالی ولایت ماه و بترتیب افلاک
هر یک از خمسه متحیره را چون حرکت ایشان دو نوع است دو خانه باشند یکی در ولایت ماه پس
ابتداء بعطارد کردند چه عطارد اسرع متحیره است و عقرب بماه و لایزال در خدمت و ملازمت
آفتاب پس یکخانه او را در جنب آفتاب بر توالی باشند و یکخانه دیگر در جنب خانه ماه بر خلاف
توالی و آن جوزا و سنبله است و بعد از آن زهره را دو خانه دیگر در جنب خانهای عطارد
باشند که آن ثور و میزان است و مریخ را دو خانه در جنب خانهای زهره باشند که آن
حمل و عقربست و مشتری را دو خانه در جنب خانهای مریخ باشند که آن قوس و حوت است
و زحل را دو خانه در جنب خانهای مشتری باشند که آن جدی و دلو است و گویند که چون
کوکب در بیت خود بود مانند شخصی بود که در حصن حصین و مامنی باشد سالم از جمیع
مکاره و مرفه الاحوال و لهذا بیت او را اقوی گویند و برج مقابل خانه را یعنی برج هفتم
او را وبال گویند زیرا که بیت کوکب موضع امن و سلامت است پس برج مقابل بیت موضع وبال و نکبت
باشد چه قبل از این مذکور شد که دو برج متقابل ضد یکدیگر اند و گویند هر کوکب که در وبال
بود چون شخصی بود که در زندان و جای مکروه بود و از آنکه گفتیم لازم آید که خانهای نیرین
وبال زحل باشد و خانهای او وبال نیرین و خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای او وبال
عطارد و خانهای زهره وبال مریخ و خانهای او وبال زهره و در کتاب کفایت التعلیم
مذکور است که اهل هند وبال را اعتبار نکنند بعد هذا مخفی نماند که اهل احکام بتجربه

امتحان

اینجا مراد [illegible] است که در بعضی [illegible]
غایت ارتفاع [illegible] شمالی [illegible]
و ثور و عقرب ارفع است از سرطان
منه

واهتمان معلوم کرده اند که چون میان دو کوکب که خانهاي ایشان در مقابل یکدیکر باشد اتصال
واقع شود وحدوث یکي از کاینات بود این قسم اتصال را فتح الباب خوانند پس اکر فتح
الباب از نیرین وزحل باشد در زمستان برف وسرما بود ودر تابستان تنکشی کرما واعتدال
هوا واکر فتح الباب از عطارد ومشتري بود سبب تموج هوا پس اکر مریخ در اینحال بیکي از
اینده متصل شود بادهاي شد واکر فتح الباب از زهره ومریخ بوده باشد باران قوي
آید ورعد وبرق بود خصوصا که عطارد با ایشان متصل بود بجرم یا بشعاع وچون تمامي
بروجرا در این تقسیم کواکب متصرف شده راس وذنب را که از کواکب از انچه سعادت
ونحوست ایشانست باستدلال بر آن بعد از تجربه وامتحان از نظر مودت وعداوت
بیان بیوت ایشان وخانهاء نیرین کنند چنانکه کویند زحل نحس اکبر است چه میانه خانهاي
نیرین وخانهاي زحل نظر مقابله است که انرا نظر تمام دشمني کویند ومریخ نحس اصغر
است بجهت انکه میانه خانهاي نیرین وخانهاي نظر تربیع است که انرا نظر نیم دشمني
کویند پس از این حیثیت وایضا از حیثیت جرم نسبت بزحل اصغر باشد ومشتري سعد
اکبر است بسبب انکه میان خانهاي نیرین وخانهاي مشتري نظر تثلیث است که انرا نظر تمام
دوستي کویند وزهره سعد اصغر است بواسطه انکه میانه خانهاي نیرین وخانهاي زهره
نظر تسدیس است که انرا نظر نیم دوستي کویند پس از این حیثیت ونیز از حیثیت جرم
نسبت بمشتري اصغر باشد ونیرین از تثلیث وتسدیس سعد اند زیرا که خانهاي ایشان
بر تثلیث وتسدیس خانهاي سعدین است واز مقابله وتربیع ومقارنه نحس اما از مقابله
وتربیع بجهة وقوع خانهاي ایشان بر تربیع ومقابله خانهاي نحسین است اما مقارنه بسبب
انکه جرم ایشان بالذات قاطع وقاهر است ومعرفت احوال انظار از مودت وعداوت

وغیرها در باب نوزدهم معلوم کرده انشاء الله تعالی و ارسی سعود بنی وکید نحس اما سعادت

ارسا رأس کفته انست که قمر در حال سعود و عرض تجاوز کند در معظم معموره اما نحوست ذنب کفته

انست که قمر در حال هبوط عرض از عقده ذنب مجاورت نماید در اکثر ربع مسکون و

بعضی کفته اند که راس چون سعد مجامد او باشد سعد بود و چون نحسی مجامد او باشد

نحس بود و ذنب بخلاف این یعنی چون سعدی مجامد او باشد نحس بود و چون نحس

مجامد او باشد سعد و بعضی دیکر کفته اند که فعل ارسی افزودنست و فعل ذنب کم

کردن یعنی هر کوکب که ممازج ارسی بود قوت او زیاده شود و هر کوکب که ممازج ذنب

بود قوت او کم شود وکید چون کوکبیست متوهم پس نحوست او نیز متوهم باشد و بر

آن دلیلی نبود و عطارد تابع متصلست یعنی متصل به است نه نحس باشد و نه سعد چه

میانه خانهای نیرین و خانهای او نظری واقع نیست بلکه ساقط اند از یکدیکر پس

تابع کوکبی باشد که متصل یا متصل به او باشد چنانکه اکر آن کوکب سعد باشد

سعد کردد و اکر نحس باشد نحس بعد هذا بر اذهان اذکیا مخفی نماند که آثاریکه بر عالم کون و

فساد واقع میشود هر اینه بوجود مؤثری و متأثری و شرطی باشد مؤثر را فاعل خوانند و متأثر را

اهل قابل و فاعل نزد تحقیق قدرت الهی است و احکامیان اوضاع نجومی را شرط دانند

و کویند که تجدد هر متجدد بر حصول آن شرط است چه بسبب حصول آن شرط تجدد بوقتی

خاص شده است دون وقت دیکر و قابل اجسام این عالم باشد و آنچه متعلق باجسام

است مانند صور و نفوس و اعراض و آثاری که بر این قوابل فایض میشود بحسب تجربه

مختلف یافته اند و کویند این اختلاف یا بحسب طبایع مواضع کواکب باشد و از بروج یا

بحسب اختلاف اماکن در زمان یا بسبب حالاتیکه کواکب را درجات واقع میشود چنانکه

تفصیل

در اکثر کتب احکام ... ارسی ... نحوست ... ذنب ... السلطان المحققین ... سعد ... نحس ... و تثلیث و ... به سعود ... است ...

اینکه اهل احکام [illegible]

تفصیل الجمله در کتب مبسوط احکام مثبتست و افعال بروج نیز مختلف میشود بحسب جدول
کواکب در بروج مانند اختلاف بدن سقیم و سلیم در حال انحراف و استقامت مزاج چه مشهور
است که نسبت کواکب به بروج همچنانست که نسبت ارواح باشباه امّا آثار مجرّده کواکب اعم از آنکه
امری دیگر عارض شود بسبب بروج یا غیر آن که مصنف بتفصیل میفرماید که زحل سرد و خشکست
و بعضی باین سبب او را نحس اکبر گرفته اند چه این دو کیفیت که سبب فنای حیوانات است
در وی بافراط است و چه نحوست ما ورای این تواند بود مریخ و آفتاب گرم و خشک اند
لیکن گرمی آفتاب بیشتر است از مریخ و خشکی مریخ بیشتر است از آفتاب و بعضی باین سبب
که خشکی مریخ در غایت است او را نحس اصغر گرفته اند چه افراط خشکی یکی از اسباب
مرگ است مشتری و زهره گرم و تر اند و این دو کیفیت در مشتری در حد اعتدال است و بعضی
باین سبب او را سعد اکبر گویند چه سبب حیات حیوانات اند و کیفیت است امّا رطوبت زهره
در حدّ اعتدال است و حرارت او مشکوک فیه است بلکه جمهور بر آنند که در طبیعت او حرارت نیست
لهذا گویند سرد و تر است پس یک کیفیّت حیات که رطوبتست در او موجود باشد و بعضی از این
جهة او را سعد اصغر گویند و قمر سرد و تر است بالذات لیکن تجربه یافته اند که در حال ازدیاد
نور او رطوبت قوابل در تزاید بود و در حال انتقاص در تناقص و این معنی بر اطبّاء و
اهل دریا باواظهر است و طبیعت عطارد چون در کیفیات مستقیم نیست طبع او تابع
طبیعت محلّ او باشد از بروج اثنی عشریه و طبیعت ارس را گرم و تر یافته اند
باعتدالی مانند مشتری و طبیعت ذنب را در غایت سردی و خشکی مانند زحل و
شمس و علویه که مریخ و مشتری و زحل باشد مذکّرند بسبب ذکورت شمس و زحل
افراط یبوست مزاج هر یکست و سبب ذکورت زحل افراط یبوست اوست و سبب ذکورت

مشتری اعتدال حرارت و رطوبت مزاج اوست قمر و زهره مؤنث اند بجهة برودت و
رطوبت که در مزاج ایشانست و عطارد اینجا نیز تابع کواکب متصل باست و اگر متصل هیچ
کوکب نباشد تابع محل خود باشد از بروج و نیز در حال تشریق مذکر باشد و در حال
تغریب مؤنث و هر کوکب مذکر نهاری است مگر مریخ و هر مؤنث لیلی زیرا که طبیعت
مذکر حادات موافق طبیعت نهار و طبیعت مؤنث بادو موافق طبیعت لیل و
چون جوهر نحسین بالطبع فاسد است زحل را با وجود برودت روزی گرفته اند و
مریخ را با وجود حرارت شبی تا افراط برودت اول با حرارت روز و افراط یبوست
ثانی با رطوبت شب ممزوج گشته اعتدال حاصل اید و عطارد در این امر نیز تابع
کوکب متصل به است و گویند در نصف روزی روزی بود و در شبی اما ارباب
ساعات چون مصنف از تحقیق احوال بروج و کواکب فارغ شد شروع نمود در معرفت ارباب
ساعات بدانکه عدد تمامی ساعات مدت یکهفته یکصد و شصت و هشت است و ارباب
این صناعت هر ساعت معوجه را از انجمله بکوکبی از کواکب سبعه نسبت کنند و آن را رب
آن ساعت نامند و ابتدا از ساعت معوجه اول روز یکشنبه که اول هفته است کرده و
او را منسوب بشمس سازند چه وجود شمس سبب وجود روز شده است و ساعت دوم از ان روز
بزهره دهند و ساعت سیم بعطارد و علی هذا بر ترتیب افلاک تا قمر و چون نوبت بقمر
رسد از زحل گیرند و همچنین بر ترتیب ساعات میشمارند و کواکب نسبت میکنند تا ساعت
آخر از انجمله که ان ساعت دوازدهم شب یکشنبه است از هفته دیگر و آن هر آینه باین اعتبار
منسوب بمریخ باشد و بعد از آن دور از سر گرفته شود و بحالت اول عود کند و از انچه
گفتیم واضح و لایح گردد که در روز یکشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت اول بود از

جمله ساعات یکصد و شصت و هشتگانه شمس است و در روز دوشنبه رب ساعت اولی که آن
ساعت بیست و پنجم بود از انجمله قمر در روز سه شنبه رب ساعت اولی چهل و نهم بود و
مریخ در روز چهارشنبه رب ساعت اولی که انساعت هفتاد و سیم بود عطارد در روز پنجشنبه
رب ساعت اولی که انساعت نود و هفتم بود مشتری در روز جمعه رب ساعت اولی
که انساعت صد و بیست و یکم بود زهره روز شنبه رب ساعت اولی که انساعت صد و
چهل بود زحل و ایضا ظاهر گردد که رب ساعت اولی از شب یکشنبه که انساعت صد و پنجاه
و هفتم بود انجمله ساعات مذکور عطارد است و رب ساعت اولی از شب دوشنبه که
انساعت سیزدهم بود از انجمله مشتری و رب ساعت اولی از شب سه شنبه سی و هفتم بود
زهره رب ساعت اولی از شب چهارشنبه که انساعت شصت و یکم بود زحل و رب ساعت
اولی از شب پنجشنبه که انساعت هشتاد و پنجم بود شمس و رب ساعت اول از شب جمعه که
انساعت صد و نهم بود قمر و رب ساعت اولی از شب شنبه که انساعت صد و سیم بود مریخ
و رب ساعت دوم هر روزی و شبی کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت
دوم بود و علی هذا القیاس و این از بیانیکه قبل ازاین مذکور کردم ظاهر است و چون
بر ترتیب مذکور نوبت قمر رسد باز از زحل گیرند چنانکه قبل ازاین گفتیم و مراد این
ساعات زمانیست چه اگر مراد ساعات مستوی باشد هرآینه بحسب طول و قصر ایام
ولیالی و بعضی از ارباب ساعات روز ارباب بعضی از ساعات شب شود و بالعکس و ایضا
بنابرانکه عنقریب مذکور شود رب هر روز و هر شب دایما یک کوکب نباشد بلکه بحسب تفاوت
شب و روز تبدیل یابد بکوکبی و رب هر روز رب ساعت اولی از روز باشد بسبب
مقدم او بر سایر ارباب ساعات انروز علی هذا القیاس رب روز یکشنبه شمس باشد

ورب روز دوشنبه قمر ورب روز سه شنبه مریخ ورب روز چهارشنبه عطارد ورب روز
پنجشنبه مشتری ورب روز جمعه زهره ورب روز شنبه زحل وهمچنین رب هر شبی رب ساعت
اولی آن شب باشد بسبب آنکه گفتیم پس رب شب یکشنبه عطارد بود ورب شب دوشنبه
مشتری ورب شب سه شنبه زهره ورب شب چهارشنبه زحل ورب شب پنجشنبه شمس
ورب شب جمعه قمر ورب شب شنبه مریخ واهل هند رب شب را اعتبار نکنند وتمام
شبانروز را برب روز نسبت دهند ودر تحدید ساعت مستوی نزد ایشان
معتبر بود نه معوج واین بقیاس اقرب است اهل احکام نجوم هر برجی را از بروج اثنی
عشری وعلیحده به پنج قسم مختلف تقسیم کرده اند چنانکه هر قسمی از دوازده درجه بیشتر
وازده درجه کمتر نیست ومعلوم نیست که بنای این تقسیم برچی است وهر قسمی از اقسام
پنجگانه نصیب یکی از متحیره است ونیرین را درین باب نصیبی نیافته اند وانرا یعنی
هریک از اقسام را حد انکوکب واهل احکام را در کمیت تقسیم حدود اختلاف چنانکه
هرقومی این تقسیم را بنوعی کنند چه اهل مصر را حدودیست واهل بابل را حدود دیگر است
وهمچنین هندوان وکلدانیان را واز بطلیموس نیز حدودی مغایر این حدودات منقول
اما افضل واشهر همه که متفق علیه جمهور است حدود مصریانست که درین جداول موضوع
است چه انرا قیاسی وترتیبی نیست که بدون جدول مذکور شود وگویند وضع حدود مصریان
از پیش عزیز مصر بنبوت یعنی یوسف صدیقست علی نبینا وعلیه السلام ودر جدول اول
ازانجدوال طولی ارقام ثبت است ودر جدول عرضیه بازاء هر برجی درجات آن
مختلف برج منقسم به پنج قسم مرقوم است بسواد وصاحب آن قسم از کواکب خمسه در پهلوی آن
مرقوم است بحمرت جدول حدود مصریان این است

٤	و / و ب	س / و ه	ح / ح ه	كه / ه ح	ل / ه ل
ا	ح / ح ه	٤ / و ه	كد / ح ب	٦ / ه ل	ل / ح ح
٠	و / و ه	س / و ب	يو / ه ه	كر / ر ح	ل / و ل
٤	ر / ر ح	٢ / و ه	ط / و ه	سو / ر ب	ل / د ل
د	و / و ب	يا / ه ه	٤ / ر ل	له / و ه	ل / و ح
ه	ر / ر ه	س / ب ه	كا / ه ب	ح / ر ح	ل / . ل
و	و / و ل	٦ / ح ه	لط / ح ب	ح / ر ه	ل / . ح
ب	ر / ر ح	يا / ه ه	كا / ه ل	له / ه ب	ل / و ل
ح	س / س ب	يو / ه ه	كه / ح ه	٦ / ه ل	ل / د ح
ط	ر / ر ه	٤ / ر ب	/ ه	سو / ه ل	ل / ل ح
ب	ر / ر ه	٢ / و ه	ح / و ب	له / ه ه	ل / د ل
يا	س / س ه	يو / ه ب	لط / ٢ ه	ح / ط ح	ل / . ل

كا
ه

گویند چون کوکب در حدود خود بود چون
شخصی باشد که در میان عشیرت واقارب
خود بود چون هر برجی را نه قسم متساوی کنند
چنانکه هر قسمی را ده درجه باشد و قسم اول
حمل را بمریخ دهند که صاحب بیت است و قسم
دوم را بآفتاب و قسم سیم را بزهره و قسم
چهارم که اول برج ثور است بعطارد و همچنین
بر ترتیب ارقام سی و شش گانه شمارند و
بکواکب به ترتیب افلاک نسبت کنند و
چون نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند تا
قسم آخر که درجه حوت است و آن هر آینه بحسب
این ترتیب از آن مریخ باشد پس افراد و قسم
مثالی بود یکی قسم آخر حوت و یکی قسم اول حمل هر قسمی را ازین اقسام وجه صورت گو
چنین منقول است که سبب آنست که حکمای یونان در حین طلوع یکی از اقسام ذکر یکی از صور
حمل و شکلها نه که واقع باشد در آن قسم نموده اند و حکمای هند در این تقسیم قسم اول را در هر
برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم را بصاحب برجی که بعد از او باشد از مثلثه او و قسم سیم
بصاحب برج دیگر هم از مثلثه مثلا قسم اول از برج حمل بمریخ دهند که صاحب اوست و قسم دوم بشمس که صاحب
برج دوم است از مثلثه یعنی اسد و قسم سیم بمشتری که صاحب برج سیم است هم از مثلثه یعنی
قوس و از برج ثور قسم اول زهره را بود و قسم دوم عطارد را و قسم سیم زحل را و قس علی هذا
سایر البروج و اینها یعنی هر یک از آن اقسام را باین اعتبار درکان خوانند معرب دریکان که لفظ

هندیت وبعضی دیگر هندیان درین تقسیم قسم اوّل حمل را بمریخ دهند وقسم دوّم بمشتری وبهمچنین بترتیب تا قسم آخر وآن از آن مریخ باشد وانرا اذرجان واروجان وادرجان خوانند واین اصطلاح بعینه اصطلاح وجوع است الا انکه بترتیب صاحبان درجه از افق بجانب تحت ودر آدرجان از تحت بجانب فوق پس درین ترتیب چون نوبت بزحل رسد باز از قمر باید گرفت وچون هر برجی بدو قسم متساوی کنند وقسم اوّل از برج مذکر بشمس دهند وقسم آخر بقمر وقسم اوّل از برج مؤنث بقمر دهند وقسم آخر بشمس آنرا نیم بهر خوانند وچون هر برجی هفت قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه وهفده دقیقه وهشت ثانیه وسی وچهار ثالثه بوده باشد وقسم اوّل هر برجی بصاحب آن برج دهند وقسم دوّم بکوکبی دهند که فلکش تحت فلک صاحب برج بوده باشد وقسم سیّم بکوکبی که فلکش تحت فلک قسم دوّم بود وعلی هذا تا قسم هفتم انرا هفت بهر خوانند وچون هر برجی به نه قسم متساوی کنند چنانکه مجموع صد وهشت قسم بوده باشد هر قسمی سه درجه وبیست دقیقه وقسم اوّل از حمل بمریخ دهند که صاحب حمل است وقسم دوم بصاحب ثور که زهره است وقسم سیّم بصاحب جوزا که عطارد است وعلی هذا بر ترتیب اقسام صد وهشتگانه بشمارند وصاحبان بروج بر ترتیب نسبت کنند وچون نوبت بحوت رسد باز از حمل گیرند تا آخر اقسام دوازده برج که هر آینه متعلق باشد بصاحب حوت که مشتریست وانرا یعنی این اقسام نه بهره خوانند واین ترتیب که مذکور شد لازم آید که بهرهای موافق در عدد از سه برج که مثلثه یک ویکدیگرا بود وهمچنین برجی را بدوازده قسم متساوی کنند ولامحاله هر قسمی دو درجه ونیم باشد وقسم اوّل از هر برجی بصاحب آن برج دهند وقسم دوّم بصاحب برجیکه بعد از آن برج باشد وعلی هذا تا آخر که قسم دوازدهم است از هر برج واین اقسام را [۲] پس چون کوکبی یا دلیلی دیگر در هر برجی باشد واز ان برج درجه ودقیقه چند قطع کرده باشد دو درجه ونیم از انمقدار حصّهٔ همان برج اعتبار کنند ودو درجه ونیم دیگر حصّه برج دیگر که بعد از اوست وبهمین دستور به ترتیب تا انجا که کمتر از حصّه برجی بماند از ان تا هر درجه را دوازده درجه وهر دقیقه را درجه وهر دقیقه را دوازده دقیقه گیرند از برجی

ایجازست نیز ه را مثبت داو منزه نیز گفته اند ودرجات مطلعه را منتصفه وذات الظل درجات قسمه را رقم

ازجمله آنکه [illegible]

[illegible]

دوازده

که نوبت باو رسیده باشد انجا که منتهی شود موضع اثنی عشریه انکوکب باشد لیل باشد وصاحب آن برج هرآینه صاحب
اثنی عشریه باشد واین اعمال را احکامیان بسیار معتبر دارند وازجمله مصطلحات اهل این فن آنست که بعضی درجات
از بروج را درجات نیره خوانند وبعضی را مظلمه وبعضی را قیمه یعنی غبار رنک وبعضی را خالیه یعنی خالی
از عوارض مذکوره وچنانچه بعضی از درجات را درجات سعادت افزای کویند وبعضی را آبار یعنی جمع بیر یعنی چاه
از غایت کثرت وبعضی را مذکر وبعضی مؤنث وماجهت تعیین هریک ازاین متغیرات جدولی بیاوریم

جدول وجوه کواکب			
[illegible]	ح	ب	ه
ا	د	ر	ل
ب	ـ	ح	ب
ج	ه	د	ر
د	ل	ـ	ح
ه	ب	ه	د
و	ر	ل	ـ
ز	ح	ب	ه
ح	د	ر	ل
ط	ـ	ح	ب
ی	ه	د	ر
یا	ل	ـ	ح

جدول دریجان کواکب			
ع	ح	ب	ـ
ا	ه	د	ل
ب	د	ه	ل
ج	ر	ح	ـ
د	ب	ح	ـ
ه	د	ل	ه
و	ه	ل	ر
ز	ح	ـ	ر
ح	ـ	ح	ب
ط	ل	ه	د
ی	ل	د	ه
یا	ـ	ب	ح

جدول ادریجان کواکب			
ع	ح	ـ	ل
ا	ر	د	ه
ب	ب	ح	ـ
ج	ل	ر	د
د	ه	ب	ح
ه	ـ	ل	ر
و	د	ه	ب
ز	ح	ـ	ل
ح	ر	د	ه
ط	ب	ح	ـ
ی	ل	ر	د
یا	ه	ب	ح

جدول نهج																		
[illegible]	ب	ر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ر	ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح	ه	د	ر	ب	د	ه	ح	ـ	ل	ل	ـ
ب	ب	ر	د	ب	ح	[illegible]	ب	د	ر	ل	ه	ر	د	ب	ح	ـ	ـ	ح
ج	ر	ب	ح	[illegible]	ب	[illegible]	ه	ر	ل	ـ	د	ل	ر	ه	ب	ح	ح	ب
د	ب	ر	س	[illegible]	له	[illegible]	د	ل	ـ	ح	ر	ـ	ل	د	ه	ب	ب	ه
ه	ر	ب	ب	ح	له	[illegible]	ر	ـ	ح	ب	ل	ح	ـ	ر	د	ه	ه	د
و	ب	ر	کا	[illegible]	٣	[illegible]	ل	ح	ب	ه	ـ	ب	ح	ل	ر	د	د	ر
ز	ر	ب	که	[illegible]	نا	[illegible]	ـ	ب	ه	ل	ح	ه	ب	ـ	ل	ر	ر	ل
ح	ب	ر	کط	[illegible]	نط	[illegible]												
ط	ر	ب																
ی	ب	ر																
یا	ر	ب																

جدول نه بهره كواكب

[illegible]	الدقيقه			اه ط	در يا
ح	كر	ع ح	ل ه	ه و	د ع
و	م	ا ه	ب ل	د ح	ه ب
ب	ع	ه	يا ب	ح ر	ه
ح	كر	ع ر ح	ع ل	ط ه	و
يو	م	ه ب	ا ل	ب ح	ر
كر	ع	ه د	ا ب	يا ب	ح
يه	كر	و ه	ح ح	ع ل	ط
كو	م	د ح	ه ب	ا ل	ب
ل	ع	ح ب	ه ه	• ب	يا

جدول درجات آل على العمى

ع	لا	شى	كر	فه
ا	و	د	ح	ب
•	لا	شى	ه	فه
ه	خ	ه	اح	نه
ه	ه	ع	كر	لے
ه	لا	شى	ه	فه
و	لا	شى	ه	فبه
د	خ	ه	اح	ل
ح	ا	ر	ح ع	نط
ح	خ	ع	اح	ه
ب	ب	ع	نه	
ا	لا	شى	ه	فبه

جدول اثنى عشريه كواكب

الدرج	البرج	الدرج	الدقيقه	البرج	الدقيقه	الدقيقه	البرج	الدقيقه
ا	ع	س	ا	ع	س	لا	و	ه
•	ع	كه	•		كه	له		كه
ح	ا	و	ع		لو	ع		لو
ه	ا	لے	د	ع	مع	كه	و	مع
ه	•	ع	ه	ا	ع	ه	ر	ع
و	•	س	و		س	لو		س
د	•	كه	د		كه	[illegible]		كه
ح	ع	و	ا		لو	[illegible]		لو
ط	ع	مع	ط	ا	مع	[illegible]	د	مع
ب	ه	ع	ب	•	ع	[illegible]	ح	ع
يا	ه	س	يا		س	[illegible]		س
س	د	كه	س		كه	[illegible]		كه
ع	ه	و	ا		لو	[illegible]		لو
ع	ه	مع	يه	•	مع	ح	ح	مع
نه	د	ع	نه	ع	ع	[illegible]	ط	ع
لو	و	س	لو		س	لو		س
لو	و	كه	[illegible]		كه	[illegible]		كه
مع	ر	و	[illegible]		لو	[illegible]		لو
نط	ر	مع	نه	ع	مع	[illegible]	ط	مع
كر	ح	ع	كر	د	ع	[illegible]	ب	ع
كا	ح	س	كا		س	نا		س
كد	ح	كه	كه		كه	[illegible]		كه
لم	ه	و	لم		لو	[illegible]		لو
ل	ط	مع	له	د	مع	[illegible]	ب	مع
كه	ب	ع	كه	ه	ع	[illegible]	يا	ع
كو	[illegible]	س	سو		س	[illegible]		س
[illegible]	[illegible]	كه	ع		كه	[illegible]		كه
[illegible]	يا	و	[illegible]		لو	[illegible]		لو
ط	يا	مع	[illegible]	و	مع	نط	يا	مع
ل	ع	ع	ل	د	ع	[illegible]	س	ع

جدول درجات

جدول درجات مظلمه ونيّره وقتمه وصامه لبنام فوق الحكماء

البرج							
	٣	٥	٨	٤	٤	٥	١
الحمل	م	ه	م	ه	ح	ه	م
	ج	ح	يو	ك	كد	كط	ل
	٣	٧	٣	٨	٥	٣	٢
الثور	٢	ه	خ	ه	خ	ه	خ
	٨	ي	ه	يو	كه	كه	ل
	٧	٥	٥	٢	١٣	٧	٨
الجوزاء	ه	م	ه	خ	ه	م	خ
	ز	يب	يز	كب	كه	ل	
	٧	٥	٢	٤	٤	٨	٣
السرطان	ه	ه	ه	ه	م	ه	م
	ز	يب	يو	كا	ل		
	٥	١٤	٢	٦	١٤	٧	٢
الأسد	ه	ه	م	خ	ه	خ	خ
	ز	يب	يو	كا	ل		
	٥	١٤	٢	٦	١٤	٢	٣
السنبلة	ه	ه	خ	ه	م	ه	خ
	ه	ط	يا	يو	كا	كه	ل
	٥	٥	٣	٣	٧	٣	
الميزان	ه	٢٠	ه	٢	ه	خ	خ
	ه	ي	يا	كا	كه	ل	
	٣	٥	٦	٩	٣	٥	٣
العقرب	م	ه	م	ه	م	ه	م
	ج	ح	يو	ط	يب	يد	ل
	غ	٣	٢	١٤	٢		
القوس	ه	ق	ه	م	ق	خ	خ
	ط	س	لط	ه	ل		
	١	٣	٥	٤	٢	١٤	ه
الجدي	م	ه	م	ه	م	ه	خ
	ل	ي	ه	ط	كا	ه	ل
	١٤	ه	١٤	٨	٣	٥	
الدلو	م	ه	ق	ه	م	ه	خ
	ه	ط	ج	ط	ه	ل	
	ع	ي	١٤	١٤	٣	ي	٧
الحوت	ه	ه	م	ه	خ	ه	م

جدول درجات سعادت افزا — جدول درجات آبار

٤	ط	٤	ديانوام كط
ا	به٦ل	ا	٩٢٤٤كه ١
٠	ما	٠	سوكو٦ ل
٢	١٠و٦ه	٢	سوام كو ل
د	٥٢ودو	د	وبوهكه مط
ه	٠سجوهج	ه	دحوكاكه
و	جه كاكد	و	ادك ل
ز	دسح	ز	طبوكدامط
ح	بحام	ح	سدوه٦ ل
ط	سج٦ه٦جو	ط	٠دوهكه مط
ي	ودبوح	ي	اسوام كط
يا	سكو	يا	دطه٦ مط

جدول درجات مذكر ومؤنث
مذكر سياه ومؤنث سرخي

٤	ز	٠	و	ب	ح	
ا	د	ح	ه			
٠	و	ما	و	د	ج	
٢	٠	٥	٢	١	ما	ج
د	٥	٥	و	ي	ز	
٥	ز	٥	ح	ي		
و	٥	٠	ما	ه	س	
ز	د	و	و	٥	ح	ج
ح	٠	د	ز	س	٥	
ط	ما	ح	ه			
ي	٥	ز	و	ب	٥	
ا	ي	ه	٢	٥	٠	

الحمل	٣	۵	٨	۴	۴	۵	١
	مظلمه	نيره	خاليه	نيره	خاليه	نيره	مظلمه
	ج	ح	يو	ك	كد	كط	ل
الثور	٣	٧	٢	٨	۵	٣	٢
	مظلمه	نيره	خاليه	نيره	خاليه	نيره	خاليه
	ج	ي	يب	ك	كه	كح	ل
الجوزا	٧	٣	۵	٢	۶	٧	٨
	نيره	مظلمه	نيره	خاليه	نيره	مظلمه	خاليه
	ز	ي	يه	يز	كج	ل	
السرطان	٧	۵	٢	۴	٢	٨	٢
	قتمه	نيره	قتمه	نيره	مظلمه	نيره	مظلمه
	ز	يب	يد	يح	ك	كح	ل
الاسد	٨	٣	۶	۵	٩	خاليه	
	نيره	قتمه	مظلمه	خاليه	نيره		
	ح	يا	يز	كب	ل		
السنبله	۵	۴	٢	۶	۴	٧	٢
	قتمه	نيره	خاليه	نيره	مظلمه	نيره	١ خاليه
	ه	ط	يا	يز	كا	كح	
الميزان	۵	۵	٨	٣	٧	٢	
	نيره	مظلمه	نيره	مظلمه	نيره	خاليه	
	ه	ي	يح	كا	كح	ل	
العقرب	٣	۵	۶	۶	٢	۵	٣
	مظلمه	نيره	مظلمه	نيره	مظلمه	نيره	مظلمه
	ج	ح	يد	ك	كب	كز	ل
القوس	٩	٣	٧	۴	٧		
	نيره	قتمه	نيره	مظلمه	قتمه	خاليه	
	ط	يب	يط	كج	ل		
الجدي	٧	٣	۵	۴	٢	۴	۵
	مظلمه	نيره	مظلمه	نيره	مظلمه	نيره	خاليه
	ز	ي	يه	يط	كا	كه	ل
الدلو	۴	۵	۴	٨	۴	۵	
	مظلمه	نيره	قتمه	نيره	مظلمه	نيره	خاليه
	د	ط	يج	كا	كه	ل	
الحوت	۶	۶	۶	۴	٣	٣	٢
	قتمه	نيره	مظلمه	نيره	خاليه	نيره	مظلمه
	و	يب	يح	كب	كه	كح	ل

وجوه كوكب

وچون کوکب نهاری یعنی زحل ومشتری وشمس وعطارد وقتیکه دلالت کند بر نهاریت در روز فوق
الارض باشد ودرشب تحت الارض باشد وکوکب لیلی یعنی مریخ وزهره وقمر وعطارد وقتیکه دلالت
کند بر لیلیت یعنی بعکس درروز تحت الارض باشد ودرشب فوق الارض انرا خیر کویند
واکر برابن احوال برج مذکور درتعرف کوکب لیلی بود انرا جلب کویند وبعضی فضلا بجای
برج بدکر ومؤنث بیت مذکر ومؤنث کفته اند پس درضمن هر جلب خیر بود وبعکس نه وخیر
درلغت یعنی مکان بود وجلب یعنی بودن وبدست آوردن واهل اینصناعت کفته اندکه بودن
کوکب درخیر خود مانند شخصی بود که درمیان آشنایان خود بود وچون کوکب نهاری درروز
تحت الارض بود ودرشب فوق الارض وکوکب لیلی بعکس انرا خلاف حمل کویند واز جمله
احکامیان درخطوط کواکب یکی اعتبار فرح وترح است وتفصیل آن اشاره کرده میشود
که فرح عطارد دربیت طالع است وفرح شمس دربیت تاسع وفرح مشتری دربیت حادی عشر
وفرح زحل دربیت ثانی عشر وفرح قمر دربیت ثالث وفرح زهره دربیت خامس وفرح مریخ
دربیت سادس واکثر استنباط کیفیت این تقسیم از هشت خانه طالع که سوی اوتاد اربعه
است کنند وکویند از این هشت خانه دوخانه قوی اند که انرا اهل نظر خوانند وآن
بیت یازدهم وپنجم بود ودوخانه ضعیف اند که انرا اهل ساقط خوانند که آن بیت
یازدهم وششم بود ودوخانه از وجهی قوی اند واز وجهی ضعیف که انرا اهل ناظر
خوانند وآن بیت نهم وسیم وانها همه درباب آینده بتفصیل معلوم کردد وچون احوال
اینجا نها معلوم کشت کویند چون از اینکواکب سیاره الا عطارد دوکوکب نحس اند
یعنی زحل ومریخ ودوکوکب سعداند یعنی مشتری وزهره ودوکوکب در بعضی احوال سعداند
ودربعضی احوال نحس یعنی نیرین پس دوخانه ضعیف را از روزی مناسب نحسی دادند

اضعف را بالنحس یعنی دوازدهم را بزحل وششم را بمریخ ودو خانه قوی را بالسعدین دادند اقوی را بالسعد
یعنی یازدهم را بمشتری وپنجم را بزهره دادند وخانه را که از وجهی قوی بودند واز وجهی ضعیف
باند وکوکب دادند که در بعضی احوال سعد ند ودر بعضی احوال نحس یعنی نیرین اقوی را باعظم
یعنی نهم بافتاب وسیم را بماه کسی نگوید که چرا فرح نیرین در بیت ثانی وثامن که مایل باشد
خوانند سبب نیست چه اینها وخانه نیز از وجهی اقوی اند واز وجهی ضعیف زیرا که سقوط
بیت از طالع احسن است از زوال وناظر بودن او بطالع احسن است از مایل بودن و
چون عطارد در اسعادت ونحوست ذاتی نیست بلکه ممتزجست ودرجات طالع نیز ممتزجست هم
میانه نور وظلمت است پس طالع را در این قسمت باو نسبت کردند وگویند بودن کوکب در
بیت فرح مثل شخصی بود که در موضع نزهت وشادی بود ودر جات تحریر بجهة حفظ فرح
کواکب این بیت بخاطر فاطر رسید وهو هذا از فوتها فرح کان اوسط آمد بیاد ارج ارجیب
متوسط آمد وخانه مقابل فرح یعنی خانه هفتم او بیت ترح واحت باشد چه در خانه متقابل از
بیوت اثنی عشریه چنانکه دو برج متقابل ضد یکدیگر اند پس طرح عطارد در سابع است
وترح شمس در ثالث وترح مشتری در خامس وترح زحل در سادس وترح قمر در تاسع
وترح وترح زهره در حادی عشر وترح مریخ در ثانی عشر ونیز از جمله معتبرات بیت قوت و
ضعف کواکب وآنچنانست که گویند قوت شمس عاشر است وقوت ماه در رابع وقوت
زحل در ثامن وقوت مشتری در ثانی وقوت مریخ در ثالث وقوت زهره در سابع و
قوت عطارد در تاسع وخانه مقابل هست قوت ضعف باشد وچون کوکبی در خانه یا
در شرف خود باشد ودر وتد بکوکبی دیگر بیکی از انواع خمسه ناظر باشد که او را بهمین
حال باشد یعنی او نیز در خانه یا شرف خود باشد ودر وتد بود انرا یعنی این وضع را

الستوایه

دستوریه گویند واین معتمدترین انواع دستوریه است وتزد خیر وبصیر واصح ولایحست
که سفلیین را با فتاب این نوع دستوریه بحسب بر صیه صورت نه بندد و از جمله انواع دیگر
یکی آنست که کوکبی در خانه خود بود و دو ره او از یک نیر چون دوری خانه او باشد
از خانه آن نیر مانند انکه مشتری در قوس وافتاب در اسد یا در حمل باشد دویم انکه کوکبی در
کمال تشریق وتقریب محمود بود وآن کوکب علویرا مقدار شصت درجه بعد باشد از افتاب
وسفلیین را او اخر سرعت سیر بود که انرا رباط اعظم گویند سیم انکه صاحب طالع در عاشر
بود وصاحب عاشر در طالع و دستوریه دلیل خیر وسعادت عظیم است ومستولی بر جزوی
از فلک البروج یعنی منطقه البروج وآنرا اکثر احوال موضعی کوکبی یا سهمی یا مرکز یکی
از بیوت اثنی عشریه باشد عبارت از کوکبی است که حظ او ازجمله حظوط خمسه است
که آن بیت و شرف و حد و مثلثه است در الجزء بیش از حظوط کواکب دیگر باشد در و وجه
همان جزو بشرط انکه انکوکب ناظر باشد بالجزو بیکی از نظرات خمسه یا بیکی از دو نوع
ناظر لیکن در اتصال بنظر بر حسب کافیست و ناظر جزو بدرجه نشاید واهل احکام هر
حظیرا در مرتبه اعتبار کرده اند وامراتب را شهادت گویند ولهذا کوکب محظوظ را
شاهد ومزاحم خوانند مثلا صاحب بیت را چهار شهادت گیرند وصاحب شرف را سه و
صاحب مثلثه اولرا دو وصاحب مثلثه دویم را یکی واین بقول کوشیار است اما ابو
طبری که یکی از علمای احکام است میگوید که صاحب بیت را هفت شهادت است
وصاحب شرف را شش وصاحب حد را پنج وصاحب مثلثه اولی را چهار وصاحب مثلثه
ثانی را سه وشریک را دو وصاحب وجه را یکی وهمچنانکه حظوط مذکوره را مراتب
تعیین کرده اند وهمچنین هر یک از حدود و وجوه و ریحان وغیر ذلک را مثل خیزو.

وهفت بهر و نه بهر و اثنی عشریه وفرح و سایر قوی کواکب که درمیان ایشان متعارفست مرتبه
تعیین کرده اند لیکن در مستولی زیاده از خطوط خمسه مشهوره را اعتبار نکنند ومراتب
باقی کواکب مانند نه خطوط چنانکه مصنف خود در شرح زیج ایراد نموده و تفاصیل آن یعنی
تفاصیل مراتب قوی کواکب از کتب احکام طلب باید کرد وما اینمراتب را بتفصیل و
توضیح تمام در باب نوزدهم ایراد نمائیم تا رجوع بکتب احکام نباید کرد وچون اتفاق
افتد که صاحب خطی بجرم خود در آن خط باشد مرتبه او را در الخط ضعیف کیرند چه در
انحال قوت او مضاعف کردد واکر شهادت دو کوکب مساوی باشد هر دو کوکب را
مستولی کیرند واکر کوکبی در شهادت قریب بکوکب مستولی باشد انکوکب را شریک
مستولی کردانند مثلا خواستیم که پنج درجه ثور را مستولی بدانیم کواکب ناظر بجزو زهره
وزحل وقمر ومشتریرا یافتیم وشهادت زهره در این جزو بقول ابوایوب طبری شانزده
است زیراکه هم صاحب بیت است وهم صاحب حد وهم صاحب مثلثه اولی شهادت قمر
چراکه هم صاحب شرفست وهم صاحب مثلثه ثانیه واندو کوکب دیکر را در این جزو از
خمسه هیچ نصیبی نیست پس مستولی زهره بود بشرکت قمر اما اکر احیانا هیچیک از ارباب
خطوط ناظر بجزو مفروض نباشد کوکب قریب را مستولی باید کرفت هر چند که در الجزو
ضعیف ونامقبول بود لیکن بشرط نظر اما اکر کواکب همه از وی ساقط باشند الجزو
مستولی نبود واصحاب احکام انرا از روی تشبیه بدن بروج کویند وانطایفه را در
طوالع مدار بر کوکب مستولی است باب بیستم در معرفت بروج دوازده
کانه ومنسوبات ایشان قبل از این مذکور شد که منطقة البروج را از ابتداء نقطه طالع بدوازده
قسم کنند وهر قسمی را بیتی خوانند واز این بیوت چهار خانه را اوتاد خوانند چنانکه خانه اولرا

که هرآینه بر افق شرقی واقعست وتد طالع خوانند وخانه هفتم راکه بر افق غربی واقعست وتد غارب وخانه دهم راکه بر نصف اعلی دایره نصف النهارات وتد السماء وخانه چهارم را که بر نصف اسفل دایره نصف النهار است وتد الارض واینچهار را وتد بجهة آنکه گویند که مدار احکام بر اینهاات چه اقوی بیوت اند ولهذا هریک را بیت اقبال و مبداء کون خوانند وبیت ثانی وخامس وثامن وحادی عشر را مایل الاوتاد خوانند از جهة میلان هریک بوتد مجاور خود واز این حیثیت اینچهار خانه را در قوت اوسط خوانند وبیت ثالث وتاسع و سادس وثانی عشر را زایل الاوتاد خوانند بسبب زوال هریک از وتد مجاور خود واز این حیثیت این چهار خانه را اضعف بیوت خوانند ولهذا هریک را بیت ادبار و مبداء زوال گویند و وجه تقدیم ذکر تاسع بر سادس که مصنف جایز داشته معلوم نیست و شاید که بحیثیت نظر اوتاد بطالع بوده باشد وبیت سادس وثانی وثامن وثانی عشر ساقط اند از طالع زیراکه هیچیک در نظرات خمسه میانه این بیوت وطالع متحقق نشود و وجه تقدیم ذکر سادس بر ثانی از اینجا نیز معلوم نیست وباقی غیر اوتاد اربعه که آن ثالث وخامس وتاسع وحادی عشراست ناظر اند بطالع چه میانه هریک از بیت ثالث وحادی عشر ومیانه طالع نظر تسدیس است ومیانه هریک از اینها وخانه دیگر و میانه طالع نظر تثلیث وظاهراست که بیوت ناظر اقوی اند از بیوت ساقط بلکه اتفاق اهل احکام بر آنست که قوت بیست زایل ناظر زیاده است از مایل ساقط چنانکه قبل از این در شرح فرح کواکب بابیعی اشاره شده است واز افراد هریک از این انواع هرکدام بتوالی اقربند در قوة مقدم باشند بر آنکه ابعد اند الا افراد بیوت ساقط که بعکس این معنی است یعنی هرکدام بتوالی ابعد اند از طالع در قوت مقدم باشند بر آنکه اقربند واز آنچه گفتیم لازم آید که اقوی بیوت

طالع پس عاشر پس سابع پس رابع پس حادي عشر پس خامس پس تاسع پس ثالث پس ثاني پس
ثامن پس سادس و اضعف جمیع بیوت بیت ثاني عشر است که هم زایل ساقط است از طالع و
هم اقرب باو و بعضي بیت سادس و ثاني عشر را فقط بیت ادبار کویند و هر خانه که عدد
او فرد باشد انخانه را مذکر دانند و هر چه عدد آن زوج مؤنث و باز اسید و از ده خانه را بچهار
ربع منقسم سازند و ازانجمله انربعرا که میان مرکز عاشر و طالعست و همچنین انرا که میانه مرکز
رابع و سابع است ربع متقبل و ربع مذکر و انربعرا که میانه طالع و رابعست و همچنین انرا
که میانه سابع و عاشر است ربع مدبر و ربع مؤنث کویند و آن نصف که میانه مرکز رابع و
عاشر است از طرف غرب نصف هابط و چون اتفاق افتد که برج عاشر بحسب عدد برج
یازدهم طالع بود اوتاد آن طالع را اوتاد مایله کویند چه هر یک در انحال به بیت مایل
خود انتقال نمایند و اکر عاشر بحسب عدد برج نهم طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد زایله
کویند زیرا که هر یک بیکي از بیوت زایل انتقال کنند و اکر برج عاشر بعینه برج دهم
طالع باشد اوتاد انطالع را اوتاد قایمه خوانند و قسم ثالث افضلست از قسم اول و قسم
اول از ثاني وحد هر خانه بیش از مبداء آن خانه باشد به پنج درجه تا پنج درجه قبل از مبداء
بیت ثاني الخانه پس اکر درجه تقویم کوکبي مثلا پیش از مبداء الخانه باشد بدو درجه خانه مقدم
او را محل الکوکب بدانند بلکه همان خانه را محل آن اعتبار کنند هر چند فی الحقیقه در الخانه
نباشد و این اعتبار بسبب انست که تا ممکن باشد شمس در برج رابع و روز بطالع در آید ا
ینست بیان انواع بیوت اثنی عشریه اکنون در مدلولات هر یک شروع نموده میفرماید

مدلولات بیوت اولا چون طالع مبداء ظهور وجود اشیاست و دلیل بقاي آن
امور که بظهور او ظاهر شده و ایضا طلوع انداست بر تکون هر متکون و مؤثر در آن خصوصا

درتربیع

در نوع انساني كه اشرف واكرام انواع مكنونات است ازين سبب گفته كه بيت طالع خانه حيات
ونفس وابتداء كارها وايضا دلالت كند بر تدبير مصالح وعزيمت امور وطلب اشيا وكيفيت
زندگاني وسعادت وتفاوت وازاعضا منسوبست بسر وروي وبيت دوم مايل طالع
است دلالت كند بر حالت ثاني موجود كه آن هر آينه كيفيت اسباب وانواع معيشت كذا
خواسند واقرب آن اسباب غذاست واوسط آن ذخاير اموال وبعد ازان اعوان و
انصار ازانجهة گفته كه بيت ثاني خانه مالست ومعاش واعوان وانصار وحوادث
مستقبله وايضا دلالت كند بر دخل وخرج وبفضول بعضي بر اكل وشرب وازاعضا منسوبست
بگردن وبيت سيم كه زايل طالعست دالست بحالت ثالث موجود وآن هرآينه كيفيت
توابع اسباب معيشت است وچون حركت سبب استمرار غذاست وبرادر وخواهر كه
شريك ومعين مالند ودليل برايند وام خصوصيت ايشانست بسبب جلب اموال از
انجهة گفت كه بيت ثالث خانه برادرانست واقربا وسفرهاء نزديك وتحويل ازجاي
بجاي وايضا دلالت كند بر علم اندك واسرار وازاعضا منسوبست بردست ودوش
وبيت چهارم چون در غايت خفاست علامت عواقب امور بود وامريكه ماده موجود
باوشي شود پدر و وضع محل قرار وثباتست چون مسكن واملاك ازين حيثيت گفت
بيت رابع خانهٔ پدر واملاك وضياع وعقار وعواقب امورست وايضا دالست
بر دفن اموال وازاعضا منسوبست بسينه وپهلو ومعده وپنجم كه مايل رابعست هر
آينه دليل دوم پدر بود كه آن فرزندانست واكل وشرب وهدايا كه نتيجهٔ املاك و
ارتفاعاتست ازينواسطه گفت كه بيت خامس خانه فرزندان ورسولان وهدايا و
اخبار واكل وشربست وايضا دالست بر عشقبازي وملبوسات وشادي وسورها

وضیاعها و از اعضا منسوبست بپشت و دل و شکم که زایل را ابعث دلیل باشد بر حالت ثالث
او از عبید و خادم و ستور که از جمله اسباب مسکنت و بیماری که بسبب خمول حیاتست بحد
سقوط از طالع از این علت گفت که بیت سادس خانه خدمتکاران و بندگان و مرضها
و آفتها و دواب صغارست و ایضا دالست بر کرنجه و کم شده و نعمت و از اعضا منسوبست
بناف و شکم و هفتم که وتد غاربست هر آینه ضد طالع بود و نظیر او پس دال باشد بر ازواج
و شرکا و سبب هلاک و فنا چون اضداد و خصوم از اینوجه گفت که بیت سابع خانه شرکا
و ازواج و عورات است و ایضا دالست بر اضداد و خصوم و مقصد مسافران و گرانی و
ارزانی و از اعضا منسوبست بسرین و زیر ناف و هشتم که مایل و سابعست حالت دوم
ازواج بود چون مقابل و ضد ثانیست دلیل بطلان اسباب بقا و معیشت بود از
این قبل گفت که بیت ثامن خانه خوف و مرگ و میراثها و اموال عورات و غم و اندوه
است و ایضا دالست بر اموال و خصوم و اضداد و فقر و فاقه و از اعضا منسوبست
بآلات شهوت و مقعد و رحم و نهم که ثانی الموتست دلالت کند بر حالت ثانی از
حیثیت زمان مثل امور اخروی و از حیثیت فرعیت مثل خواب چه نکته النوم اخ الموت
مشهور و معروفست و نیز چون نظیر ثالثست و اقوی از او دال بود بر علم بسیار و سفر
دور از اینجا لایل گفت که بیت تاسع خانه سفر دور و دین و علم و زهد و فکر و عقل
و خوابست و ایضا دالست بر وفاداری و تدبیر و کیفیت احوال غایبان و از اعضا
منسوبست به فخذین و دهم چون ارفع و اعلی و اقوی بیوتست و نظیر بیت الاب از
این سبب گفت بیت عاشر خانه سلطان و مادران و اشغال اعمال سلطانیست
و ایضا دالست بر صفت و رفعت و مشهور و معروف گشتن و از اعضا منسوبست بزکبتین

یازدهم

ویازدهم چون ثاني دهم است واسعد بیوت مائله از اینجا دلالت کند که بیت حادي عشر خانه دوستان وامید وسعادت ثنا است وایضا دالست بر وزرا وخلفا وبیت المال سلطان واعوان ملوک واعضا منسوبست بساقین ودوازدهم چون اضعف واخس بیوت ونظیر ششم از این علامت گفت که بیت ثاني عشر خانه اعدا وشقا وتنها ودونان وچارپایان بزرگست وایضا دالست بر گرفتاري وبند وزندان وحزن ودین ونکبت وغرامت وامراض مزمنه واز اعضا منسوبست بقدمین اینست تمامي سخن در مدلولات بیوت منسوبات کواکب اولا زحل چون نحس اکبر است وبطي السیر هر آینه منسوب منسوب بود باشیاي خسیسه وامور که متعلق باشد به بطوء از اینجهة گفت که زحل کوکب پیران ودهقانان ودر باب فلاح وخاندانهاي قدیم وغلامان سیاه وصحرانشینان ومردم سفله وخسیس وزاهدان بي علم واز اخلاق بکبر وکینه وحمق وجهل وبخل ووقار وستیزه کاري وکاهلي ومشتري چون سعد اکبر است وبطي السیر دلالت کند بر تاني ورفعت وثبات ومنزلت واشیاي شریف از این سبب گفت که مشتري کوکب اشرافست وعلما وقضاة وامراي با عدل وانصاف ووزراي جلیل القدر رفیع المنزله واهل مناصب وزهاد واعتبار واز اخلاق علم وسخا وعلو همت وحیا وصبر وتواضع وصدق ووفا ومریخ چون نحس اصغر است وسریع السیر دلیل بود بر اشیا مخرب وامور سریعة الفساد باینواسطه گفت که مریخ کوکب لشکریانست وامراي ظالم واتراک ودزدان وعوانان ومفسدان وآتش کاران وبیاعان ستور واز اخلاق قهر ومکابره وشجاعت وجسارت وسفاهت ودروغ وتهمت وایذاء مردم در امانت وزنا وخیانت وشمس چون نیر اعظم است وخسرو سیارات وثوابت ومربي اشیا ومبدأ فیض دال باشد بر سلطنت وامور عظیمه از این حیثیت گفت که شمس کوکب سلاطین است واصحاب

امر ونهي واكابر واهل راي وتدبير واز اخلاق تكبّر وعجب وانُقَتُ وكرم وترفع وبهاء وبهجت

وزهره چون سعد اصغر است سريع السّير ومؤنث دال باشد بر انوثت وخنوثت وحسن

وبه وفرح وشادي از اين جهة گفت كه زهره كوكب اهل طرب وزنان وامردان ومخنثان

وخادمان وظرفا واصحاب زينت وتجمل واز اخلاق لهو وطرب وعشق وظرافت وسخريت

وسوگند دروغ عطارد چون ممتزجست وسريع السّير وتابع متّصل دال باشد بر تتبّع نمودن

وزيركي از اين سبب گفت عطارد كوكب حكما است وطبيبان ومنجمان وشعرا واذكيا و

ديوانيان وكاتبان ونقاشان وتجّار واهل بازار واز اخلاق دين وعلم وباكي ونطق واد

وصنايع دقيقه وقمر چون اسرع كواكبست دال باشد بر حركت وانتقال واستحاله وانقلاب

از اينجهت گفت كه قمر كوكب رسولانست وپياده روان وايلچيان وعوام النّاس واز

اخلاق عفت وجمال وسليم طبع وفراخ عيشي وبسيار گفتن وحركت وسخن چيني باب

نوزدهم در معرفت انظار كواكب وقواي كواكب وانچه بدان ماند قبل از اين مذكور شد كه اعتبار

انظار كواكب بلا تكرار پنجست از انجمله چهار كه غير مقارنه است بحسب موافقت ومخالفت

كيفيات واوضاع اماكن ايشان از بروج حكمي خاص دارند چنانكه گويند كه تثليث وتسديس

دو نظر مودتند ومسعود زيرا كه تحقق هر يك از اينها ونظر در دو برج متفق الطبيعه دست

دهد خواه كه اتفاق در هر دو كيفيت باشد كما في التثليث يا در كيفيت كما في التسديس واز

اينجهة گفت كه تثليث اقوي است از تسديس ولهذا اولرا نظر تمام دوستي گويند وثاني

را نيم دوستي وبعضي علت اقوائيت اولرا از اين دانند كه قوس بعد او ضعف قوس بعد

ثاني است ومقابله وتربيع دو نظر عداوت اند ومنحوس امّا مقابله بجهة آنكه در دو برج متقابل

متحقق شود كه متضاد انند چنانكه سبق ذكريافت امّا تربيع بجهة تحقق او در دو برج مختلفه

الطبيعه

الطبيعة بالكيفيتين او بالكيفية الواحدة ومقابله اقويست از تربيع بر قوس بعد مقابله ضعف قوس بعد تربيعست اما اقوي نظرات مطلقا در تاثير مقارنه است پس مقابله پس تربيع پس تثليث
پس تسديس چنانکه تجربه براند الست وهريک ازاين نظرات را موجب سعادت ونحوست کواکب
متناظره تاثيرات يافته اند چنانکه ميفرمايد که نظر دوستي بکواکب سعد محمود التاثير است
ونظر دشمني با ينها يعني کواکب سعد مذموم نيست يعني محمود است يا متوسطاست
ميانه حمد وذم علي الاضلاف ونظر دشمني بکواکب نحس مذموم التاثيرات ونظر دوستي
با ينها يعني بکواکب نحس در ان مرتبه نيست بلکه قليل الذم است وشايد که در بعضي مواد
محمود باشد بنا بر مناسب مقارنه ومجاسده باکواکب سعود وعقده وسعد در سعادت
بيفزايد وباکواکب نحوس وعقده نحسي واز انچه قبل ازاين در احوال کواکب مذکور شده
معلوم ومفهوم است که مقارنه وتربيع ومقابله بانيرين مذمومست وتثليث وتسديس
محمود وهمچنين مذکور شده است که عطارد در سعادت ونحوست تابع کوکب متصل به است
ونيز ببايد دانست که هريک ازاين نظرات که حکم انها مذکور شد اعم است ازانکه ميانه دو کوکب
باشد يا ميانه جزوي از فلک وکوکبي بعد هذا بر نظرت سليمه مخفي نماند که چنانکه نظر متنوع
بانواعست تناظر نيز بوجي با مطلع بچند نوع منقسم است وهريک ازاين انواع که بعد ازاين
بتفصيل موضح گردد وتقريبي باشد به تحقيقي تقريبي آن بود که چون ميان دو کوکب محقق
شود قريب بان نظري از نظرات مشهوره غير مقارنه بينهما دست دهد وتحقيقي انکه وقوع نظر
وتناظر در يک آن باشد پس مصنف بصدد بيان اينمعنا برآمده ميفرمايد که تناظر نيز انواعست
از انجمله يکنوع تسديس است وآن در بوجي مثل انکه يککوکب در اول جوزا باشد وديگري در
آخر سرطان يا يکي در اول قوس باشد وديگري در اخر جدي ودر مطلعي مثل انکه يککوکب

در اوّل حوت باشد و دیگری در آخر حمل یا یکی در اوّل سنبله باشد و دیگری در آخر میزان و شاظر
تقربیی در این نوع نیز همین نهج باشد لیکن تحقق انشروطاست باآنکه در غیر اوّل و آخر این بروج اتفاق
افتد و نوع دیگر از انواع شاظر تربیعی است و دیگر استقبالی و آن بقیاس بر تسدیسی معلوم
شود یعنی شاظر تربیعی دریوحی مثل آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی ثور باشد و دیگری
در منتصف حقیقی عقرب باشد و دیگر در منتصف حقیقی دلو و در مطلعی مثل آنکه یککوکب
در منتصف حقیقی دلو باشد و دیگری در منتصف حقیقی ثور یا یکی در منتصف حقیقی اسد باشد
و دیگری در منتصف حقیقی عقرب و شاظر تقربیی در این نوع نیز همین نهج است لیکن تحقق
انشروطست باآنکه در نیمهٔ از این بروج دست دهد که آن نیمهٔ عقرب باشد بنقطهٔ انقلاب
یا اعتدال عقرب از آن نیمه نه در منتصف حقیقی و آنچه در نیمهٔ دیگر واقع شود شاظر
تثلیث حقیقی خواهد بود بشرط آنکه در اوّل و آخر بروج نباشد و شاظر استقبالی دریوحی
مثل آنکه یککوکب در اوّل حمل باشد و دیگری در آخر سنبله یا یکی در اوّل میزان باشد و دیگر
در آخر حوت و در مطلعی مثل آنکه یکی در اوّل جدی باشد دیگر در آخر جوزا یا یکی در اوّل
سرطان بود و دیگری در آخر قوس و شاظر تقربیی در این نوع بهمین نهج باشد الّا آنکه حصول
او مشروط است باآنکه در غیر اوّل و آخر این بروج دست دهد و حکم انواع شاظر مطلقا در
تأثیر حکم انواع نظراتست کل لنظیره و امّا شاظر تثلیثی بعضی گفته اند واقع نیست و منهم شارح
سی فصل بصیریه و صاحب اشجار الاثمار و به قیاس هر شاظر تسدیسی باید که واقع باشد
چه هرگاه قوس شاظر تسدیسی از طرفین متزاید شود بر سبیل تساوی تا جدیکه مضاعف
گردد شاظر تثلیثی بحصول رسد و اندریوحی مثل آنکه یک یوم در اوّل ثور باشد و دیگر
در آخر اسد یا یکی در اوّل عقرب باشد و دیگری در آخر دلو و در مطلعی مثل آنکه یککوکب در

اول دلو باشد

اوّل دلو باشد و دیگری در آخر ثور یا یکی در اوّل اسد باشد و دیگری در آخر عقرب پس ادعاء
عدم وقوع تناظر تثلیثی صحیح نباشد غایتش آنکه موضع کوکبین متناظرین از بروج در این نوع
و نوع تربیعی مشترک میشود بخلاف انواع دیگر که در ایشان این اشتراک نیست لیکن این باعث
عدم وقوع تناظر تثلیثی نتواند شد مگر آنکه عدم اشتراک محل کوکب از بروج در دو نوع
تناظر شرط کرده باشد و مخفی نماند که بعضی از اهل این فن چون تناظر حقیقی اطلاق کنند
و مراد ایشان تناظر تربیعی باشد لا غیر و علّت آنست که موضع کواکب در انواع غیر تربیعی
در فصل مشترک میانه دو برج دست میدهد بخلاف نوع تربیعی که نه چنین است پس موضع
کواکب متناظر از بروج در غیر این دو نوع مشخص و معیّن نباشد و در احکام نظرات و
تناظرات موضع کواکب را دخلی تمام است و در بعضی تقاویم گاه باشد که چون در آن
واحد میان دو کوکب نظر و تناظر هر دو واقع شود و تناظر تحقیقی اتفاق افتد از برای
اختصار و ترک تکرار رقم انرا از رقم هر دو مرکب کنند چنانکه جامع نظر تسدیس و تناظر
بوجی چنین نویسند طم و مطلعی چنین طو و اتصال جامع نظر تربیع و تناظر بوجی
چنین نویسند عطم و مطلعی چنین عطو و اتصال جامع نظر تثلیث و تناظر بوجی چنین
نویسند نطم و مطلعی چنین نطو و اتصال جامع نظر استقبالی و تناظر بوجی
چنین نویسند لطم و مطلعی چنین لطو و گاه باشد که بجای حرف میم زاء منقوط
مرقوم سازند که علامت زمانیست و بعد از فراغ بیان احوال نظرات و تأثیرات سعد
و نحس هریک شروع در مدّت بدایت و نهایت آن تأثیرات نموده میفرماید که چون کوکب
متوجه نظر یا تناظر کوکب دیگر یا متوجه مجاسده یکی از عقدتین قمر باشد هر آینه پیش از
رسیدن بحقیقت آن نظر یا تناظر یا مجاسده بچند درجه سعادت یا نحوست آن نظر یا تناظر

یا مجاسده واکتساب میکند و بعد از تمامي اتصال چون منصرف تا چند درجه بعد انصراف

اوان سعادت یا نحوست باقي باشد وعلم این مقولات حواله بتجربه و امتحان است وآن درجات را

انوار و اجرام کویند جمع جرم که اینجا بمعني اکتساب و جرم هریک از علویه یعني در هر طرف

خلف واقدام نه درجه است وازآن مریخ بعضي کویند هشت درجه است و بعضي کویند

نه درجه ومعتمد بقول اول است وازان شمس پانزده درجه وازان هریک از سفلیین

هفت درجه وازان قمر و هریک از عقدتین او دوازده درجه دیکر از فضلا اینمقادیر را

بجهة حفظ باین درجه در سلک نظم کشیده بدان اجرام سیارات بي ریب زحل سیه

مرد ز زیب تأمل فیه یظهر لك وچون کوکب قریب بحد نظر یا شاظر کوکبي دیکر یا مجاسده

عقده از عقدتین قمر رسید و بعد میان او و منظور الیه یعني موضعي که عین نظر واقع است

او در انموضع متحقق شود بقدر نصف مجموع جرمین هردو باشد انرا متصل کویند

با ینمعني که اکنجا آغاز اتصال است نبود وچون بعد بینهما بقدر نصف جرم اقل الجرمین

متصلین شود انرا اقوي الاتصال کویند با ینمعني که اکنجا آغاز قوت اتصال بود وچون

بعد بینهما تمام مرتفع شود انرا تمام الاتصال کویند با ینمعني که اکنجا غایت قوة اتصال

بود مثلا هرکاه قمر بعد از مقارنه متوجه تسدیس شمس شود چون بعد بینهما بچهل وشش درجه

و نیم رسد یعني قمر را که ناظر است سیزده درجه و نیم که نصف مجموع جرمین است بموضع

تسدیس ماند آغاز اتصال است نبود وچون به پنجاه وچهار درجه رسد یعني شش درجه

که نصف جرم اقل جرمست بموضع تسدیس ماند آغاز قوة اتصال است نبود وچون بشصت

درجه رسد که حد تسدیس است غایت قوة اتصال بود و انچه کفتیم در باقي نظرات و

سایر کواکب قیاس توان کرد پس حاجت بتکثیر امثله نباشد و بعضي کویند چون بعد

میان

میان ناظر ومنظور الیه بقدر مجموع جرم هر دو شود اغاز اتصال بود و چه در این وقت
نورهای شان بیکدیگر رسیده باشد و چون بقدر نصف جرمین شود اغاز قوت
اتصال بود و چه در این هنگام نور هر یک بمرکز دیگر واصل شده باشد لیکن معتبر
و معتمد بقول اولست و لهذا مصنف انرا اختیار کرده و چون ازان درگذرد
یعنی چون کوکب ناظر بعد از تمامی اتصال از منظور الیه درگذرد و منصرف
شود و چون بعد بقدر نصف جرم اکمل الجرم شود اغاز قوت انصراف بود
وانرا هر آینه قوی الانصراف خوانند و چون بقدر نصف مجموع جرمین شود
غایت قوت انصراف بود انرا لاجرم تام الانصراف گویند و چون کوکبی ببرج
انتقال کند و در حال انتقال متصل بکوکبی دیگر نباشد پس اگر بعد از انتقال متصل
بکوکبی دیگر نشود تا در آن برج باشد آنرا وحشی السیر گویند چه در انحال کوکب
مثل شخصی بود بشهری در آید و هیچکس را نه بیند لاجرم وحشت بر طبیعت او غالب
گردد و اینوضع دلیل بود بر فرو ماندن از کارها و نقصان احوال و پیش آمدن مهمات
بی نفع و اگر چنانکه کوکب متصل نشود و بعد از ان انتقال بلا اتصال هم در آن برج بکوکبی
آنرا بعید الاتصال گویند و اگر بعد از ان اتصال بکوکب دیگر متصل نشود تا در
آن برج بود انرا خالی السیر گویند بعید الاتصال و این احوال بیشتر اوقات ماه را
اتفاق افتد و بدترین حال که اورا در این احوال سیما در وحشت سیر دست دهد انست که
در برج قوس باشد زیرا که اضعف بروج غربه است مر قمر را بسبب انکه برج قوس واسطه
است میان هبوط و وبال او و چون کوکبی مخطوطی یکی از خطوط خمسه متصل گردد بکوکبی
دیگر قوة خود او را دهد واین را دفع قوة گویند و اگر هر یک در انحال مخطوط باشند دفع

تو تیف کویند واکر کوکبی از موضع خط کوکبی دیکر با و متصل کردد طبیعت خود او را با
واین را رفع طبیعت خوانند واکر درانحال هر یک در خط اندیکری باشد دفع طبیعتین
خوانند واین وضع دلیل بود بر محبت و مودت واتمام کارها بلا وعده جهد و
اکر کوکبی در وبال یا هبوط کوکبی دیکر با و متصل شود انرا انکار کویند واکر هر
یک در وبال و هبوط دیکری باشند انکار از طرفین باشد واین دال باشد
بر ضد انچه در دفع طبیعت مذکور شد و چون کوکبی منصرف شود از کوکبی دیکر و
هنوز آن انصراف تمام نا شده متصل بکوکب ثالث شود ان اتصال بمنزله اتصال
کوکب اول باشد بکوکب ثالث هر چند بحسب ظاهر متصل نباشد واین وضع را نقل
نور کویند واین دلیل بود بر توسط کارها و رسالت میان مردم و همچنین اکر دو کوکب
بکوکب ثالث متصل شوند آن اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثانی
واو را جمع نور کویند وشاید که زیاده از دو کوکب باشد واکثر اوقات این جمعیت
بر سر زحل شود واکر کوکبی در حال رجعت یا احتراق یا در حین وبال و هبوط بود
وکوکب دیکر با و متصل شود متصل به او را از غایت عجز و ضعف او کند او را دو کویند
وشاید که این ضعفها بیکبار کوکبی را دست دهد مثل رجوع عطارد در منتصف حوت
واین وضع دلالت کند بر فساد کارها و تعویق در امور و چون سه کوکب در برجی باشند
چنانکه سبک او ایشان در اول برج بود و میانه او در میان آن برج و کران او در
آخر آن برج چون سبک او خواهد که بکران او متصل شود میانه او او را منع کرده
اول خود متصل شود این را منع نور خوانند وکویند درانحال قوت مانع باشد
وضعف ممنوع واکر سبک او در آخر برج بود و کران او در میان برج و میانه او در
اول میانه

اوّل میانه او خواهد که بگران او متّصل شود پیش از آن سبک او راجع کردد بگران او متّصل شود

و از او کذشته بمیانه او بر پیوندد و اتّصال کوکب میانه او را اگر از کران او باطل کند این را

اعراض کویند و این دلیل باطل شدن کارها و تدبیرها باشد و اگر سبک او در اوّل برجی باشد و میانه

او در میانه آن برج و کران او در آخر آن برج سبک او خواهد که بمیانه او رسد در اینحال میانه او

بکران او متّصل شود و از او در گذرد هر آینه کران او قطع نور سبک او از میانه او کرده باشد

با آنکه سبک اوی در میانه برجی باشد و کران در آخر برج و میانه روی در اوّل برج دوم راجع

چون سبک او خواهد که کران او بپیوندد و میانه او راجع بازگشته متّصل بکران او شود و قطع

نور سبک او از کران او کند این دو حال را قطع نور کویند و این دلیل قطع امید است و

چون کوکبی در اوبال یا هبوط یا درجه بئر باشد و متّصل کردد بکوکبی محظوظ قوی که از دوستان

او بود چنان باشد که کوکب محظوظ با او انعامی کرده باشد و اینحال را انعمت کویند و اگر آنکوکب

قوی ضعیف شود و کوکب ضعیف قوی و باز با یکدیگر متّصل کردند این را مکافات کویند و این

هر دو دلیل نجات است از مهالک و چون کوکبی در میانه انصراف کوکبی و اتّصال کوکب دیگر منحصر بود

بجرم یا بشعاع یا کوکبی در برجی دوم او بود و دیگری در دوازدهم این را حصار کویند قوّة

الکواکب نوع اوّل ذاتیّت و آن آنست که کوکب در حظی باشد از حظوظ خود که بتغیّر طوالع

و ازمان متغیّر نشود مثل بیت و شرف و حد و مثلث و مثال آنکه عنقریب مفصّل مبیّن کردد

و همچنین از اقوی ذاتیّت بودن کوکب در نطاق چهارم که آنرا سعود در افلاک و استعلا

کویند و سریع السیر و مستقیم الحرکة و شمالی العرض تخصص که صاعد بود و دیگر چیزها که در

این زودی بتحریر در آید و چون کوکب در اقوی ذاتی دلیل سعادتهای ذاتی بود چون عقل

و فهم و ادراک و کیاست و فراست و مانند آن نوع دوم عرضی است و آن آنست که تغیّر ادراک

طوالع واوقات باشد مثل انکه کوکب در اوتاد باشد یا در مایل الاوتاد و یا انکه ناظر باشد بطالع
یا در خیر باشد یا در فرح خود یا غیر اینها که عنقریب موضع شروح کردد و بودن کوکب در اینحال
در اینموضع دلیل سعادتهای عرضی بود مثل جاه ومال وعزت وحشمت ومانند آن ونوع
سیم سعادتست وآن انست که کوکب بنظر دوستی بکوکب سعد ناظر باشد یا انکه در برجی باشد سطر سه
که دو کوکب سعود آراسته بقوت ذاتی وعرضی محیط باشد بان کوکب هم در آن برج
یا انکه یکی در دوم آن برج باشد ودیکری در دوازدهم واین دو وضع هر آینه از
اقسام حصار باشد پس انکوکبرا در اینحال محصور یا مضفوط بین السعدین کویند
ومخفی نماند که همچنانکه قوتهای کواکب سه نوعست ضعفها نیز سه نوعست ذاتی وعرضی
وکوسبی وتمثیل هریک عکس انست که در انواع قوی مذکور شد کل لنظیره بعد هذا باید
دانست که قوة وضعف کواکب انچه اکابر این فن حصر فرموده اند صد وهفتاد وچهار صنف
است نود عدد قوتها وهشتاد وچهار عدد ضعفها وتفصیل هریک در کتاب لطایف الکلام
ودلیل المنجمین باحسن وجوه نموده اند پس ما انها را بعبارتی مختصر وانشا رتی موضع باین
کتاب نقل نمائیم تا طالبان اینفن را تذکره ودستوری باشد والله الموفق والمعین پوشیده
نماند که قوت وضعف کواکبرا حسب تاثیر سه قسم کرده اند عظیم الاثر ومیانه الاثر وبا
هریک ازاین اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی واوسط وادنی وترکیب ثنائیه
عقلیه میان این اقسام هر آینه نه باشد پس شهادت ومراتب این اصناف از قوت
وضعف از یکی بود تا نه یعنی انچه حقیر الاثر ادنی مراتب باشد او را یک بهره بود
یعنی یک شهادت وهمچنین بر تزاید یکیک بهره میرود تا منتهی شود بانچه عظیم الاثر اعلا
مراتب اوست واو را هر آینه نه شهادت بود اما اصناف قوتهای قسم اول سی ویکست

از انجمله

ازانجمله پنج عظیم اثر اعلی مراتب ۱ خانه ۲ درجه شرف ۳ اتبراز یعنی بودن کوکب در اقوی بیوت
از بیوتات اثنی عشریه چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس خاصه
که بیشتری از کواکب با و ناظر باشند و کمال ابتراز انگاه بود که با وجود انیحال در خطی از
خطوط ذاتیه خود باشد دور از رجعت و احتراق و بعضی با وجود ضعف وبال و هبوط
چون کوکب در یکی از این بیوت بود مبتز گیرند اما این ضعف است چه هیچ عرض با ذات
معارضه نتواند کرد ۴ تصمیم یعنی دوری کوکب از افتاب بمقدار شانزده دقیقه
و بعضی هفده گفته اند و تصمیم عطارد از همه قوی تر بود زیرا که کسب جوهر افتاب
کند لهذا او را در انیحال افتاب ثانی خوانند و تصمیم دلیل عزت و جاه و عظمت باشد
۵ جرم ها به سعد درجه قمر کوکبی از سیارات مثل درجه قمر کوکبی از سعود ثوابت شود و بدره یک
از این اصناف در این مرتبه نه باشد و شش عظیم اثر او سط مراتب ۱ برج شرف ۲ استقامت ۳
اعلا یعنی فلک انکوکب از فلک افتاب اعلی باشد ۴ دستوریه ۵ طلب و طریقه نیره یعنی بودن
کوکب در مابین درجه شرف افتاب و شرف قمر و بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه هشت
باشد بیت عظیم اثر ادنی مراتب ۱ تشریق علویرا و تغریب سفلیرا ۲ بیت اقبال ۳ درجه طالع
۴ درجه عاشره ۵ عدم عرض ۶ ذروه اوج ۷ ذروه تدویر و بطی ۸ ضرط ۹ دفع قوت ۱۰ دفع
طبیعت ۱۱ قبول در مکان یعنی کوکب در خطوط خویش قوی حال ۱۲ ذو الیمین یعنی بودن
کوکب در عاشر و مطرح شعاع هر دو تربیع او فوق الارض ۱۳ قمر در قران یعنی انکوکب که
مستعلی باشد یعنی بعد او از مرکز عالم اکثر باشد از انکه بعد قمر او راست و این اکثریت
بحسب اجزای نصف قطر حامل و تدویر هر کدام نه فی نفس الامر ۱۴ حماز جب سعود ۱۵ مدد ۱۶
مکان سهم السعادة ۱۷ ظهور یعنی تحت الشعاع نباشد ۱۸ جمع نور ۱۹ نقل نور ۲۰ استیلا بر جزء

[illegible] بسبب [illegible] پانزده درجه [illegible] اکثر [illegible] فلک [illegible] سبب [illegible] تا [illegible] برج [illegible] و [illegible] عرض [illegible] و [illegible] کنند [illegible] پانزده درجه [illegible] و انچه [illegible] دل او [illegible]

چون دفعه را ابعاد حکما است که او
شمال منطقه دل است و او
جنوب منطقه در تحت منطقه منزله
دل باشد و کواکب مقررات که منزله
ارواح اند پس چون کوکب بر منطقه
باشد قوت او بیش از ان بود که در
منطقه چه قوت روح در دل زیاده است
ارجاء مذکورات و جانب راست صاحب کتاب
کفایة التعلیم گوید که اگر کوکبی با افتاب
مقارن شده در افتاب منحوس باشد
هر چند صفت استقلال در کوکب
موجود بود منه

یعنی کوکب علوی که عطارد را بر سطح کره فلک ... جلت نحت که سرعت از قوه
و بطوء از ضعف طبیعه و برودت و حرارت مزاج
منه م

مقدم و بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه هفت باشد امّا اصناف قوتهای قسم دویم چهل و
چهار است ده میانه اثر اعلی مراتب ا اقامت بجهة استقامت ب سرعت سیر ج حد سعد د مثلثه او
ه صعود در فلک اوج و صعود در فلک تدویر ز صعود در شمالی یعنی در شمال معدل
النهار بود مع هذا غایت ارتفاع او روز بروز متزاید بود ح بودن کوکب فوق الارض
ط بودن کوکب مذکر در برج مذکر مؤنث در برج مؤنث ی بری از نحوس و بهره هر یکی از این
اصناف در این مرتبه شش باشد و پانزده میانه اثر اوسط مراتب ا استعلا یعنی بودن کوکب در دهم
و یازدهم دیگری ب ربع مقبل ج عرض شمالی د زیادت نور ه زیادت قدر و این هر دو وقتی
باشد که کوکب در نطاق دویم و سیم باشد امّا زیادت نور در قمر وقتی بود که از تربیع اول که او
را با آفتاب افتد درگذشته بود و بدویم نرسیده و زیادت سیر ز زیادت عدد ح زیادت
حساب و این هر سه در متحیره وقتی بود که کوکب بطی بود از تدویر امّا زیادت حساب در قمر
وقتی بود که صاعد باشد ط درجه سعادت افزای ی مثلثه اولی سعد یا ربع مذکر مذکر را
و ربع مؤنث مؤنث را یب وجه یج نه بهره ید مثلثه ثانیه یه دوازده بهر و بهره هر یک از این
اصناف در این مرتبه پنج است و شش میانه اثر ادنی مراتب ا بیت مایل ب بیت فرح ج بیت
قوت د بیت مذکر مذکر را و بیت مؤنث مؤنث را ه بیت سعد و مثلثه ثانیه سعد ز نظر بیع
قوة صاحب بیت چه خداوند هر خانه ناصر کوکب حال در آن خانه باشد و دلیل عاقبت آن ح اعانت
یعنی هر کوکب که در خانه خود صاحب شرف آن خانه را یابد او را اعانت کند چنانکه مریخ آفتاب را
در حمل و در این باب نظر شرط نیست ط استعانت یعنی هر کوکب که در برج شرف خود بود هر آینه
از کوکبی که صاحب بیت آن برج است استعانت خواهد امّا در این باب نظر شرطست ی نعمت
یا مکافات نعمت یب حصار میانه دو سعد یج بودن کوکب نهاری بروز تحت الشعاع و لیلی

بعضی گویند که درجه فرو گرفته شد و درجه فرو رفته از مدار عرض که جرم کوکب در زوال شد حد تشریق
تشریق و تغریب در کواکب علویه بقول جمهور هفت درجه است و اکثر از آن نگذرد و دو را شرقی
باشد نه مغربی لیکن سفلیین را ضد تشریق و تغریب بکوزه عایت مقدار بعد ایشان از آفتاب
کمتر از هفت درجه است جمع متحیره هر گاه تحت الشعاع باشد ... تشریق و تغریب بدان ایشان نگیرند هر چند بسیار پیش از آفتاب
برآیند و فرو شوند بودن کوکب دوایمی بمنزله شخص است که بر دو دست او را قوت دست راست باشد و بودن کوکب ذوالبنانی منزله آنکه هر دو دست او را قوت دست چپ باشد
منه

بنا بر رای دقیق در نقصان نور قمر ... از ضعف ... تربیع اول ... بر نصف الان ... زیادت ...

... و این

حمل ثور جوزا سرطان
اسد سنبله میزان عقرب
قوس جدی دلو حوت

بشب واین قوت خاص افتاب راست نیامن افتاب یعني در نصف لیلي باشد از فلک
در کجان وارد جان هفت بهره وبهره هر یکي از این اصناف در این مرتبه چهار است اما
اصناف قوتهاي قسم سیم پانزده است حقیر اثر اعلی مراتب ا وجه سعد بهره سعد اثنی
عشریه سعد درجه نیره درجه مظلمه نظر اقط بجهة مناسبت وبهره از این اصناف نه باشد
و هفت حقیر اثر اوسط مراتب ا در کجان سعد ادرکجان سعد هفت بهر سعد درجه مذکر
مذکر را و درجه مؤنث مؤنث راه نصف صاعد از طالع و برج موافق مزاج برج موافق
خوي واین هرد و از منسوبات بروج وکواکب در باب سابق معین شده اسقاط توان
نمود وبهره هر یکي از این اصناف در این مرتبه دو باشد و پنج حقیر اثر او في مراتب ا نیم
بهر واین خاصیت به نیرین و در دیگر کواکب چنان باشد که بروز در نیم بهر افتاب باشند
و در شب در نیم بهر ماه برج شمالي برج دوست و بالجمله معرفت دوستي و دشمني کواکب
جدولي وضع کردیم تا مستجاب اینفن را مفید
باشد جدولي اینست برج مستقیم الطلوع
ولایت واختصاصیت به نیرین چنانکه در روز ولایت
افتاب و در شب قمر راو بهره هر یکي از این اصناف
در این مرتبه یکي باشد اما اصناف ضعفا قسم اول

کیوان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اه	ب	اب	اب	ه	اب	ب	دوستان
ب	اب	ب	ه	اب	ب	ه	دشمنان
اب	ا	ه	ب	اب	ه	ب	دوستان
اب	ب	ه	ه	اه	ب	ب	دشمنان

سي و پنج است از الجمله هفت عظیم اثر اعلی مراتب ا وبال درجه هبوط احتراق وجدان از
هر طرف شش درجه باشد کسوف افتاب راه ضوف ماه را و کسوف کواکب را یعني مستور کردند
جرم ثابته بهمان شرح که در ثابته سعد گفتیم وبهره هر یکي از این اصناف در این مرتبه نه باشند و شش
عظیم اثر اوسط مراتب ا برج هبوط رجعت تحت الشعاع طریقه محترقه یعني بودن کوکب

درما بيني درجه هبوط افتاب وهبوط قمر ه انحطاط فلك يعني فلك كوكب از فلك افتاب منحط
باشد و جزو مقدم و دو تربيع او و بيره هريك ازاين اصناف درايمرتبه هشت باشد و بيت
دوعظيم انزادني مراتب ا تغريب علويرا و تشريق سفليرا . دو ربا انحطاط ج
استقبال فلك يعني درجه هفتم از طالع د درجه رابع ه بيت ثامن و نقطه حضيض
اوج د نقطه حضيض تدوير ح ذو الجانبين يعني بودن كوكب در رابع و مطرح شعاع
تربيعي او تحت الارض ط انكار ى بيت ادبار يا قمر نحس برد . و رقران س حماجت
نحوس نظير عداوت ع قطع نور ف انتكاث ص و اعراض ق عقده جو زهر تشريق زافا
ر نحوست افتاب بطلوع نحيني قبل از دو نحوست ماه بطلوع نحيني بعد از او ط
حد نحس ح ضرر يعني ضرر زحل وضرر مشتري بعطارد و ضرر افتاب وعطارد بزهره
و زهره را ضرر نيست وضرر قمر و مريخ بيكديكر واين مشروطست بانكه كوكب ضار
در بيت كوكب مضرور باشد و بر عكس مثل زحل در حوت يا مشتري در دلو كا درجه
ثانيه نحس له درجه سهم قاطع و آن سهمي بود كه از درجه مريخ و زحل و درجه طالع كيرند
و بيره هريك ازاين اصناف ضعفهاي قسم دوم سي و يكست نه ميانه انزاعلى
مراتب ا اقامت بجبه رجعت . بطو سير ج هبوط از فلك اوج د هبوط در فلك
تد و بيره هبوط در جنوب يعني در جنوب معدل النهار بود و مع هذا روز بروز
غايت ارتفاع او متناقص بود و بودن كوكب تحت الارض ح برج مذكر مؤنث را
و برج مؤنث مذكر را م مثلثه او را نحس ط غريب در مكان يعني در آن برج او را
هيچ حظي نباشد از قوت و ضعف مثل افتاب در سنبله و بيره هريكي ازاين
اصناف در ايمرتبه ششي باشد و سيزده ميانه انزا اوسط مراتب ا ربع مدبر . عرض

جنوبيه

جنوبي ج نقصان نور د نقصان قدر واين هر دو وقتي باشد در نطاق
اول وچهارم باشد اما نقصان نور در قمر وقتي بود كه ميانه تربيع
دوم واول شمس باشد ه نقصان عدد و نقصان حساب واين هر دو وقتي
بود كه كوكب صاعد باشد از تدوير اما نقصان حساب در قمر وقتي بود
كه هابط باشد ز نقصان سير ح درجه سير ط مثلثه ي نحس ثابته يا ربع مذكر
مؤنث را وربع مؤنث مذكر را يب خلاف محل يج وحشت سير يد خلاء سير
وبره هر يكي ازاين اصناف در اينمرتبه نحست وده ميانه اثر ادني مراتب ا بيت زايل
غير ساقط ب بيت ترح ج بيت ضعف د بيت مذكر ومؤنث را وبيت مؤنث مذكر را
ه بيت نحس و ضعف خداوند خانه ز منافرت يعني بودن كوكب نهاري در خانه
كوكب ليلي وعكس ح حصار ميانه دو نحس ط عقده جوزهر متحيره را ي تياسر بودن
از آفتاب يعني در نيمه روزي از فلك وبره هر يكي ازاين اصناف در اينمرتبه
چهار است از ضعف اما ضعفهاي قسم سيم هفده است پنج حقير اثر اعلى مراتب ا
وجه نحس ب نه بهر نحس ج اثني عشريه نحس د درجه مظلمه ه درجه نيره زحل ا هفط ز
وبره هر يكي ازاين اصناف در اينمرتبه است ونه حقير اثر اوسط مراتب ا وريحان
نحس ب حد بهر نحس ج درجه قيمه د درجه مؤنث مذكر را ودرجه مذكر مؤنث را ه
بودن نيري در درجات دال على العمى و بودن كواكب در نصف هابط از طالع
ز برج مخالف مزاج ح برج مخالف قوي وبره هر يكي ازاين اصناف در اينمرتبه دو
باشد وسه حقير اثر ادنى مراتب ا برج جنوبي ب برج دشمني ج برج معوج الطلوع
وبره هر يكي ازاين اصناف در اينمرتبه يكي باشد اينست تمامي نحس در قوت و

حمل ثور جوزا سرطان
اسد سنبله ميزان عقرب
قوس جدي دلو حوت

ضعف کواکب ومراتب آن واهل احکام کویند که همچنانکه هیچ شخصی نبود در هیچ وقتی که قوت
وضعف او باهم ایمحنه نبود همچنین هیچ کوکبی نباشد در هیچ مواضع که قوت او ممزوج نباشد
بضعفی وضعفش بقوتی پس چون خواهند که متوجه احکام نجومی شوند شرط انست که اوّل قوت
وضعف کواکب به تمامه ضبط کنند بعد ازان بهرهای قوت وضعف را با یکدیگر مقابله کرده
ازانمیان مزاجی خاص استنباط واستخراج نمایند تا بحسب انمقدار قوت وضعف کواکب معلوم
شود وحکمیکه ازان کنند مستحکم ومعتمد علیه باشد والله اعلم باب بیستم در معرفت اصول
که در اختیارات بکار آید بر فطرت سلیمه مخفی نماند که انچه دانستنی اندر اصول اختیارات
از واجبات پنجست اوّل معرفت حد اختیار دوم معرفت فایده اختیار سیم معرفت اشغا
لیکه مستحق اختیار باشد یا نباشد چهارم ضروریات اختیار از اوضاع فلکی واندو قسم بود
یکی انچه در وسعت وقت ضروری باشد دوم انچه در ضیق وقت ضروری باشد پنجم محذورات
اختیار از اوضاع علویات امّا حد اختیار هر یک از اکابر اختیار را بنوعی تعریف کرده اند
کوشیار در مجمل الاصول چنین آورده که الاختیار سعادت الوقت المختار ملائمة لغرض
المطلوب وخارجیه بصاحب الطالع امتزاجا محمودا وحضرت امام الموفقین فخر الملة والدین
الرازی علیه الرحمة در اختیارات علائیه بر انجه اعتراضات کرده اند بچند وجه ان را مردود
ساخته خود چنین تعریف کرده که اختیار عبارتست از کزیدن وقتی که بهترین وقتها باشد
که یافته شود از انوقتها که موافق مقصود بود در انمدت که آنوقت در وی طلب
کنند ومصنف در حواشی شرح بیست باب اسطرلاب آورده که تعریف امام منقوضست
بانکه در مدت مفروضه ممکن است که دو وقت یافته شود که مناسبت ان بمقصود علی
التسویه باشد وخود چنین تعریف کرده که اختیار تعیین وقتست که بهتر از انوقت نباشد

۲۰ نجم

برغم منجم از اوقاتیکه مناسب امر مقصود بود دراغدت که شروع دران امر مطلوب بود امّا فایدهٔ
اختیار مبني بر مقدمه ایست که بطلیموس که پیشواي اهل اینصناعتست در ثمرة الفلک درکلمهٔ
هشتم ایراد نموده و افضل الحکماء المهندسین المتحقق الطوسی علیه الرحمه در شرح انکلمه
فرموده که هرطالع که همهٔ دلایل او مسعود قوي بود انکس را که صاحب انطالع بود نظیري
نبود و در همهٔ سعادات وخیرات و هر طالع که دلایل او منحوس وضعیف بود انکس را
که صاحب انطالع بود در سعادات وخیرات حظي نبود و در شقاوت وشر بي نظیر بود و
اینهر دو یا غیر موجود بود یا نادرة الوجود پس اکر طوالعرا دلایل ازهر دو صنف باشد بعد
از تکافي دلایل خیر وشر هرکار که بر انقرار کیرد انرا قوام اندلایل کویند وچون اختیار
کنند جهة شخصي که انکس را طالع اصلي باشد وطالع تحویل خاصه در ایامي که اختیار در
آن ایام کنند وهریکي را قوامي باشد پس هردو قوام در طرف سعادت مساوي باشند
وسعادت اختیار با نضم شود انتفاع الشخص بان اختیار در غایت کمال بود واکر در طرف
سعادت متفاوت باشد وسعادت اختیار از قدر تفاوت میان هردو زیاده همچنان
باشد که اوّل امّا اکر در طرف سعادت متفاوت باشد وسعادت اختیار مساوي قدر
تفاوت بود از ان اختیار اثري زیادت وسعادتي محسوس نشود وهمچنین اکر
کمتر از ان بود اکرچه استعمال اختیار در آن هردو صورت مؤدي بصلاح باشد چه
وجود آن اختیار از فایده في نفس الامر خالي نباشد بر اینقیاس باید کرد انجا که یکقوام
در طرفي بود ودیکر قوام در دیکر طرف یا هردو طرف نحوست باشد انتهی کلامه پس نباید
انچه محقق فرموده مشکل نه مینود با نکه شخصي در نحوست وقت مشغول بامري شود واثر
سعادت یابد یا در سعادت وقت بمهمي استعمال نماید واثر نحوست یابد یا اثر اختیار دواعد

در دو شخص مشتغل در امر واحد متساوي نبود وهمچنين واز او نيايد سخن كسيكه كويد كه اكر دلايل
اصلي وتحويل شخصي مسعود است سعادت اختيار تحصيل حاصل باشد واكر دلايل اصلي
وتحويل شخصي منحوس است سعادت اختيار مانع بيحاصل اما معرفت اشتغالي كه مستحق
اختيار نباشد اينست كه ميفرمايد كه هر شغلي كه هر روز يا هر هفته چند بار محتاج اليه باشد
در ان شغل حاجت اختيار نيست زيرا كه هر كه محتاج اليه كه هر روز يا هر هفته باشد عادت
بر انجاري شود وامور عادي قايم مقام امور طبيعي باشد كما يقال العادة طبيعت
ثانيه الانسان وظاهر است كه در امور طبيعي اختيار را دخل نيست اما در اشغال ديكر
كه هر آينه مستحق ومحتاج اختيارات وقتي اختيار بايد كرد كه قمر وبيت قمر وصاحب
بيت قمر وكوكبي شغل مفروض منسوب باو باشد مثل انكه زراعت منسوب بزحلست ودعوى
شرعيه منسوب بمشتري وعلى هذا وطالع وقت اختيار وصاحب طالع وخانه منسوب اليه شغل
مثل انكه خانه نهم منسوب اليه سفرا ست وخانه چهارم منسوب اليه زراعت است وعلى هذا
وصاحب انخانه واينها همه با بشري الحال باشند وضروريات اختيار در وسعت
وقت كه در مقدمه موعود بود همين هشت چيز است وبعضي هفت كفته اند موافق انچه امام
در اختيارات علائيه آورده ومحقق طوسي در سلك نظم كشيده بيت اختيارهر چه داري
هفت چيز آور بجاي ؛ تا بود كار تو نيكو وبن همي دان مفترض ؛ حال مه مسعود بايد حال برج
وصاحبش ؛ حال طالع صاحبش بيت الغرض صاحب غرض ؛ ورعايت حال قمر ومتعلقات او در
اين امر دون كواكب ديكر بنابر انست كه قمرا قربست بارض از باقي اجرام پس تاثير او در
عالم سفلي اظهر باشد وايضا اسرع ساير سيارانست پس نسبت او بتغيرات عالم عناصر
اكثر باشد ~~وايضا اسرع ساير سيارانست~~ ونير قمر از غايت سرعت انوار كواكب ديكر را

قمر

ممزوج گرداند وان امتزاج سبب حدوث حوادث گردد کما قال البقراط انّ القمر هو المتوسط
بین الاجرام السماویه والارضیه وهو المؤدّي من اجرام العلویه الی الاجرام السفلیه امّا
رعایت طالع وقت وصاحب او بنابر انست که طالع را دلیل تن گرفته اند وصاحب طالع را
دلیل نفس ورعایت نفس وحفظ بدن عقلا وسمعا از واجبات است امّا رعایت کوکب و
برج منسوب الیه شغل لایح وظاهر است ومحتاج به بیان وبرهان نیست چون این هشت
چیز که صلاح حال ایشان در اختیارات واجب ولازم است بعضي کواکبند وبعضي بیوت
وصلاح حال هریک از اینها ونوع غیر صلاح حال اندیگر است پس به بیان هریک جدا
جدا در آمده میفرماید که صلاح حال بیوت انست که از جرم یا شعاع نحسي خالي باشد و
سعدي بجرم یا بشعاع ناظر باشد بایشان وصلاح حال کوکب آنست که مسعود باشد بنظر
سعود ومع هذا بقبول دیگر که هر آینه قوي ذاتي وعرضي است همه یا بعضي اراسته باشد
وفساد حال بیوت وکواکب بقیاس بر اینکه مذکور شد معلوم شود یعني فساد حال بیوت
آنست که از جرم یا شعاع سعدي خالي باشد ونحسي بجرم یا بنظر عداوت ناظر باشد
بایشان وفساد حال کواکب انست که منحوس باشد بجرم یا بنظر عداوت نحوس ومع
هذا بضعفهاي دیگر همه یا بعضي مبتلا باشد واگر صاحب بیت قمر در وقت اختیار
منحوس باشد یا بتقدیریکه منحوس نباشد از اوتاد زایل بود صلاح حال قمر فایده ندهد
زیرا که قمر دلیل ابتدا بود وخداوند بیت قمر دلیل عاقبت وظاهر است که حسن عمل
بحسن خاتمه است وجمعي گویند که چون خانه غرض وخداوندش منحوس بود صلاحیت
سایر دلایل فایده ندهند وبعضي از اصحاب تجربه در این باب مثالها ایراد نموده اند
واگر صلاح قمر که در اختیارات دلیل ابتداء امورات بیشتر شود دلالت کند انهم در ابتداء

حال

بحسب دلخواه نباشد پس بجهت اصلاح اینفساد یکی از سعدین جهد باید کرد که در طالع یا عاشر
باشد چه طالع دلیل مبداء امور است و عاشر دلیل اعمال و اشغال و اگر مصلح نیز میسر نشود
لیکن صاحب بیت قمر مسعود بود عند الضروره جایز باشد غایتش آنکه مهم در ابتدا فاسد
و ضایع گردد و در انتها بصلاح باز آید و ضروریات موعوده اختیار عند ضیق الوقت همین است
که مذکور شد اما اموریکه رعایت آن سبب کمال اختیار بود بسیار است و مصنف از آنجمله یک
خبر که ابلغ و افید است اختصار نموده میفرماید که در اختیارات نهاری اولی و انسب
آن بود که طالع و برج قمر بروج نهاری بود و در اختیارات لیلی بروج لیلی بروج
نهاری دلیل قبیل از این در باب ششم ذکر یافته اما محذورات اختیار بسیار است آنچه
جمهور بر آن متفق اند آنست که می باید قمر تحت الشعاع و مجاسده کید و ذنب و در طریقه
محترقه و محصور بین النحسین و خالی السیر و وحشی السیر نباشد و خلاء السیر او عبارتست از آنکه
منصرف از نحسی باشد یا از سعدی الا آنکه انصراف او از نحس اشد است و بعضی نظر عداوت
میانه خداوند خانه قمر و قمر و همچنین نظر عداوت قمر با نحوس و سقوط او از طالع و وقوع
او در وبال و در اواخر بروج که حدود نحسین است و بطوء السیر و هبوط او و در جنوب
از جمله محذورات شمرده اند و انبغا می باید که نیرین هیچکدام در طالع نباشند زیرا که
طالع مشترکست میانه نور و ظلمت پس هرگاه حلول نیرین در طالع اتفاق افتد چون اضوء
کواکب اند هر آینه طالع بر حالت طبیعی نماند و در اختیارات باعث عوارض مکروهه گردد
و مخفی نماند که در مداخل معتبره اینقدر همین در باب قمر بنظر رسیده و امام رحمه الله سبب
آن از ابو المظفر حکیم چینی نقل نموده که ماه در غایت رطوبتست پس تاثیرات غریبه در
وی بسهولت ظاهر شود و چون در طالع بود ضررات عظیم در وی پدید آید بسبب آن اشتراک

لحوز اورا

که مذکور شد لیکن مولانا کمال الدین حسین واعظ در لوایح القمر آورده که حق آنست که شمس نیز
در طالع نباید و از بعضی فضلا این دو بیت نقل نموده بیت از قول حکیمان جهان در سمرست
؛ نیر که بود بطالع اندر ضررست ؛ اینکار جهان ازاین سبب با خطرست ؛ کاندر درج طا
لع هر روزه خورست ؛ بر تقدیر مصنف وقوع نیرین را در طالع در جمیع اختیارات جایز
نداشته مگر در اختیار کاری که ثبات و دوام مطلب بود ظاهر این قید در باب آفتاب
باشد چه دوام قمر را که اسرع کواکب است نسبتی نباشد و در اکثر کتب و رسایل که منع وقوع
قمر از طالع کرده اند قید کرده اند الا در بیع و شری زیرا که در بیع و شری سرعت و تعجیل
مطلوبست کما قال کوشیار القمر فی الطالع مذموم فی جمیع الاختیارات الا فی الشری و البیع
اذا کان مسعودا و در امور بعضی بشرارت مثل تخریب حصون و قلاع و قتل بلاد و قری
و استعمال سموم و مهلکات باید که قمر منحوس باشد لیکن شرط آنکه از اوتاد معتبره و
بیوت مقصوده زایل باشد تا حصول مطلوب خلل نپذیرد و احسن آنست که در دوازدهم
یا هفتم باشد که بیت اعدا و خصومت است در اموری که مطلوب شهرتش باشد باید که شمس
که اشهر کواکب است فوق الارض باشد تا شهرت آن امر کالشمس فی وسط النهار شود و نیز
باید که قمر بنظر دوستی متصل بکوکبی باشد که شغل مفروض را بآن کواکب انتسابی و چون
این حکم خاص نیست بامور مطلوبة الشهرت بلکه عامست در جمیع امور از این جهت ابتدا با دیگر
احکام ضم ساخته میفرماید که بالجمله در هر شغل برج طالع و موضع قمر کوکبی که قمر متصل باو باشد
باید که مناسب آن شغل باشد و بعد از تقریر این اصول مشغول بامثله شده میفرماید که
مثلا از برای دیدن ملوک و اشراف قمر در مثلثه آبی باید که سرطان و عقرب و حوتست
چه اول اعلی بروج است و خانه قمر که کوکب ابنای ملوکست و ثانی که خانه مریخ کوکب امرا و سلاطین

است وثالث خانه مشتري كه كوكب علما واشرافست وامدهر چند خانه افتاب آما بجب
صورت دال باشد بر تسلط وتوحش پس مختار عدم اختيار او باشد وايضا بايد كه قمر
ناظر بافتاب باشد يا بمشتري بنظر مودت تا صاحب اختيار بنظر عنايت وشفقت آن
پادشاه يا ان بزرك مفتخر ومستعد كردد واكر مراد از ديدن طلب علم باشد بايد
كه صاحب عاشر وثاني از نحوس بري باشد وبيكديكر متصل بنظر مودت واكر مراد
طلب حاجت باشد بايد كه طالع برج اسد بود وقمر در بيت عاشر متصل ومشرق
بسعود واكر صاعد وزايد النور بود نور على نور باشد واز براي جلوس
پادشاه برسرير مملكت قمر در اسد يا عقرب بايد كه دو برج ثابت اند ثبات درين
امر محمود است ومع هذا اول خانه افتابست كه كوكب ملوكست وثاني مريخ كه
كوكب امرا وسلاطين است يا در يكي از دو خانه مشتري چه مشتري سعد اكبر است
وبطي السير وبيوت او غير منقلب ومحمد ايوب كه يكي از علماي احكام است عقرب را
درين امر جايز نداشته بسبب هبوط قمر وتحوست وشرارت مريخ كه صاحب عقربست
وايضا بايد كه طالع درين اختيارات از بروج ثابته باشد ومستقيم الطلوع و
اوتاد ان بري النحوس وايضا قمر بايد كه زايد النور باشد وناظر بافتاب
بنظر مودت چه افتاب كوكب ملوكست واكر درانحال افتاب در وتد السماء
كه رافع بيوتست باشد احسن واعلى خاصه كه در وتد السماكه درين هنكام بيت
اشرف او باشد وابتداء تعليم وهمچنين ابتداي كتابت قمر در بروج انسي بايد
زيرا كه تعلم علم وصنعت كتابت مخصوص است بنوع انساني كه مدرك كليات
ناظر بعطارد كه كوكب دبيران وكاتبانست يا بمشتري كه كوكب علما وفقها است

دار براي

بنظر مودت

بنظر مودّت تا متعلّم بر معلّم مشفق و مهربان باشد و اولی آن بود که این دو کوکب بزرد
حال استقامت سیر با یکدیگر متصل باشند و حذر باید کرد از آنکه مریخ و زحل بطالع باشند
چه اولی دلیل نفرت و ثانی دلیل نسیان متعلم بود در تعلیم علم موسیقی باید که قمر و زهره
احد الکفایتین متصل باشند بیکدیگر بود بنظر مودّت و طالع برج هوائی بود چه حصول
صوت و صدا باستعانت هوا بود و از برای و از برای سفر باید که قمر در برج ارضی
بود بنا بر مناسبت و منقلب باشد باز و جسدین تا آن سفر بزودی بمنتهی رسد و نباید که
برج ثابت باشد خصوصا عقرب که دلیل گرانی سفر و مشقت و خوف راه بود و حدیث
حضرت پیغمبر که دلالت فرو القمر فی العقرب در این باب شاهد و مصدق است و ایضا باید
که قمر متصل باشد بمریخ بنظر مودت تا خوف قطاع طریق نبود در قضا و سپاهیان قافله
مشفق و مشفق باشند و از ایشان امداد و اعانت برسد و اگر با قطاب با مشتری
متصل بود هم شاید و اولی آن بود که خداوند خانه قمر متصل بقمر باشد و مسعود
و طالع وقت در اصطبار برج منقلب باید مسعود بنظر مودّت نیرین و احتراز باید
کرد از آنکه ماه در رابع بود خداوند طالع از طالع ساقط که اینها همه دلیل مشقت
و عسرت مسافر بود از برای سفر بحر قمر در برج آبی باید بجهة مناسبت و حدّا بوتب برج
خاکی جایز داشته بنا بر مناسبت مقصد و خوف غرق و ضایکه در سفر بر کشتیم باید که موضع
قمر برج منقلب بود یا ذو جسدین مبرا از نحوس و باید که متصل بیکی از سعود بود تا
کشتی بسلامت بگذرد و مسعود بودن بیت تاسع در هر دو نوع سفر از جمله اتفاقات خمسه
باشد و حذر باید نمود از اتصال قمر بزحل و بکوکبی که مقیم باشد و همچنین حذر باید کرد
از حلول کوکب مقیم بطالع که اینها همه دلیل سکون کشتی و فرو ماندن سکان او باشد

و از برای دخول بلد قمر در برج ثابته باید اگر مطلوب کثرت اقامت باشد در آن بلد و
الا برج ذوجسدین و باید که متصل بسعود بود و تحت الارض نباشد مگر آنکه مقصود از دخول
بلد اختفا باشد و ایضا نباید که خداوند خانه ماه تحت الارض بود و نظر ماه بطالع یا خدا
وند طالع درین امر از اتفاقات حسنه باشد و از برای نو بریدن و پوشیدن باید که قمر
در برج منقلب و ذوجسدین باشد زیرا که انقلاب باعث استبدال بود در لباس همه
کس را با آن رغبت است لیکن فقرا و مردم بی بضاعت را برج ذوجسدین اولیست تا
مدتی لباس ایشان از اندراس محفوظ و مضمون ماند و باید که قمر درین اختیار متصل
بزهره بود که کوکب زیب و زینت است و حذر باید نمود از بودن قمر در برج ثابته که
مستلزم ثبات ثیابست خصوصا اسد که درین امر بسیار مذموم شده است چه ثابت
ترین بروجست بسبب کثرت مطالع و قرب سمت الرأس و ایضا صورت دالست
بر توحش و تسلط و گویند که هرکه در حال وقوع قمر در اسد متلبس بلباس نو شود
آن لباس در بر وی بسوزد بلکه مثلا بآفتی شود که هم تلف بود و بودن قمر
درین حال بمقابله یا مقارنه آفتاب مشعر باشد بر آنکه لابس با همان ملبوس سر در گریبان
خاک کشد کما اشار الیه الامام فی اختیاراته و از برای نکاح قمر در برج ثابت باید
خلافا لکوشیار و صاحب روضة المنجمین زیرا که درین امر دوام و ثبات مطلوب
و مرغوبست غیر نصف اول عقرب که هبوط قمر آنجا در غایت قوتست و بعضی تمام
برج عقرب را مکروه دانند یا در میزان باید که خانه زهره است یا در قوس که خانه سعد
اکبر است متصل بزهره که کوکب عیش و عشرت است و اگر مشتری ناظر باشد سعادت
آن اختیار مضاعف گردد که قمر زاید النور باشد و نباید که در حمل و سرطان و جدی

ودلو

و دلو و موضع زحل و ذنب باشد که اینها سبب نفرت و تفریق کردد و در زفاف باید که قمر در برج ثابت
باشد چه در ثبات و دوام خوف طلاق و فراق نبود بغیر از عقرب چه عقرب خانهٔ مریخ و هبوط قمر
است از این سبب ناسازکاری و خصومت شود یا در یکی از خانهای عطارد بنا بر مناسبت چه
سنبله بر صورت جاریه بکر تصور کرده اند و لهذا او را عذرا کویند و جوزا بر صورت دو کودک
متعانق صاحب روضة المنجمین کوید این اختیار بنا بر آنست که زن ثیبه باشد و اکر بکر بود
از آن بکارتش در توقف افتد و ایضا باید که قمر متصل بزهره بود که کوکب عشق و محبت است
سیما که زهره سلیم الحال بود و در حمام قمر در برج ابی یا آتشی باید حمام نتیجه آب و آتش
است متصل بیکی از سعدین تا باعث آسایش و جمال شود و در نوره کردن باید که قمر در
برج آبی متصل با فتاب یا کوکبی محترق یا هابط بود بنظر مودت در موی تراشیدن باید قمر
در برج ذو جسدین باشد الا سنبله و کوشیار در برج ابی جایز داشته و باید که متصل بود بیکی
از سعدین و حذر باید کرد از آنکه قمر در حمل یا در طالع بود و در فصد قمر ناقص النور باید
زیرا که نقصان نور قمر باعث نقصان رطوبت ابدانست چنانکه در طبایع کواکب مذکور
شد و چون چنین باشد خون صالح صرف نشود و اکر اخراج خون بسیار مطلوب باشد زیادتی
نور قمر جایز بود ایضا باید که قمر در برج آتشی بود چه آتش رافع رطوبتست یا در برج هوا
بنا بر مناسبت طبیعت دم غیر جوزا زیرا که جوزا متعلقست بدست و حلول قمر در
هر برج هر عضو باعث توجه رطوبت بدن باشد بان عضو و این مقتضی تعفن مواد است
پس با حصول رطوبات و تعفن مواد آهن بان عضو رسانیدن مصلحت نباشد در تاریخ
روضة الصفا مذکور است که اتابک یکی از امرای سلطان مسعود سلجوقی بود بموجب فرمان
اذربایجان شده و چون بزنجان رسید وقتی که قمر در جوزا بود فصد کرد از قضا رک دستش کشیده شد

درهمان ایام رشته حیات او بقطع رسید ونیز گفته اند که ملاقات آهن بعضوی که قمر در بیت آن عضو
بود مصلحت نباشد وبیت هر عضو در منسوبات بیوت مذکور شد وبرج هر عضوی از انقیاس
توان نمود هرگاه حمل بمنزله طالع گیرند وباقی بر ترتیب واحمد عبد الجلیل سجزی که یکی از
علمای احکامست نیاط بروج در فصد شرح کرده است وبعضی دیگر برج مذکر شرط کرده اند
وحذر باید کرد از انکه نحسین یا قمر در طالع باشند واگر چنین باشد موضع جراحت ناسور
شود وریم گیرد وایضا حذر باید کرد از وقوع نحسین در ششم طالع وششم موضع قمر که بیم
خطر باشد ودر حجامت باید که موضع قمر وطالع بروج هوائی ومتصل بقمر احد السعدین و
حذر باید کرد از حلول قمر در ثور واز بودن نحسی در ثانی یا ثامن نیرین ومحمد ایوب
وقوع قمر تحت الشعاع نیز جایز نداشته ودر مسهل خوردن باید که قمر ناقص النور ودر برج
آبی وفوق الارض ومحصور بین السعدین بشرط انکه متصل بتحت الارض باشد وحذر
باید کرد از انکه قمر در اسد بود یا متصل باشد بعلویین که از اتصال زحل دیگر علتها عارض
شود واز اتصال مشتری فعل وعمل او ضعیف گردد ودر قی وغرغره محمد ایوب وقوع
قمر در حمل جایز داشته وکوشیار والبصرانی در حمل وثور وبطلیموس بروج انثی لیکن
شرط نظر زهره سیما که فوق الارض باشد ودر ختنه کردن باید که قمر ناقص النور باشد و
در برج انثی بسبب انچه در فصد گفتیم متصل بزهره که کوکب سور وتماشاست یا مشتری
که کوکب شریعت وملت اسلام است واگر مشتری در اینوقت مشرقی وفوق الارض باشد
احسن واعلی بود ونشاید که قمر در عقرب بود که متعلق بالت تناسلست که در اینحال
ملاقات اهن بان عضو مصلحت نباشد چنانکه در فصد گفتیم یا متصل بزحل باشد که اینجا
نیز مصلحت این امر نیست زیرا که دلالت کند بر تعفن وناسور شدن زخم ودر برده خریدن

قمر در برج ثابتی باید بنا بر مناسبت مبیع واگر طالع نیز از این بروج باشد بهتر باشد وایضا خداوند
بیت سادس را باضداد ونظر طالع اتصال محمود بود واگر خواهند که برده را آزاد کنند باید که
ماه زاید النور باشد ومتصل بسعدی که مشرقی باشد وایضا باید که طالع وصاحبش بری النحوس
بود ودر چهارپای خریدن کوشیار گوید که قمر در برج ثابته باید ومحمد ایوب در برج ذو
جسدین جایز داشته وحق آنست که برجی باید که بر صورت ذوات الاطلاق باشد وجهت
چهارپای سواری وبارکشی نیمه آخرین قوس بهتر است وایضا باید که قمر متصل بکوکب مستقیم
باشد واوتاد بیت سادس وصاحبش صالح الحال بود ودر مطلق بیع باید که قمر ناقص النور
والحساب بود ودر برج معوج الطلوع منصرف از سعدی ودر مطلق شری بر عکس باید
که قمر زاید النور والحساب بود ودر برج مستقیم الطلوع متصل بسعدی ودر زراعت کردن
قمر در سرطان وحوت یا برج خاکی باید زیرا که حصول ارتفاعات باستعانت آب وخاک است
وعدم جواز عقرب با آنکه برج آبیست بنا بر آنست که هبوط قمر وخانه مریخ است وایضا باید
که قمر متصل بسعود بود یا تسدیس وتثلیث زحل جهت مناسبت وایضا باید که طالع برج
ذوجسدین باشد وخداوندش حال برج منقلب ناظر بطالع مبرا از نحوس وحذر باید کرد
از آنکه قمر ناقص العدد بود که آن دلیل فساد تخم باشد ونظر نحوس بصاحب طالع هم از جمله
محذورات شمرده اند زیرا که از علامات آفت زرع وکشت باشد ودر اجازت اراضی قمر در برج
ترابی باید ومحصور بین السعدین بشرط نظر حاضرین وایضا باید که قمر ناظر باشد بخداوند
خانه بود ودر اجرای قنوات قمر در تحت الارض باید ودر برج آبی واولی آنکه در ثالث وخامس
باشد ناظر بسعود سیما المشتری وصلاح حال زحل ونظر مودت قمر با او ودر این امر از جمله شرایط است
ودر درخت نشاندن قمر در برج ثابت باد وجسدین باید نه منقلب تا درخت استوار ونما بپذیرد

وطالع نیز باید که ازاین بروج بود وایضا باید که متصل بسعدی باشد که آن سعد در طالع یا
عاشر یا شرف خود بود باید که زحل صالح الحال باشد وحذر باید کرد از اتصال کوکبی که
هبوط باشد و در بنا نهادن باید که قمر زاید النور والحساب بود و در بروج ارضی باشد
ثابت یا ذو جسدین کما لایخفی علی المتفطن و بنظر مودت متصل بود بکوکبی که در شرف
باشد تا آن بنا مبارک و میمون باشد یا در برج هوائی فوق الارض و صاعد در عرض
و افلاک تا آن بنا زود مرتفع شود و زحل که کوکب عمارتست باید که در این اختیار
قوی حال هم باشد وایضا باید که طالع یا موضع صاحب طالع برج ارضی باشد و وتد
رابع الحال بود و حذر باید کرد از وقوع زحل بر حال در بیت رابع و سقوط خداوند
خانه قمر از قمر وایضا منحوس بودن صاحب طالع به تحت الشعاع یا مجازجت کوسی از جمله محذورات
است و در بناهای زیر زمین باید که قمر متصل بکوکبی باشد که تحت الارض و هابط بود و سجا
درصنوب وبطلیموس در بنای بلاد و قرا وقوع ثابته را که بر مزاج مسعود باشد در اوتاد طالع
شرط کرده است و بودن مریخ با ثابته که بر مزاج او بود و در بیت عاشر از جمله محذورات
شمرده زیرا که این موضع علامت قتل سلطان آن ملک باشد بل علامت قتل تمام باشد نعوذ
بالله من هذا پس در این وقت این مقولات را بر دعا ضم کرده گوئیم از برای دعا کردن قمر
در یکی از خانهای مشتری باید که متصل بکوکبی که روز المقصد و مطلب انسانی بوده
باشد و بعضی مجانده قمر با مشتری بعقده درس وقران عطارد با کف الخضیب در
این امر از جمله شرایط گرفته اند و وصول کف الخضیب بدایره نصف النهار در این
باب مشهور و معروفست این قدر که مصنف ایراد نموده با الحاق کردیم در معرفت اختیا
رات اینجا کافیست و زیاده از این بطول مفضی است والله خیر الموفقین واحکم

الحاکمین

الحاكمين قد تمت وكملت شرح هذه الابواب بعون الله الملك الوهاب كاتبه

الحروف اقل السادات سيد محمد تقي ابن المرحوم المغفور

ميرزا عبد السميع الحسيني الموسوي الشيرازي

في بيست هفتم جمادى الثاني ١٢٤٤

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین

اما بعد این کتاب مشتمل است بر سی باب باب اول در شرح حساب جمل در تقویم و بروج و کواکب و اسبوع و غیره باب دوم در شرح افلاک و چگونگی گشتن آن باب سیم در شرح بروج باب چهارم در منسوبات بروج باب پنجم در پدید کردن بروج زایده و ناقصه و عالیه و هابطه و مسرعه و مبطیه باب ششم اندر پدید کردن بروج ناطقه و برجهاء بزرگان و سفلگان و غیر آن باب هفتم در درجات بروج ذوات الظل و مضیئه و خالیه و مظلمه باب هشتم در بیان درجات مذکر و مؤنث از بروج باب نهم در بیان درجات منحوس و ابار در رقعه باب دهم در شرح کواکب از سعادت و نحوست و تذکیر و تانیث و غیر آن باب یازدهم در منسوبات کواکب باب دوازدهم در بعضی منسوبات کواکب باب سیزدهم در بیان ساعات روز و شب باب ۱۴ در بیان حدود و وجوه و مثلثات باب ۱۵ در خطوط کواکب باب ۱۶ در بیان اوجات و جوزهرات باب ۱۷ در بیان صعود و هبوط آفتاب باب ۱۸ در معرفت خانهای دوازده گانه باب ۱۹ در بیان حالات ستارگان باب ۲۰ در بیان رباط کواکب و خفی و بری باب ۲۱ در بیان خسوف قمر و کسوف شمس باب ۲۲ در شرح منازل قمر باب ۲۳ در بیان ثوابت و درجات ایشان باب ۲۴ در باب شرح اقالیم سبعه باب ۲۵ در تذکیر و تانیث کواکب در بروج باب ۲۶ در درازی و کوتاهی کواکب در بروج باب ۲۷ در حالات قمر و گشتن آن بر حد کواکب باب ۲۸ در اختیارات بر سیر قمر باب ۲۹

در اختیارات

در اختیارات بر منازل قمر باب اول در شرح حساب جمل در رقوم بروج و کواکب و اسبوع
وغیره بدانکه اول چیزی که باید دانست در معرفت رقوم وغیره حساب جمل است و آن
بر ترتیب ابجد نهاده اند چنانکه از الف تا یا احادات و از یا تا قاف عشرات و از قاف
تا غین مات و غین هزارات و صورت وی بر اینگونه است که یاد کرده میشود والله اعلم

ا یک	ب دو	ج سه	د چهار	ه پنج	و شش	ز هفت	ح هشت	ط نه	ی ۱۰	ک ۲۰	ل ۳۰	م ۴۰	ن ۵۰
س ۶۰	ع ۷۰	ف ۸۰	ص ۹۰	ق ۱۰۰	ر ۲۰۰	ش ۳۰۰	ت ۴۰۰	ث ۵۰۰	خ ۶۰۰	ذ ۷۰۰	ض ۸۰۰	ظ ۹۰۰	غ ۱۰۰۰

واین که یاد کردیم حروف مفردات چون در تاریخ و تقویمها و زیجها نویسند آنچه بعد بیشتر
بود در بیشتر دارند و کمتر باز پس چنانکه یازده اول یاد کردیم یا بعد از آن الف بدین نوع

یا	یب	کج	له		ما	قفا	قصز	شسه	غله	غشله
یازده	دوازده	بیست و سه	سی و پنج	چهل و یک	صد و شصت و یک	صد و نود و هفت	سیصد و شصت و پنج	هزار سی و پنج	هزار سیصد سی و پنج	

و جمله برین قیاس است اما رقم بروج هم بر حساب ابجد است و مبداء بروج از ثور کنند
و صفر نشان حمل است و از جهت آن حمل را هیچ می نویسند که دور تمام گشته است و هیچ نمانده

[illegible]	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا
حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت

در رقوم کواکب حرف آخر نویسند چنانکه س نشانه شمس است و ر نشانه قمر مثال این است

س	ر	ل	ی	خ	ه	د	س	[illegible]
شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	راس	ذنب

در رقوم اسابیع بر اصطلاح ابجد هوز نهاده اند و بر اینگونه است ا یکشنبه ب دوشنبه
ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و آدینه ز شنبه اما اتصالات کواکب را عمل بر اینگونه

است که اینجا ثبت است ق قران له مقابله ع تربیع ث تثلیث س تسدیس ع اجتماع
ل استقبال خ خفا ظ ظهور ق طلیعه محترقه ط هبوط باب دوم در شرح افلاک
و چگونگی گشتن بدانکه ایزد تعالی آسمانها را بیافرید مجوف و معلق بر مثال
دو طاس که روی بر هم نهند و بقدرت گردون گردد و زمین در میان همان
بر مثال زرده بیضه است میان بیضه و عدد افلاک نه است اول که بما نزدیکتر است
فلک قمر خوانند دوم فلک عطارد سیم فلک زهره چهارم فلک آفتاب پنجم
فلک مریخ ششم مشتری هفتم زحل هشتم فلک البروج گویند و دوازده قسم کرده اند
و هر قسمی را برجی نام نهاده اند و هر برجی را سی قسم کرده اند و آنرا درجه گویند
و هر درجه بشصت قسم کرده اند و آنرا دقیقه گویند و هر دقیقه شصت ثانیه و هر ثانیه
شصت ثالثه گویند و هم برین قیاس تا عاشره و فلک نهم را فلک اطلس گویند
و فلک اعلی خوانند و در شبانروزی یکبار دور کند و گشتن فلک اندر زمین
بر سه حالست دولابی و حمایلی و رحائی دولابی آنجا گردد که قبة الارض یعنی خط
استوا است همیشه روز و شب هر یک دوازده ساعت باشد و رحائی در کناره زمین
گردد و نزدیک قطب شمالی و جنوبی آنجا سالی یک شبانروز باشد و حمایلی در میانه
آبادانیها گردد و در هر موضعی بحسب عرض تفاوتی باشد و در یک شبانروز یکبار
فلک اعظم این هشت فلک را بقهر بگرداند و فلکهای ستارگان بر عکس فلک
اعظم گردد و حرکت ایشان از مغرب بمشرق و این قیاس از ماه توانکرد و بگرد
فلک بیست و چهار ساعت و در این بیست و چهار ساعت دوازده برج طلوع
کند اما در طلوع ایشان تفاوت از جهة مطالع که بعضی دراز مطالع اند و بعضی

کوته

کوتاه مطالع و برجهاء دراز مطالع از اول سرطان است تا اخر قوس و بروج
کوتاه مطالع از اول جدي است تا اخر جوزا و صورت افلاک اینست

باب [illegible] دانستن بروج

ابراج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
طبعشان	گرم وخشک	سرد وخشک	گرم وتر	سرد وتر	گرم وخشک	سرد وخشک	گرم وتر	سرد وتر	گرم وخشک	سرد وخشک	گرم وتر	سرد وتر
جوهرشان	آتشی	خاکی	بادی	آبی	آتشی	خاکی	بادی	آبی	آتشی	خاکی	بادی	آبی
نرینه و مادینه	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
روزی و شبی	روزی	شبی	روزی	مشبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی
جهاتشان	مشرقی	جنوبی	غربی	شمالی	شرقی	جنوبی	غربی	شمالی	شرقی	جنوبی	غربی	شمالی
حالشان	منقلب	ثابت	ذوجسدین	منقلب	ثابت	ذوجسدین	منقلب	ثابت	ذوجسدین	منقلب	ثابت	ذوجسدین
فصلشان	نوروزی	بهاری	بهاری	تابستانی	تابستانی	تابستانی	خزانی	خزانی	خزانی	زمستانی	زمستانی	زمستانی
داد و ستدشان	[illegible] کننده	دهنده	[illegible] کننده	گیرنده	گیرنده	دهنده	[illegible] کننده	گیرنده	[illegible] کننده	گیرنده	[illegible] کننده	گیرنده
راستی و کژی	کژطلوع	راست طلوع	کژطلوع	راست طلوع	راست طلوع	کژطلوع	راست طلوع	راست طلوع	کژطلوع	کژطلوع	کژطلوع	کژطلوع
مطالعشان	کم مطالع	کم مطالع	میانه مطالع	بسیار مطالع	بسیار مطالع	بسیار مطالع	بسیار مطالع	بسیار مطالع	میانه مطالع	بسیار مطالع	کم مطالع	کم مطالع
فرزندشان	میانه فرزند	میانه فرزند	میانه فرزند	بسیار فرزند	بسیار فرزند	میانه فرزند	میانه فرزند	عقیم	بسیار فرزند	میانه فرزند	میانه فرزند	میانه فرزند
آوازشان	معتدل آواز	معتدل آواز	تمام آواز	لاصوت‌اند	معتدل	معتدل	تمام آواز	لاصوت‌اند	معتدل	ضعیف آواز	ضعیف	لاصوت‌اند
سبکی و گرانی	سبک	گران	سبک	گران	سبک	گران	سبک	گران	سبک	گران	سبک	گران

باب چهارم در منسوبات بروج

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
حمل	سرخ چشم ازرق سلت دار	سر و رگ	بریده	عضا	حانقصا	وساب	بابک فارس و آذربایجان و فلسطین	طرافی و آهنگری و هرچه باتش و خون تعلق دارد و قصاری
ثور	میانه بالا سفید روی طرب دوست با عشق	کردن حلقوم	درست	عضا	بوستانها	و آب روان	سواد عراق و همدان و کرکان و هم عامه و عمان و قوهستان	رنگرزی و کیالی و طعامی و مانندش
جوزا	دراز بالا زرد گونه بزرگ اصل عالی همت بنفش چشم	دست و کف	درست	عضا	قصرها	[illegible]	مصر ارمنیه حلوان رقه موقان قم و قزوین و کرمان	معلمی و منجمی و سمارگیری و صورتگری و ساحری
سرطان	سفید پوست پیوسته ابرو فراخ چشم نیک دوست	سینه و معده	درست	عضا	کنار آب	کشت زار	ارمنیه مشرق خراسان و مرو رود و بلخ	جولاهی و حلاجی و هرچه باب تعلق دارد
اسد	مربع زرد گونه بزرگ اصل عالی همت	پشت پهلو استخوان	بریده	عضا	قلعها	و بناء معظم	از ترک تا جوهت الملک طوس و نیم هری تیرجف [illegible]	عمل بهیتاه و کاسی و صرافی و جوشن گری
سنبله	گندم گون میانه بالا هنرمند فصیح زبان	تکلم طحال	درست	عضا	صحراها	دیوارها	اندلس شام فرات عراق عدن حبشه بشر کت فارس	دبیری و نقاشی و هرچه بنوشتن قلم تعلق دارد
میزان	محاسن کشیده قد باریک لب فراخ روی زرگشاده ابرو	میانه گرده	درست	عضا	میخانه	و فرابات	روم انطاکیه طرطوس مکران مصر سیستان کابل	مذهبی و مطربی و بازرگانی و عطاری و مانندش
عقرب	کشیده قد باریک لب فراخ روی کشاده ابرو	عورت	درست	عضا	ویرانه	و مزبله	حجاز اهل بار ریشها و ند طنجه و اسفان و دمشق	ملاح گری و مسخرگی و جادوگی و هرچه بکسب تعلق دارد
قوس	بلند بالا نیکو روی باعزت بزرگ تن عشق بلند با عجب	رانها	درست	عضا	موضع	صلاح	بغداد اصفهان تا وند تجفران تا لور و ارمنیه و بربر	لباسی اسب و سلاح ورزی و اسب دوانیدن و مانندش
جدی	سیاه چرده میانه بالا کوچک سر بزرگ بینی بد اصل	زانوها	درست	عضا	کوهستان	و جای حیوان	مکران حبشه سند عمان اهواز شرق	صحرائی و خربندگی و خدمت و مانند آن
دلو	مردم سیاه که در اصل پشتان بندگی باشد	کعب ساق	درست	عضا	کوهها	و قلعها	سواد و نواحی اکوفه جانب ترکستان تا فارس هرمز	چیافروشی و سرده شوئی و جامه از سرده باز کردن
حوت	میانه بالا سرخ و سفید فراخ چشم نیکو روی	انگشتان قدم	بریده	عضا	مسجد	صومعه	طبرستان و گرگان و سمرقند و اسکندریه سواد جنت شمال	عبادت و دیانت و تفکر و عاقبت طلب کردن

باب پنجم در پدید کردن برج زایده و ناقصه و عالیه و هابطه و مسرعه و مبطئه بدانکه بروج
زایده از اول جدی است تا آخر جوزا و از بهر آن این برجها را زایده خوانند که چون
آفتاب در این برجها باشد روز بروز زیادت میشود و همین برجها را عالیه خوانند و
از بهر آن عالیه خوانند که ارتفاع آفتاب روز بروز بلندتر میشود و بروج ناقصه
از اول سرطانست تا آخر قوس و از بهر آن این برجها را ناقصه خوانند که چون آفتاب
در این برجها باشد روز روی در نقصان نهد و همین برجها را هابطه خوانند که چون
آفتاب روی در نشیب دارد و فروهی افتد و بروج مسرعه از اول میزانست تا آخر
حوت و از بهر آن این برجها را مسرعه خوانند که چون آفتاب در این برجها باشد
روشش سریع بود و بروج مبطئه از اول حملست تا آخر سنبله و این برجها را از بهر
آن مبطئه خوانند که چون آفتاب در این برجها آید روشش وی بطی باشد یعنی سنگین
برینگونه که نموده میشود



باب ششم

باب ششم اندر پدید کردن برجهاء ناطقه و برجهاء بزرگان و سفلگان و برجهائی که
دلیل بر سخاوت و نیکوکاری کند و برج سبعی و بهیمی و کشت و زرع و درختان کوچک
و بزرگ و گیاهها و آبها بدانکه بروج ناطقه جوزاست و سنبله و میزان و نیمهٔ آخر قوس
مردم میانه جدی و دلو سفلگان اما بطلیموس گوید حمل و اسد و قوس مردم بزرگانند
و جوزا و میزان و دلو متعلمان بروج که دلیل کند نیکوئی و پاکی جوزاست و سنبله و میزان
و عقرب و قوس و حوت این برجها دلیل کند بر نیکوئی نفس و پاکی و برجی که دلیل
بر بهیمه و سباع کند حمل و ثور و اسد و نیمهٔ آخر قوس و حمل و ثور دلیل کند بر هر چه
سم شکافته دارند اسد هر چه بدندان و چنگال حرب کند نیمهٔ آخر قوس دلیل کند
بر هر چه سم گرد دارد بهاری نیمهٔ آخر است از برج حوت و حمل و ثور و اول جوزا
برج تابستانی نیمهٔ آخر از برج جوزا و سرطان و اسد و اول سنبله و برج خزانی نیمهٔ
آخر از سنبله است و میزان و عقرب و نیمهٔ اول از قوس و برج زمستانی نیمهٔ آخر قوس
و جدی و دلو و نیمهٔ اول حوت و برجهائی که دلیل بر کشت و زرع و درختان کوچک
ثور است و اسد و سنبله و میزان و جدی و دلو اما میزان و جدی و جوزا و اسد و دلو
درخت بزرگ است سنبله دلیل کند بر کشت و زر و جدی دلیل کند بر گیاه و برج
که دلیل بر آبها کند سرطان است که دلیل آب جوی کند عقرب رود بزرگست
حوت دریاها و آب ایستاده دلیل برجهاء منقلب و ثابت و ذو جسدین منقلب
حمل و سرطان و میزان و جدی است و دلیل انقلاب این است که چون آفتاب
بحمل آید زمستان به بهار گردد و چون بسرطان آید از بهار به تابستان آید
و چون بمیزان آید از تابستان بخزان گردد و چون بجدی آید از خزان بر

زمان کردد و ثابت ثور و اسد و عقرب و دلو است و ثابت از بهر آن خوانند که آنها
را بر آن حال بدارد و جوزا و سنبله و قوس و حوت ذو جسدین اند و از بهر آن
اینها را ذو جسدین خوانند که یک نیمه از جوزا بهارست و دیگر نیمه از تابستان
و یک نیمه از سنبله تابستانست و یک نیمه خزان باقی بر این قیاس کند و معنی ذو
الجسدین حاصل شود والله اعلم بالصواب باب هفتم در درجات بروج ذوات
الظل و مضیئه و خالیه و مظلمه هر که درجه طالع مضیئه باشد باین دلیل بر روشنی
و جمعیت و درجات مظلمه بد بود ذوات قتمه با خالیه دلیل بدی اند که باشد چنانکه
ثبت کردیم

	درج	
		ا ب ج د ه و ز ح ط ی یا یب یج ید یه یو یز یح یط ک کا کب کج کد که کو کز کح کط ل
حمل	درج	ذوات الظل مضیئه ذوات الظل مضیئه خالیه مضیئه خالیه
ثور	درج	ذوات الظل مضیئه خالیه مضیئه ذوات الظل مضیئه ذوات الظل
جوزا	درج	مضیئه ذوات الظل مضیئه ذوات الظل مضیئه ذوات الظل
سرطان	درج	ذوات الظل مضیئه مظلمه مضیئه مظلمه مضیئه مظلمه
اسد	درج	مضیئه ذوات الظل مظلمه خالیه مضیئه
سنبله	درج	ذوات الظل مضیئه خالیه مضیئه ذوات الظل خالیه
میزان	درج	مضیئه ذوات الظل مضیئه ذوات الظل مضیئه خالیه
عقرب	درج	ذوات الظل مضیئه ذوات الظل مضیئه مظلمه نیره ذوات الظل
قوس	درج	مضیئه ذوات الظل مضیئه ذوات الظل
جدی	درج	ذوات الظل خالیه مضیئه ذوات الظل خالیه مضیئه
دلو	درج	مظلمه مضیئه خالیه مضیئه خالیه مضیئه
حوت	درج	ذوات الظل مضیئه ذوات الظل مضیئه خالیه مضیئه ذوات الظل
حوت		ا ب ج د ه و ز ح ط ی یا یب یج ید یه یو یز یح یط ک کا کب کج کد که کو کز کح کط ل

باب هشتم در بیان درجات مذکر و مؤنث از بروج فایده این باب آنست که اکر کسی مسئله از جهة مردی بپرسد و طالع وقت در برجی مذکر باشد بقوت تر باشد و اکر مسئله از بهر زنی بپرسد و طالع وقت در برجی ماده باشد مسئله را قوت دهد درجات اینست

برج	درجات
حمل	مذکر مؤنث مذکر مؤنث مذکر
ثور	مذکر مؤنث مذکر مذکر مؤنث
جوزا	مؤنث مذکر مؤنث مذکر
سرطان	مذکر مؤنث مذکر مؤنث مذکر مؤنث مذکر
اسد	مذکر مؤنث مذکر مؤنث مذکر
سنبله	مؤنث مذکر مؤنث مذکر
میزان	مذکر مؤنث مذکر مؤنث مذکر
عقرب	مذکر مؤنث مذکر مؤنث مذکر مؤنث
قوس	مؤنث مذکر مؤنث مذکر
جدی	مذکر مؤنث مذکر مؤنث مذکر
دلو	مذکر مؤنث مذکر مؤنث مذکر
حوت	مذکر مؤنث مذکر مؤنث مذکر

باب نهم درجات منحوس و اثار در رفیعه فایدهٔ این باب است که نظر کنند تا طالع کدام درجه است اگر مولود بدرجه سعد باشد دلالت کند بر سعادت و دولت و اگر بدرجه بد زاید دلالت کند بر نحوست و شقاوت

البروج	درجات الرفیعه	درجات المتوسط الاثار	درجات المنحوس	
الحمل	او يط	د يه اه ح	ح يط ح يو يط	الحمل
الثور	ب يا يو	ط ج ح كط	ه يد ح يو كه	ثور
الجوزا	ه ط يا	ج ح كو	د يد لو يو ل	جوزا
السرطان	ح ج ه	يا يو كه ل	ب يد ح كو ل	سرطان
الاسد	ه و يد	ز ح يو يه كو	يه كه كب كا ط	اسد
السنبله	يب كو	د ط يب ح كو	ه ج يو كا كه	سنبله
الميزان	ه ح كا	د ح يه كو	ك ل	ميزان
العقرب	يا ك كب	ج يه كو	ح ط د ي	عقرب
القوس	ح ك كو	يد ح كط ل	د ب يط كه ح	قوس
الجدي	ب يه يو ك	ا ح يد كو	ب د يو كب كح	جدي
الدلو	ز يو ك	ح كه كو	ا ب ح كط	دلو
الحوت	ب ك كا	ه ح كد	ب ط كد كو ح	حوت

باب دهم در شرح احوال کواکب از سعادت و نحوست و تذکیر و تانیث و غیره
بیان کنیم دراین باب سعادت و نحوست مذکر و مؤنث و افلاک و روز و شب
و رنگ و طعم و روزگار و خانه شان و وبالشان و هبوطشان و اوجشان و حضیض
شان و درجه تعلق بدو دارد

الکواکب	زحل	مشتري	مریخ	آفتاب	زهره	عطارد	قمر
سعادت نحوست	نحس بزرگ	سعد بزرگ	نحس کوچک	سعد نظر	سعد کوچک	ممتزج	سعد مایل
نري و مادگي	نر	نر	نر	خنثی	ماده	ممتزج	ماده
روزي و شبي	روزي	روزي	شبي	روزي	شبي	ممتزج	شبي
افلاکشان	هفتم	ششم	پنجم	چهارم	سیم	دویم	اوّل
روزهاشان	شنبه	پنجشنبه	سه شنبه	یکشنبه	ادینه	چهارشنبه	دوشنبه
شبهاشان	چهارشنبه	دوشنبه	شنبه	پنجشنبه	سه شنبه	یکشنبه	ادینه
رنگهاشان	سیاه	زرد گونه	سرخ	زرد میانه سرخ	سفید	بنفش	سبز
خانهاشان	جدي دلو	قوس حوت	حمل عقرب	اسد	ثور میزان	جوزا سنبله	سرطان
وبالشان	سرطان اسد	جوزا سنبله	میزان ثور	دلو	حمل عقرب	قوس حوت	جدي
شرفشان	میزان	سرطان	جدي	حمل	حوت	سنبله	ثور
هبوطشان	حمل	جدي	سرطان	میزان	سنبله	حوت	عقرب
اوجشان	قوس	سنبله	اسد	سرطان	جوزا	حوت	لا اوج له
حضیضشان	جوزا	حوت	دلو	قوس جدي	قوس	حمل	لا حضیض له
طعمهاشان	ترش	شیرین	تلخ	شیرین	چرب	کلوگیر	شوري
روزگارشان	پیري و خرفي	کهولت	جواني	اول برامدن	ابتدا جواني	کودکي	شیرخواري

باب یازدهم از منسوبات کواکب بیان کنیم در این باب طبع کواکب و جوهر و شکلشان و نسبت اعضاشان و جرم و فردار و سالها و سیر و مدت و رجعت و استقامت و مدت میان دو احتراق و عرضشان در شمال و جنوب

ستارگان	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
طبع کواکب	سرد و خشک	گرم و تر	گرم و خشک	گرم و خشک	سرد و تر	ممتزج	سرد و تر
اقلیمشان	اول	دوم	سیم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم
جوهرشان	سرب	رصاص	آهن	یاقوت	مس مروارید	زیبق	نقره
شکلشان	دراز باریک	معتدل	دراز	مدور	مدور	باریک	مثلث
نسبت اعضاشان	سپرز	ریه و جگر	زهره	دل	گرده	زبان	معده
جرمشان	نه درجه	نه درجه	هشت درجه	پانزده درجه	هفت درجه	هفت درجه	دوازده درجه
فردارشان	یازده سال	دوازده سال	هفت سال	دو سال	هشت سال	سیزده سال	نه سال
سال بزرگشان	پنجاه و هفت	هفتاد و نه	شصت و شش	صد و بیست	هشتاد و دو	هفتاد و هفت	هشتاد و هشت
سال میانشان	چهل و سه و نیم	چهل و پنج و نیم	چهل و نیم	سی و نه و نیم	چهل و پنج نیم	چهل و هشت نیم	سی و نه و نیم
سال کوچکشان	سی سال	دوازده سال	پانزده سال	نوزده سال	هشت سال	سی سال	بیست و پنج سال
سیر وسطشان	دو دقیقه	پنج دقیقه	سی و یک دقیقه	پنجاه و نه دقیقه	پنجاه و نه دقیقه	پنجاه دقیقه	سیزده دقیقه
مدت استقامتشان	هشت ماه	نه ماه	سالی پانزده روز	کواکب رجعت و استقامه ازو دارند	هیجده ماه	پانزده روز سه ماه	لا رجعة والا استقامة
مدت میان احتراق	سالی سیزده روز	سالی نه روز	هر دو سال چهل و نه روز	[illegible]	هر نه ماه هشت و نه روز	پنجاه و هشت روز	پیوستن اجتماع
مدت رجعت میانشان	چهار ماه نوزده روز	چهار ماه یکروز	یکماه هفت روز	ازو دارند	بیست و یک روز	هیجده روز	لا رجعة لا استقامة
عرض در شمال غایت	نه درجه دو دقیقه	دو درجه پنج دقیقه	صحه طریق اینست عرض او ندارد	پنج درجه و دو دقیقه	هفت درجه پنج دقیقه		پنج درجه
عرض در جنوب غایت	نه درجه پنج دقیقه	دو درجه هشت دقیقه	چهار درجه هشت دقیقه	از طریق اوست	همه شمال	همه شمال	پنج درجه

چهار درجه نه دقیقه

باب دوازدهم

باب دوازدهم در بعضی منسوبات کواکب در این باب بیان کنیم نسبت مردم و علمها و جویها و شهرها و ملتها که بکواکب نسبت دارد و رنگ

کواکب	طبقات مردم	علمها	جویها	شهرها	ملتها
زحل	سیاهان و جهودان و چاه کنان و بزرگان	[illegible]	حمل و طاقت و رنج و صبر و هوسها جای بزرگ کبر و غم و پیران حیله و [illegible] درازی	سند و هند و حبشه و بیابان سیاهان و نسبان جنوب و مغرب	جهودیه
مشتری	قضاة و سادات و علما و مردم بزرگ	[illegible]	علم و شرم و نیکی و عبادت و ریاست و مال گرد کردن و [illegible] رستی و [illegible]	چین و بعضی از شام بعضی از خراسان و فارس و اصفهان	ترسایی
مریخ	ترکان و دزدان و قصاب و لشکر	[illegible]	دلیری قصوی چشم شوخ و کشش و دروغ و ظلم و حمق	ترکستان و بعضی از روم و فرنگ و [illegible] و شهرهای روس	بت پرستی
آفتاب	ملوک و امرای کبار و مردم محترم	[illegible]	نخوت و رفعت و ظفر و کبر [illegible] نیکو و دلیری و بخشیدن عطاها	بیت المقدس و ارمنیه و بعضی از خراسان و شهرهای دیلم	آتش پرستی
زهره	مطرب و شاعر و عطرفروش	[illegible]	خوش طبعی و عده و شهوه و لباس [illegible] نیکو و بوی خوش و علم موسیقی و شعر	ماوراء النهر و بعضی از حجاز و جزیره‌ها که در دریا باشد	مسلمانی
عطارد	نقاش و دبیر و وزرا و منجم	[illegible]	ادب بلاغت فهم و [illegible] و الوان [illegible] عدد و فکر بسیار	مکه و مدینه و بابل و عراق و شهرهای جیلان	فلاسفه
ماه	عوام الناس و جاسوس و درویش	[illegible]	عجز و ربح و شتاب حرکت خفی [illegible] و در هیچ کار صبر ندارد	موصل و آذربیجان و تبریز و بعضی از دیار مصر	[illegible] چهارپا
		[illegible]			

باب سیزدهم در بیان ساعات روز و شب روز یکشنبه آفتاب راست روز دوشنبه قمر را سه شنبه مریخ چهارشنبه عطارد پنجشنبه مشتری آدینه زهره شنبه زحل و هر شبی بکوکبی نسبت داده اند و ساعت اوّل از شب و روز از آن ستارگان باشد که روز و شب بدو نسبت کرده باشند و ساعت دوم از آن ستارگان که زیر فلک وی بود چنانکه اندرین جدول نمائیم

روزها	شبها	اول	دوم	سیم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم
		ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات
		سو	ه	د	ر	ل	ـــ	ح	سو	ه	و	ر	ل
یکشنبه	پنجشنبه	سعد و حجت	طرب کردن	دیدار وزرا	دیدن رسولان	دیدن [illegible]	دیدن بزرگان	دیدن [illegible]	دیدن امرا	دیدن اهل طرب	نامه نوشتن	دیدن رسولان	ملک خریدن
		ر	ل	ـــ	ح	سو	ه	و	ر	ل	ـــ	ح	[illegible]
دوشنبه	آدینه	[illegible]	عمارت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		ح	سو	ه	و	ر	ل	ـــ	ح	سو	ه	و	ل
سه شنبه	شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
		و	ر	ل	ـــ	ح	سو	ه	و	ر	ل	ـــ	ح
چهارشنبه	یکشنبه	[illegible]	[illegible]	عمارت	عمارت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دیدن علما	[illegible]
		ـــ	ح	سو	ه	و	ر	ل	ـــ	ح	سو	ه	و
پنجشنبه	دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دیدار علما	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		ه	و	ر	ل	ـــ	ح	سو	ه	و	ر	ل	ـــ
آدینه	سه شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		ل	ـــ	ح	سو	ه	و	ر	ل	ـــ	ح	سو	ه
شنبه		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل چهاردهم

باب چهاردهم در بیان حدود و وجوه مثلثات بدانکه هر برجی به پنج قسمت کرده اند و هر قسمی بکوکبی متحیره داده اند چنانکه حمل سی درجه است به پنج قسمت کرده اند شش بمشتری و شش بزهره چنانکه بنمائیم هر برجی را به سه قسمت کرده اند و آنرا وجوه خوانند چنانکه حمل سی درجه است ده بمریخ داده اند و ده بآفتاب و ده بزهره بنمائیم فایده مثلثات آنست که طالع را نگاه کنند که روزی است یا شبی اگر روزی باشد خداوند مثلثات روز را حکم باشد و گر شبی باشد مثلثه شبی را حکم باشد

											ی	ک	ل
حمل	مشتری	و	زهره	یب	عطارد	ک	مریخ	که	زحل	ل	ح	س	ه
ثور	زهره	ح	عطارد	ید	مشتری	کب	زحل	کز	مریخ	ل	د	ر	ل
جوزا	عطارد	و	مشتری	یب	زهره	یز	مریخ	کد	زحل	ل	ی	ح	س
سرطان	مریخ	ز	زهره	یج	عطارد	یط	مشتری	کو	زحل	ل	ه	د	ر
اسد	مشتری	و	زهره	یا	زحل	یح	عطارد	که	مریخ	ل	ل	ی	ح
سنبله	عطارد	ز	زهره	یز	مشتری	کا	مریخ	کح	زحل	ل	س	ه	د
میزان	زحل	و	عطارد	ید	مشتری	کا	زهره	کح	مریخ	ل	ر	ل	ی
عقرب	مریخ	ز	مشتری	یا	عطارد	یط	زهره	که	زحل	ل	ح	س	ه
قوس	مشتری	یب	زهره	یو	عطارد	کا	زحل	کو	مریخ	ل	د	ر	ل
جدی	عطارد	ز	مشتری	ید	زهره	کب	زحل	کو	مریخ	ل	ی	ح	س
دلو	عطارد	ز	زهره	یج	مشتری	ک	مریخ	که	زحل	ل	ه	د	ر
حوت	زهره	یب	مشتری	یو	عطارد	یط	مریخ	کح	زحل	ل	ل	ی	ح

الطبايع	المثلثات			بالنهار			بالليل		
نا بات	٤	د	ح	ـہ	ـب	ل	ب	س	ل
ارضيات	ا	ه	ط	ه	ر	ح	ر	ه	ح
هوائيات	ـ	و	ے	ا	د	ـب	د	ل	ـب
مائيات	٢	ر	ما	ه	ح	ر	ح	ه	ر

باب یانزدهم در حظ کواکب بدانکه بروج برستارکان بخشیده اند چنانکه خانهای ایشان هریک دو دادند الا شمس وقمر که هریک یکخانه دادند وانرا حظ کوکب خوانند حظ شمس در دهم داده اند و قمر در طالع و زحل درچهارم وشتم ومشتري در دوم ویازدهم ومریخ درششم و دوازدهم وزهره درپنجم وهفتم وعطارد درسیم ونهم ازبهرآن حظ شمس در دهم است که انجا قوي تراست ازدیگر خانها وهرکه در عاشر بود شعاع خویش برهمه خانها افکند وازسمت الرأس بود وازبهر انکه الخانه عمل وسلطان ورفعت خوانند که افتاب دلالت بربزرگي ورفعت کند امّا ماه ازبهر آن حظ درطالعست که دلالت بابتداها کند چون موافق یکدیگراند واو را حظ در طالع نهاده اند وزحل ازبهر انکه دلالت برترس وبیم ومرگ کند برمثینها حظ وي در رابع است ودیگر در ثامن است وحظ مشتري در دویم ویازدهم که هردو دلالت کند برنعمت وخیرات ودوستي امّا مریخ ازبهر آن اندر سادس وثاني عشراست که هردو دلالت کند بربیماري واسبابان دارند امّا زهره حظش اندر سابع ازبهرانکه دلالت بر زنان کند وحظ دیگرش اندر خامس است که دلالت برعشق بازي وهدیها امّا امّا عطارد ازبهران حظش اندر ثالث ونابع است که هردو دلالت باصناف علوم

دارند

دارند واعتقاد دیگر خط ستارگان نزد در بروج نر دخط ستارگان ماده در بروج ماده
دیگر خط ستارگان نر در روز فوق الارض وستارگان ماده در شب تحت الارض وجمله خطها
براین قیاس باید کردن **باب شانزدهم** در بیان اوجات وجوزهرات بدانکه اوج
جایی باشد از فلک که چون ستاره بدان جایگاه رسد غایت بلندی وی باشد
از زمین وبرابر آن حضیض خوانند وآن کوتاه ترین جایی باشد از فلک که چون
ستاره بدان جایگاه رسد غایت بلندی وی باشد از زمین وغایت قوه کوکب
در اوج باشد وغایت ضعف او در حضیض باشد وهرگه که ستاره در نیمه اول باشد
اندر فلک اوج صاعد باشد واوج در یکموضع ثابت نیست ودر ده سال نه دقیقه
حرکت دارد واوج بحقیقت از زیج توان دانست وصورت اوج وحضیض اینست



اما جوزهرات انجایگاه هست که فلک ستاره وفلک شمس برهم افتد انرا جوزهرات خوانند
وبرابر وی ذنب خوانند وهرگه که ستاره از جوزهر بذنب میشود عرض شمالی بود
وهرگه که از ذنب بجوزهر میشود جنوبی وهرگه که میان جوزهر ذنب باشد غایت

عرض باشد وهرکه که با راس و ذنب باشد عرضش نباشد وجو زهره زحل انجاست که
دوری او از حمل هشتاد و دو درجه بود الا شمس را راس
حمل است و ذنب میزان واز ان مشتری مریخ راس وزهره وعطارد
وقمر معروفست ودر تقویمها نویسند باب هفدهم دربیان
صعود وهبوط افتاب بدانکه افتاب از اول درجه حمل تا اخر
سنبله شمالی باشد واز اول میزان تا اخر حوت جنوبی وچون افتاب باول نقطه
حمل رسد شب وروز بایکدیکر راست شود وروز زیادت میشود وشب نقصان
تا اخر جوزا انجا اطول النهار باشد وافتاب صاعد وشمالی باشد وچون بنقطه سرطان
اید روز میکاهد وشب می افزاید تا اخر سنبله انجا روز وشب بایکدیکر راست
راست شود وافتاب هابط وشمالی باشد وچون بنقطه میزان اید تا اخر حوت
شب می افزاید وروز میکاهد وافتاب صاعد وجنوبی باشد واز نقطه اول
جدی تا اخر حوت روز می افزاید وشب میکاهد وافتاب صاعد وجنوبی باشد
وصعود وهبوط افتاب دراین دایره توهم کنند



باب هجدهم

باب بیجدهم در معرفت طالعها بدانکه چون فرزند از تاریکی رحم بروشنائی دنیا جی
آید هر درجه از فلک بر خط افق مشرق بود انرا طالع خوانند اکر درجه سعد باشد
دلیل کند بر سعادت و اکر درجه نحس بود دلیل کند بر نحوست و اکر ستاره سعد
به تثلیث یا تسدیس نکرد دلیل کند بر سعادت و اکر ستاره نحس از تربیع و مقابله
نظر کند بغایت بد باشد و دوم طالع را مایل الوتد کویند و سیم را ساقط عن
الوتد و هفتم وتد غارب و هشتم مایل الوتد و نهم ساقط عن الوتد و دهم وتد
وسط السما و یازدهم مایل الوتد و دوازدهم ساقط عن الوتد و از نظرات
مشتری در تثلیث وقوت بیشتر دارد و زهره در تسدیس زحل بمقابله نحوست
بیشتر کند مریخ تربیع تثلیث ث تمام دوستی تسدیس س نیم دوستی تربیع ع نیم
دشمنی مقابله ه تمام دشمنی هم یک دقیقه چنانکه درین یاد کردیم



باب نوزدهم در بیان حالات ستارگان بدانکه حالات ستارگان بسیار گونه است
اما آنچه چاره نیست در دانستن یازده گونه است اتصال انصراف اقبال ادبار نقل
جمع منع رد دفع قوت دفع طبیعت دفع تدبیر اما اتصال همیشه ستاره زود رو با
ستاره دیر رو و هرگاه که ستاره زودرو و در برجی بود بده درجه و دیر رو در
برجی دیگر بپانزده درجه از تثلیث یا تسدیس این زودرو متصل باشد بدان دیر رو
و اگر هر دو بیک برج باشند انرا قران خوانند نظر ستاره زود رو از ستاره
دیر رو در گذشته باشد بیک درجه یا دو درجه انرا منصرف خوانند اقبال آن
بود که ستاره اندر وتد باشد یا آن برج که بوتد خواهد شد انرا مقبول خوانند
ادبار آن بود که ستاره ساقط باشد از وتد یا از نحسی برگذشته بود و بهیچ
سعد نه پیوندد چنانکه هم جرم خویش بدان ستاره پیوسته بود نقل دو گونه
بود اول چنان باشد که ستاره زودرو از ستاره دیر رو باز گردد و بدیگر پیوندد
طبع آن ستاره بدان دیگر دهد که بد و خواهد پیوست دوم چنانکه ماه بزهره پیوندد
و زهره بمریخ جمع آن بود که ستاره چند بیک ستاره پیوندد و آن نور همه
جمع کند منع بر دو گونه باشد یکی آنکه ستاره زودرو بستاره دیر رو بپیوندد
آن زودرو متصل باشد بستاره دیر رو و حاجت منع کند دوم بستاره
زودرو پیوسته باشد بستاره دیر رو با ستاره گرد آمده باشد زودتر از
آنکه بدو پیوندد و حاجت منع کند رد آن بود که ستاره بستاره راجع پیوندد
یا محترق یا از هبوط دفع قوة آن ستاره بستاره پیوندد و از خانه خویش قوت
خود بدان ستاره دهد که بدان پیوندد دفع طبیعت آن بود که ستاره بستاره پیوندد

از خانه

از خانه یا از شرف یا از مثلثه طبع خویش بدان ستاره دهد که بدو پیوندد دفع تدبیر ستاره زود رو بستاره دیر رو پیوندد و تدبیر خویش بدو دهد مسئله دیگر هرگه ماه بشش درجه از آن ستاره کمتر بود که بدو خواهد پیوست ماه را ذاهب گویند یا اتصال آن ستاره و اگر درجه هردو یکی باشد حقیقت آمیزش باشد و اگر ماه از ستاره شش گانه دور شده باشد منصرف گویند وخالی السیر آن بود که بیک شبانروز بهیچ ستاره پیوندد و وحشی السیر آن بود که او روز بهیچ پیوندد و ناگاه او را اتصال پیدا شود و قران آفتاب و ماه اجماع گویند و مقابله استقبال این دایره اینست



باب بیستم در معرفت رباط کواکب و خفی و پیدائی زحل چون پیش از آفتاب برآید مشرقی گویند و چون از پس آفتاب فرو رود مغربی و چون میانه او و آفتاب بیست درجه بماند ناپدید شود و چون آفتاب از او بیست درجه بگذرد پیدا شود و از میان او و آفتاب صد و بیست درجه بگذرد مستقیم شود و چون صد و بیست درجه گذشت راجع شود تا آفتاب بصد و بیست درجه او رسد مستقیم شود مشتری چون میان او و آفتاب پانزده درجه بماند ناپدید شود و چون از آفتاب پانزده درجه بگذرد پیدا شود و چون از آفتاب صد و بیست درجه بگذرد راجع شود و چون آفتاب بصد و بیست درجه او رسد مستقیم شود

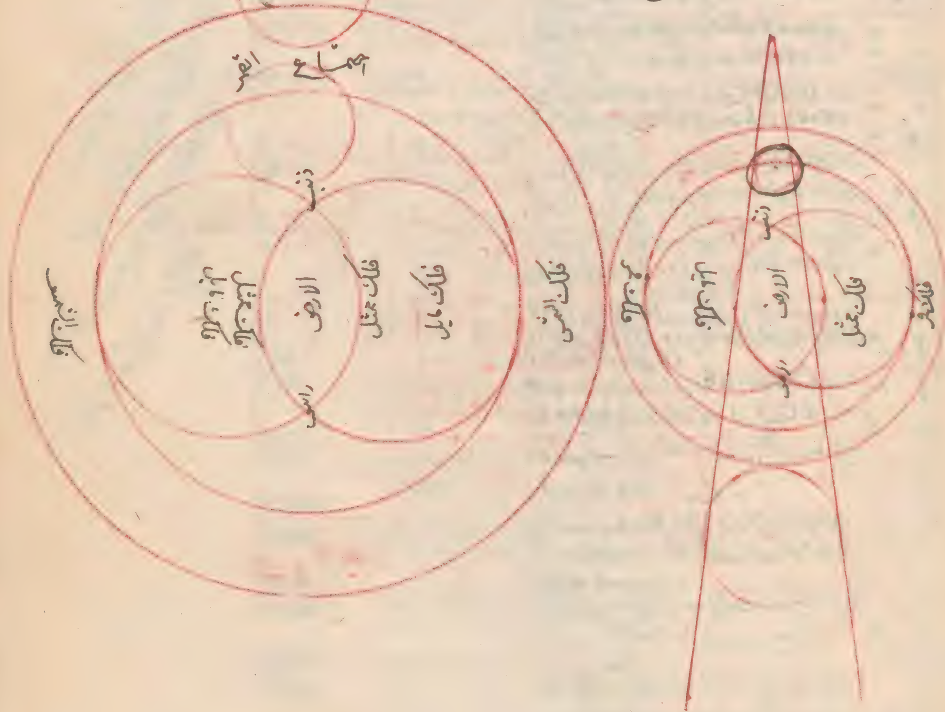
مریخ چون او و آفتاب بیست درجه باند ناپدید شود و چون بیست درجه از آفتاب بگذرد پیدا شود و چون آفتاب از آن نود درجه بگذرد راجع شود و چون آفتاب نبود درجه او رسه مستقیم شود زهره چون میان آن و آفتاب هشت درجه باند ناپدید شود و چون از آفتاب هشت درجه بگذرد راجع شود و چون آفتاب بچهل و هشت درجه رسد مستقیم شود عطارد چون میان او و آفتاب سیزده درجه شود ناپدید شود و چون سیزده درجه بگذرد پیدا شود و چون از آفتاب بیست و هفت درجه بگذرد راجع شود و چون آفتاب به بیست و هفت درجه او رسد مستقیم شود و این که گفتیم بتخمین است و در زیج بتحقیق توان دانست



باب بیست و یکم در بیان خسوف قمر و کسوف شمس بدان که خسوف قمر وقت استقبال بود و کسوف شمس وقت اجتماع و سبب خسوف قمر آن باشد که ماه مقابل آفتاب بود و نزدیک باشد بعقده راس یا ذنب و ماه را عرض اندک بود پس عقده و میانه زمین که شب از اوست نور آفتاب از قمر قطع کند پس بحسب عرض جرم ماه سیاه باشد و خسوف بعد از استقبال بهیچ وقت دیگر نباشد اما کسوف وقت اجتماع باشد نزدیک بود بعقده و قمر را عرض نبود یا اندک بود پس چون با آفتاب پیوندد و جرم ماه حجاب آفتاب شود گرفته نماید و در هر شهری تفاوتی

باشد

باشد بسبب اختلاف منظر الابصار وخسوف قمر را مکث باشد یعنی درنک وافتاب را مکث نباشد
واز جانب مغرب بکیرد وهم از جانب مغرب کشادن کیرد زیرا که جرم ماه از افتاب کوچکتر است
وسبک روتر واز افتاب زود بکذرد ومنجمان طالع وسط خسوف بیرون ارند واز وی
احکام سازند وهر ساعت خسوف را ماهی تاثیر نویسند وهر ساعت کسوف را سالی تاثیر
کویند بیشتر در شهری بود که منسوب بود ببرج کسوف



[illegible]

			باب هشت و دوم در منازل قمر	
		الطالع		شرح منازل ماه	
ا ر ح ح ح / ا ح [illegible]	شرطین	الط / ا	قباب	دو ستاره است روشن در حمل میان ایشان مقدار دو دست و نزدیک جنوب ایشان ستاره ایست خرد انرا ناطح خوانند و ماه ایشان را بپوشاند	° °
ا ح [illegible] / ا ح [illegible]	بطین	ب / ر	[illegible]	سه ستاره است تاریک بر دنبه حمل میان او و شرطین مقدار رمحی و ماه گاه گاه اورا بپوشاند	° ° °
ا ح [illegible] / ا ح [illegible]	ثریا	اله / ک	[illegible]	شش ستاره است مجموع و بخوشه انگور ماند و منزلی مشهور است وانرا پروین خوانند ماه گاه گاه اورا بپوشاند	° ° ° ° ° °
ا ر [illegible] / ا کا [illegible]	دبران	[illegible] / ح	[illegible]	ستاره است روشن سرخ اورا عین الثور خوانند و او با سه کوکب دیگر شمالی است قمر اورا گاه گاه بپوشاند	° ° ° °
ا ر کا [illegible] / [illegible]	هقعه	ک / له	[illegible]	سه ستاره است خرد بر شمال مثلثی و بنقطه شبیه ماند بر سر جباره است و بطلمیوس اورا سحابی خواند و ماه هرگز نزدیک او نشود	° ° °
[illegible] / [illegible]	هنعه	ح مو / ع	[illegible]	دو ستاره است یکی خرد و دیگری بزرگ و روشن هر بعد ایشان دو گز و نیم بود و هر دو پای توامان اند و ماه جنوب ایشان بپوشاند	° °
[illegible] / [illegible]	ذراع	[illegible] / ا	[illegible]	دو ستاره است روشن در میان توامین و عرب اورا ذراع مبسوطه خوانند و ذراع مقبوضه شعری شامی خوانند و ماه گاه گاه اورا بپوشاند	° °
[illegible] / [illegible]	نثره	[illegible] / ب	[illegible]	چون پاره ابریست در سینه سرطان در میان چهار کوکب بر شکل مربعی منحرف و ماه گاه گاه اورا بپوشاند	° ° ° °
[illegible] / [illegible]	طرفه	ا / و	[illegible]	دو کوکب است خرد ماه بر شمال ایشان رسد عرب گویند طرفه از اسد است	° °
[illegible] / [illegible]	جبهه	[illegible] / ط	[illegible]	چهار ستاره است بر خطی معوج بزرگتر بر طرف خط است از جهة جنوب آورا قلب الاسد خوانند قمر اورا گاه گاه بپوشاند	° ° °
[illegible] / [illegible]	زبره	و / ا	[illegible]	دو ستاره است روشن بعد ایشان مقدار یک گز از برج اسد است و قمر گاه گاه طرفی از او را بپوشاند	° °
[illegible] / [illegible]	صرفه	[illegible] / ۸	[illegible]	ستاره ایست روشن از قدر اول از برج سنبله است و ماه از جانب جنوب او محاذی او شود و اورا بپوشاند	°
[illegible] / [illegible]	عوا	[illegible]	[illegible]	پنج ستاره است روشن بر سینه عذرا و خارج او سه دیگر کوچک در جانب جنوب و ماه اورا بپوشاند	° ° ° ° ° ° °
[illegible] / [illegible]	سماک	له / ح	[illegible]	و این اعزل است از قدر اول است بر کف دست عذرا و بمنطقه نزدیک و ماه گاه گاه اورا بپوشاند	°

[illegible] ۱۲

تمامت منازل قمر

ذراع بصورت دراز است که گوئی کوکبی [illegible]
دارد و بنات [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

موضع المنازل	المنازل	الطلوع	تاریخ الروم	شرح منازل
				تمامت منازل قمر
ارو ٥٥ باو [illegible]	غفر	یه الط	تشرین اول	سه ستاره روشن بر اثر سماک در طرف دامن عذرا بر یک خط معوج وماه گاه گاه او را بپوشاند
او [illegible] ماو [illegible]	زبانا	یا و	تشرین ثانی	دو کوکب روشن میان ایشان مقدار رمحی وبیه پیران نهد وقمر ایشان را اکثر بپوشاند
ارو [illegible] مارح لد	اکلیل	لط یه	تشرین ثانی	سه کوکب اند بر خطی مقوس مانند عقره وبعضی بر اندکه جبهه عقرب است وجبهه سه کوکب روشن است نزدیک قلب
ارو ح لد مار [illegible]	قلب	ا	کانون اول	سه ستاره است سرخ از قدر ثانی بمنطقه البروج نزدیک وجنوبی از منطقه ماه گاه گاه او را بپوشاند
ارر [illegible] ماح [illegible]	شوله	یح	کانون اول	دو کوکب است روشن بر طرف دست عقرب بر موضع نیش میان مقدار یک دست قمر او را بپوشاند
رح [illegible] ماح [illegible]	نعایم	یح	کانون ثانی	چهار کوکب است بر شکل مربع منحرف ونزدیک به چهار دیگر نه عرب نعایم صادر خوانند وماه بعضی از ایشان بپوشاند
ارح [illegible] ماط ح ح	بلده	یه ح	کانون ثانی	قطعه است از آسمان بر و هیچ ستاره نیست واز برای این او را مفازه خوانند وبعد از قطعه کوکب است که او را قلاده خوانند
ارط [illegible] ماط [illegible]	ذابح	[illegible]	کانون ثانی	دو ستاره است از پس جدی و ستاره خرد است در شمال ایشان گویند که این گوسفند است که ذبح میکنند
ارط [illegible] ماط [illegible]	بلع	یه	شباط	دو ستاره است روشن از پشت جدی میان ایشان مقدار یک گز ومقدم ایشان ستاره ایست خرد گویند او را فرو می برد
ارط [illegible] ماح ح لد	سعود	یه ح	شباط	سه ستاره است بر خطی مقوس میان شمال وجنوب از سوی مغرب یکی کوکب جدی است وباقی قوس اند
ارا ح لد ما [illegible]	اخبیه	ح ح	اذار	چهار کوکب است بر مثال مثلث ویکی در میان مثلث وآن سعد است وآن سه دیگر گوئی او را بپوشیده اند
رب [illegible] ماما [illegible]	مقدم	کا لو	اذار	دو کوکب است روشن میان ایشان مقدار رمحی وبزرگتر مثلث الفرس خوانند وماه حاجب ایشان شود
رر [illegible] ماما [illegible]	مؤخر	نیسان اط	اذار	دو کوکب اند اندر میان ایشان مقدار رمحی وشمالی او را سرة الفرس خوانند
[illegible] ما ح ح ح	رشا	یو ا	نیسان	کوکبی روشن است نزدیک مراة المسلسله وقمر نزدیک او شود

انتهى شرح منازل قمر

باب بیست و سیم در بیان ثوابت و جهات ایشان بدانکه ثوابت سخت بسیار اند چنانکه در شمار نیایند و جمله در جرم فلک هشتم نشانده و ایشان را ثابت از بهر آن خوانند که وضع ایشان با یکدیگر بعدهای که میان ایشانست هرگز مختلف نشود و اصحاب رصد هزار و بیست و دو ستاره رصد کرده اند و موضع ایشان در طول و عرض دانسته اند و کوکب در بزرگی و خوردی یکسان نیستند و اصحاب این صناعت آنرا ضبط کرده اند و بشش نهاده اند و آنرا اقدار و اعظام نام کرده اند و هر کدام که بزرگترست از جمله گفته اند از قدر اول است و آنچه از آن خوردتر است اعظم ثانی و آنچه از آن خوردتر است اعظم ثالث بر این قیاس و این هزار و بیست و دو ستاره در چهل و هشت صورت حصه کرده اند دوازده در میان دایره است و آنرا منطقة البروج خوانند و بیست و یک در شمال و پانزده در جنوب و این تقریر صورتها از جهة آن کرده اند تا ضبط ایشان کرده چون خواهند که تعریف کوکبی کنند گویند کوکبی بر دست فلان صورتست یا بر چشم فلان صورتست و طریق حصر ایشان آن بود که کوکبها در نگرسته و توهم کردند که این جمله بشکل فلان حیوان یا فلان چیز است و موضع هر کوکبی بدان صورت بدانستند و آن کوکب را بنام آن خواندند اکنون ابتدا کنیم بصورتهای شمالی آن دب اصغر و آن صورت دبی است ایستاده و کوکب او هفت است و عرب آنرا بنات النعش صغری خوانند و چهار کوکب که نعش اند بر شکل مربعی منحرف اند بر هیئت و بنات او سه کوکب اند که دنب اوست بر خط منحرف و آن صورت بیرون یک کوکبست و آن کوکب که بر طرف دنب اوست جدی خوانند و از دلایل قبله یکی آنست که نزدیکترین کوکبهاست بقطب شمالی عالم که رصد کرده اند و آن دو کوکب روشن که نعش اند فرقدین خوانند

[illegible] الصورت [illegible] کوکبت

و الصورت

وصورت دیگر دب اکبر است بیست و هفت کوکبست وخارج آن صورت هفت
کوکبست ازانبات النعش کبری خوانند چهار بر بدن اوست و سه بر ذنب وانراکه
بر طرف ذنب اوست قاید خوانند وانراکه بدو نزدیکست عناق خوانند وانکه دیگر
که بر سم دتب اوست حقر خوانند و به نزدیک عناق کوکبی خورد است وانرا سها
خوانند وصورت دیگر شیبنات بیست و یکستاره است وصورت مارئی النعش
وصورت دیگر قیفاوس است وانرا ملتهب خوانند و یازده کوکب است دو بای
او با کوکبی دیگر بشکل مثلثی بزرگ صورت دیگر عوا است وانرا صیاح و حارس
السما خوانند وصورت مردی ایستاده و در دستها کشیده و کوکب او بیست و
دو است وخارج صورت یکی است در میان دو پای او و او را سماک رامح
خوانند وازان کوکبیست که در قدر اول باشد وصورت دیگر فکه است و
انرا اکلیل شمالی خوانند و عامه مردم کاسه مسکینان خوانند و در هشت ستاره است او
و رخنه افتاده است بر مثال کاسه لب شکسته وستارکان این صورت هشت اند دیگر
جاثی علی رکبته است بر مثال مردی بزانو در آمده وستارکان او بیست و نه وخارج آن
صورت یکی است وصورت دیگر شلیاق و ایا و سلحفاة خوانند وکوکب او ده اند واز
این جمله کوکبی است از قدر اول وانرا نسر واقع گویند و عوام سه پایه و دیگ پایه
خوانند وصورت دیگر دجاجه و طایر خوانند هفده کوکب است وخارج صورت دو کوکب
است واز جمله کواکب این صورت کوکبیست روشن از قدر دوم وانرا ذنب الدجاجه
وصورت دیگر ذات الکرسی خوانند سیزده کوکب است واین صورت زنی است بر کرسی
نشسته و پایها فرو گذاشته وکوکب روشنی است از قدر ثالث وانرا کف الخضیب

خوانند وصورت دیگر برشاوش و حامل رأس الغول خوانند بیست وشش ستاره است

وخارج صورت سه ستاره واین صورت مردی است برپای چپ خود ایستاده است

ودست راست برسر نهاده وبدست چپ سری زشت گرفته وانرا رأس الغول خوانند وصورت

دیگر ممسک العنان وصورت مردیست ایستاده بیکدست تازیانه گرفته وکوکب او چهارده است

وازانجمله کوکبی است روشن از قدر اول وانرا عیوق خوانند وصورت دیگر

حوا الحوا بیست وچهار کوکبست وخارج او پنج کوکبست واین صورت مارافسا است وصورت

دیگر مار این مارافسا است وانرا حیه الحوا خوانند هجده کوکبست وصورت دیگر سهم

خوانند پنج کوکبست برصورت تیری دیگر عقاب خوانند نه کوکبست وخارج آن

شش کوکبست وازکواکب او نسر طایر است وان سه کوکب اند بریک خط وصورت

دیگر قطعة الفرس خوانند چهار کوکبست وصورت دیگر فرس اکبر خوانند بیست کوکب

است واین صورت اسبی است که اورا سر ودو دست بود وکفل ودو پای نه

وصورت دیگر مرأة المسلسلة بیست وسه کوکبست برصورت زنی ایستاده ودستها باز کشیده

وزنجیری بردو پای او نهاده وبعضی گویند زنجیر بردست اوست وصورت دیگر

مثلث چهار کوکب برمثال مثلثی که اورا طولی باشد اینست صورت کواکب شمالی اما

بروج اول حمل سیزده کوکب دیگر ثور سی وسه کوکب وبرآن از قدر اول دبران دیگر

جوزا هجده کوکبست وخارج از هفت کوکب برشکل دو کودک ایستاده ودست بردوش

یکدیگر نهاده سرطان هشت کوکب وخارج از چهار کوکب اسد بیست وهشت کوکب وخارج

از هشت کوکب قلب الاسد در قدر اول در و سنبله بیست وهشت کوکبست وبقولی

بیست وشش وصورت دیگر میزان هشت کوکب وخارج از صورت نه کوکب برمثال ترازو

وصورت

وصورت دیگر عقرب بیست ویککوکب وخارج از صورت سه کوکب وصورت دیگر قوس
ورامي نیز خوانند وقلب العقرب باول این برج رسیده است وسي ویککوکبست بر
صورت حیواني مرکب از آدمي واسپي وکمان در دست گرفته وصورت دیگر جدي
بیست وهشت کوکبست وصورت دیگر دلو وساکب الماء نیز خوانند وچهل ودو
کوکبست وبیرون از وي سه کوکبست صورت دیگر حوت سي وچهار کوکبست
و۲صورت چهار کوکب اینست صورتها که بر منطقة البروج اند اما صورتهاي جنوبي
اول قیطس است دو کوکبست بر صورت حیواني بحري که اورا دو دست ودو پا
بود چون مرغ دیگر جبار سي وهشت کوکبست بر صورت مردي بدست عصائي
گرفته وشمشیر بر میان بسته وانصورت نیز جوزا خوانند وکوکب منکب الجبار وقدم
الجبار از قدر اول در وبیند وهقعه نیز از منازل انجاست دیگر نهر سي و
چهار کوکب بر مثال جوي باریک با گردشها ودر آخر کوکبي روشن واورا آخر النهر
خوانند دیگر ارنب دوازده کوکب دیگر کلب اکبر هیجده کوکب وخارج از صورت
یازده کوکب دیگر کلب اصغر دو کوکبست وکوکب آن یکي شعري شامي خوانند وانکوکبي
روشن است از قدر اول وصورت دیگر سفینه چهل وپنجکوکبست وسهیل آنجاست
از قدر اول وصورت دیگر شجاع بیست وپنج کوکب وصورت ماري دراز بر نقش
است وصورت دیگر باطیه وکاس نیز خوانند شکلي مستدیر از هشت کوکب دیگر
غراب هفت کوکب قنطورس است سي وهفت کوکب بر صورت حیواني مرکب از اسپ
وآدمي وبر پاي او کوکبي است روشن از قدر اول واورا رجل قنطورس خوانند
وصورت دیگر سبع نوزده کوکب وصورت دیگر مجمره است هفت کوکب صورت

دیگر حوت جنوبی است یازده کوکب وخارج ازصورت سه کوکب اما سحابیات
یعنی معظم ناوش خوانند ودوم هقعه وسیم نثره واین هر دو از منازل قمر
قمراند وچهارم انست که از پس وپیش عقرب بر آید وپنجم علی الراجی است ششم
صورتها جنوبی والله اعلم   سیزده کوکبست عرب اذا فیه خوانند بر صورت
کبوتری وصورت دیگر حوت جنوبی وآن یازده کوکبست **باب بیست وچهارم**

در شرح اقالیم سبعه بدانکه زمین در جنب آسمان بر مثال مرکز است بدایره وآنچه
معمور است چهار یکی است از طرف شمال وبهفت قسمت کرده اند وهر قسمی را
اقلیمی خوانند ودر هر اقلیمی در هر ساعت تفاوتی باشد واشکال اقالیم
در دایره نموده شود وعرض وساعت ومطالع هم در میان جدول بنمائیم



المجمره
همه درصورت از پس کوکبه قیطورس کواکب او هفت اند وهیچ یکی از ان کوکب را نامی نیست اطیلیمون سیزده کوکب اند
همه درصورت وبعضی از ان کواکب ابو بطلمیوس است که در وضع ان نست قبه خوانند وبعضی الظهر النعام
الحوت الجنوبی کواکب آن یازده اند همه درصورت وستاره روشن را که در دهن او باشد فم الحوت خوانند

مطالع البروج

مطالع البروج

القمر	العطارد	الزهره	الشمس	المريخ	المشتري	الزحل	الاقاليم	
هفتم	ششم	پنجم	چهارم	سيم	دويم	اول	الكواكب	
لو ح	نه ل	نه ح	ند ل	ند ح	كو	لح ح	التامات	
ع	مه	ما	لو	لج	لح ل	نو ل		
الدك	نه نه	نو ل	نط ب	ك ج	اله ج	الدك	سرجه	الحمل
كج	الط ب	كاك	الب مو	اله ب	الب ر	اله د	سرجه	ثور
اكو	لح ج	لح م	الط و	الط نه	اله ح	لا و	سرجه	الجوزا
لو نه	لو له	له ج	له مه	له لو	ل ل	لح الو	سرجه	سرطان
ما اه	الط و	لح ك	لو ح	له لو	له ب	لب له	سرجه	الاسد
ماك	الط ر	لح و	لو ج	له لو	له د	لاك	سرجه	سنبله
ماك	الط و	لح د	لو ج	له لو	لح ح	لاك	سرجه	الميزان
ما اه	الط و	لح ك	لو ح	له لو	لح ح	لب مد	سرجه	عقرب
لو نه	لو له	له ح	له نه	له لو	له نه	لح الو	سرجه	قوس
الو و	لح ح	لح م	الط و	الط نه	له ب	لا و	سرجه	جدي
كج	الط ب	كاك	الب مو	اله ب	ل ل	اله د	سرجه	الدلو
الدك	نه نه	نو ل	نط ب	ك ج	اله ح	الدك	سرجه	حوت

	باب بيت جسم در تذكير و تأنيث كوكب بروج						
الكواكب البروج	الشمس	القمر	الوضب	المشتري	المريخ	الزهره	العطارد
الحمل	نر	سبب نری	نر	نر	نر	ماده	سبب نری
الثور	مخنث	ماده	ماده	سبب مادگی	مخنث	ماده	ماده
الجوزا	نر	مخنث	نر	نر	نر	مخنث	نر
السرطان	سبب مادگی	ماده	سبب مادگی	مخنث	ماده	مخنث	ماده
الاسد	نر	نر	نر	نر	نر	سبب نری	نر
السنبله	مخنث	مخنث سبب نری	سبب مادگی	مخنث	ماده	ماده	ماده
الميزان	نر	سبب مادگی	سبب نری	نر	مخنث	مخنث	نر
العقرب	سبب مادگی	ماده	سبب مادگی	سبب نری	مخنث	ماده	ماده
القوس	نر	مخنث	نر	نر	نر	سبب نری	نر
الجدي	مخنث	ماده	سبب مادگی	سبب نری	مخنث	ماده	مخنث
الدلو	نر	مخنث	نر	نر	نر	نر	نر
الحوت	ماده	ماده ضعيف	مخنث سبب نری	سبب نری	سبب نری	ماده	ماده

برابرشم

باب بیست و ششم در درازی و کوتاهی کواکب در بروج

الکواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
الحمل	سخت دراز	معتدل	سخت دراز	دراز	سخت دراز	معتدل	سخت دراز
الثور	سخت دراز	معتدل	سخت دراز	معتدل	سخت دراز	معتدل	سخت دراز
الجوزا	سخت دراز	کوتاه	کوتاه	معتدل	دراز	کوتاه	معتدل
سرطان	معتدل	کوتاه	کوتاه	کوتاه	معتدل	کوتاه	کوتاه
الاسد	سخت دراز	معتدل	کوتاه	دراز	سخت دراز	معتدل	سخت دراز
سنبله	دراز	سخت کوتاه	معتدل	معتدل	سخت دراز	معتدل	سخت دراز
المیزان	دراز	کوتاه	معتدل	معتدل	دراز	کوتاه	معتدل
عقرب	معتدل	سخت دراز	کوتاه	سخت دراز	معتدل	سخت کوتاه	کوتاه
القوس	سخت دراز	معتدل	سخت دراز	سخت دراز	سخت دراز	معتدل	سخت دراز
جدی	سخت دراز	معتدل	سخت دراز	معتدل	سخت دراز	کوتاه	معتدل
الدلو	دراز	کوتاه	سخت دراز	معتدل	سخت دراز	کوتاه	معتدل
الحوت	معتدل	سخت کوتاه	کوتاه	کوتاه	معتدل	سخت کوتاه	کوتاه

باب بیست و هفتم در بیان رنگ کواکب در بروج							
الكواكب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
الحمل	اشقر	زردگونه	سرخ و سیاه	لعل رنگ	میگون	سرخ فام	اشقر
الثور	خاک رنگ	سفید تاریک	ازرق	سپید	لعل رنگ	سیاه گون	فیروزه رنگ
الجوزا	زرد سبز فام	ازرق	سیاه سبز	خاک رنگ	گردآلود	سیاه سبز	فستقی
السرطان	زرد سبز فام	ازرق	سیاه	اشهب	سرخ سیاه	میگون	اسمان گون
الاسد	مورد رنگ	مورد رنگ	سرخ سیاه	لعل رنگ	اشقر	لعل گون	بنفش
السنبله	مورد رنگ	گردآلود	ازرق	گردآلود	میگون	سفید	فیروزه
المیزان	سرخ سیاه	ازرق	سرخ سیاه	میگون	لعل فام	سیاه گونه	ازرق
العقرب	سبز تاریک	میگون	سیاه سرخ	میگون	لعل رنگ	میگون	ازرق
القوس	سرخ	سفید تاریک	مورد رنگ	سفید	لعل رنگ	سفید تاریک	مورد رنگ
الجدی	سبز تاریک	ازرق	سیاه سرخ	سفید	سرخ فام	میگون	ازرق
الدلو	حلوقی	ازرق	سیاه	ازرق	سبز فام	ازرق	زرد
الحوت	زرد سفید	سفید	میگون تاریک	سفید	سرخ سبز	سفید	زرد

باب بیست و هشتم در اختیارات بر سیر قمر بدانکه قوام همه کارها بر صلاح و قبول قمر است و صلاح
خداوند خانه قمر و صلاح خداوند خانه عرض و صلاح طالع دیگر هر کاری که زود از ان انتقال
کند خانه طالع با قمر در برج منقلب گزیده و باید که مسعود باشد و هر کاری که خواهیم که نه
دیر برآید و نه زود باز گزیدیم برجهای ذو جسدین و هر کاری که خواهیم تا بماند قمر در برج
ثابت دیگر برجهای نهاری کارهای روز را گزیده است و برجهای لیلی کارهای لیلی چون
طالع بود یا قمر در آن بود یعنی در برج نهاری یا برج لیلی دیگر قمر در طالع بهمه اختیار ها مذموم است
مگر صبری فروختن چون مسعود باشد یعنی قمر دیگر پاک بود اختیارات از نظر نحسان چون تثلیث
یا تسدیس نگرند و سعدان چون تربیع و مقارنه نگرند دیگر چون طالع قمر بود یکی از دو سعد
در وسط السما باید یعنی مشتری و زهره و از نحوست دور دیدار پادشاه پادشاه باید که قمر در برج آتشی
باشد و بنظر مودت با فتاب نگران و دور از جای بده ذنب و مقابله زحل و تربیع مریخ دیدن باید
که ماه در جوزا یا میزان باشد خاصه که بمشتری همی پیوندد و اگر در حوت بود هم شاید بنده خریدن
باید که ماه در جوزا و میزان و دلو و نیمه آخر قوس بود و اگر ماه در قوس بود بنده خرد بزرگوار
باشد و نباید خریدن بنده چون ماه در سرطان و عقرب و حوت باشد چون ماه در این برجها باشد
بنده و پرستار دزد باشد آزاد کردن نیک باشد ماه اندر سرطان و عقرب و حوت و نیمه
آخر از جدی مرغ شکاری خریدن باید که قمر در برج سنبله و حوت بود و نیم از جدی که نسر
طایر هست انجاست و دجاجه نیز انجاست چهارپای خریدن انچه سم یکپاره باشد باید که ماه در نیمه
آخر قوس بود و سم شکافته ماه در حمل و ثور و نصف اول از جدی و هر چه چنگال دار د ماه در
اسد باشد خاصه که بمریخ پیوندد و از نظر دوستی خانه خریدن و نشستن نیک باشد ماه
در جوزا و میزان و اسد و دلو درخت نشانده ماه در سرطان و عقرب و نیمه آخر از حوت و درخت

نشاندن ماه در ثور باید و تخم کشتن در جدی نیکو باشد عمارت ابنا کردن جوی کندن نیکو
باشد ماه در برج ابی و در دلو نیز نیکو باشد اما سرطان آب باران را شاید و عقرب
آب روان و حوت آب ایستاده جامه بریدن و پوشیدن ماه باید که در برج منقلب باشد و
نشاید ماه در برج ثابت خصوص اسد و قمر در برج ذوجسدین هم نیکو باشد کودک بکتاب
نشاندن باید که ماه در جوزا یا سنبله یا قوس باشد و عطارد مشرقی و مسعود باشد سفر
کردن اگر خواهد که زود بیاید قمر در برج منقلب باید و اگر خواهد که میانه بود در بازگشتن
قمر در برج ذوجسدین و اگر خواهد که دیر باز اید قمر در برج ثابت شروع کردن قمر در ثور
باید و نیمهٔ آخر جوزا و زن سوی کرده قمر در سنبله نیکو ست اما بطلیموس گوید شروع
در برج ثابت نیکو نظر مشتری و در دلو نشاید که زن زشت بود و در قوس با حیلت
باشد و در حوت بدخوی شیرینی خوردن ماه در برجهای بادی نیکو بود و اگر با قناب
نکر دخوشتر باشد سوری خوردن قمر در برج آبی باید تلخی قمر در برج آتشی باید نیکو بود دارو
خوردن ماه در برج آبی و خداوند طالع ستاره پیوندد که تحت الارض باشد از بهر
آنکه دارو فعل نیمه زیر کند و اگر ستاره فوق الارض پیوندد قی کند و اگر ماه بمشتری
بود دارو ضعیف بود از بهر آنکه مشتری معین طبیعت است و طبیعت قوی کند و هر که
طبیعت قوی بود دارو منع کند و گروهی گفته اند دارو نباید خورد که ماه در حمل و ثور
و جدی باشد ولیکن قی و غرغره شاید رگ زدن و حجامت نیک باشد قمر در برج ناری و هوائی
نکر جوزا از بهر آنکه دلالت کند بر دستها و در هر موضعی که دلیل قمر بود آهن نباید رسانیدن
حجامت نباید کردن چون ماه در ثور باشد و در برجهای آتشی هم لیکن بد است ختنه کردن ماه در
عقرب نشاید کردن و قمر ناقص النور باید و از نظر زحل دور باشد قلعها کندن باید که زحل نیکو

بانظر

باشد و تحت الشعاع بود یا با ذنب باشد طلاق زنان باید که مریخ منحوس باشد یا بار اس باشد
و دور از مقابله زحل و اگر نظر مشتری با وی باشد هیچ گزندی کسی نرسد از انطلاق بناحق
گرمابه رفتن باید که ماه در خانهاء مریخ باشد و اگر در برج آبی بود هم شاید پختن
زر و سیم باید که قمر در برج آتشی باشد و بنظر سعود شمس نگران جهاز عروس باید که قمر متصل
بسعدان بود و سهم السعادة در اوتاد خرید و فروختن باید که قمر منصرف باشد از سعدان و اگر بنحسی
متصل باشد فروشنده را زیان دارد مدد کردن کارها باید که قمر در برج منقلب باشد و نگرنده
بمشتری و زهره و طالع مسعود باشد کار زیانی کردن قمر تحت الشعاع باید یا تحت الارض و متصل
بسعد و دور از نحسان و به تثلیث زحل یا تسدیس مدد نوشتن قمر در برج منقلب باید متصل بکوکبی
که دلیل بود بر طبع کسی و اگر نامه بپادشاه نویسد نظر آفتاب باید و اگر باشراف نویسد نظر
مشتری باید و اگر بترکان نویسد نظر مریخ باید و اگر بزنان نویسد نظر زهره باید و این
نظرها بتثلیث و تسدیس باید بنا افکندن باید که قمر در برج ارضی باشد مقبول بکوکبی در
شرف و عرض قمر در شمالی و صاعد و بدوستی بمشتری نگران زمین خریدن مانند بنا افکندن
و خانه چهارم مسعود و قمر تثلیث یا تسدیس زحل جوی بریدن قمر در سیم طالع یا پنجم در برج
آبی متصل بزحل از تثلیث یا تسدیس و مستقیم السیر و زاید السیر و قمر از نحوست پاک
باشد کودک از شیر باز گرفتن باید که قمر سلیم باشد دور از شعاع شمس و متصل بخداوند
خانه و در برجهای آبی بنیکو نظر و دور از برج قی و مسهل کردن باید که قمر سلیم باشد یا در
حمل باشد یا در ثور و طالع وقت هم این و باید که قمر ناقص النور یا قمر در میزان و عقرب
زاید النور ناخن گرفتن قمر در ثور و اسد و جوزا و سنبله و نظر زهره با وی و زهره مسعود
در خطی از خطها خویش سفر کردن قمر در برج آبی باید و سعادت طالع و اوتاد از هوائی

بعث ثمن وبیعت کردن طالع وقت سد وعقرب وقمر کجذا وند طالع وشمس مسعود وبنظر مودت صاحب و سهم قمر در برج ذو جسدین وخدا وند طالع در تثلیث یا تسدیس شمس یا مشتری یا زهره در رابع صید الطیر قمر در برج ذو جسدین وخداوند طالع قوی و سعود وخداوند رابع ناقص و منصرف از مریخ صید ابی طالع وقت برج ذو جسدین وخداوند اشتها اند ز برج مائی نکرند کجذاوند خانه خویش وقمر زاید النور امن بجشم بردن باید که قمر متصل بود بمشتری ویا زهره وهر دو تحت الارض باشند اتصال مریخ وزحل محافظت بازنان قمر در برج ثابت باید وبه تثلیث وتسدیس زهره واکر نظر مودت مشتری دارد بغایت نیکو باشد

واللہ اعلم

[illegible] حالات قمر در کذشتن قمر بر حد کواکب	
نیکست بنای مسجد وتزویج وملک خریدن وعمارت ودرخت نشاندن	[illegible]
هیچ کار نشاید الا هلاک بشنیر وخرابی ودارو خوردن	[illegible]
هیچ کار نشاید مکر کمین کردن وزهر ریخت اضرار واظهار دشمنی	[illegible]
نیکست دیدن صلحا وقضاة وطلب حاجت از ایزد تعالی خواستن	[illegible]
هیچ کار نشاید الا ساختن زهرها ومکر وحیله وکمین ساختن	[illegible]
نیکست صورت ساختن وتماشا رفتن وعمارت کردن وکرمابه زدن	[illegible]
نیکست کرمابه زدن وزینت ساختن ونظافت وبوی خوش	[illegible]
هیچ کار نشاید الا خلوت وعافیت طلب کردن	[illegible]
نیکست زن خواستن وسفر کردن ورسول فرستادن وتماشا	[illegible]
هیچ کار نشاید خصوص سفر کردن که هیچ فایده ندهد	[illegible]
حذر باید کردن از همه کارها در این روز	[illegible]
واللہ اعلم	

[illegible]

کذشتن برحد

کذشتن بوصد کواکب

نیکست دیدار علما وقضات وسادات وسفر ونقل ونو پوشیدن	مشتري	و	
نیکست عزت کردن با زنان ونو بریدن وپوشیدن وسفر کردن	زهره	و	مشتري
نیکست مبایعت با وکلان وکاسبت کردن با وکیلان	عطارد	ح	زهره
نیکست ریاضت چارپایان وداغ نهادن ونعل بندي کردن	مریخ	ه	عطارد
نیکست عمارت جویها وکاریزها کردن وبرده خریدن	زحل	ه	شمس
مبارکست تزویج وعروسي وعطر بیختن وطلب فرزند کردن	زهره	ط	قمر
نیکست دیدار اهل قلم ودبیري کردن وتعلیم شعر وموسیقي کردن	عطارد	و	زهره
هیچ کار نشاید مگر فصد کردن	مریخ	ح	عطارد
مبارکست بناء مساجد ومواضع خیرات کردن	مشتري	ه	شمس
نیکست عمارت کرمابها کردن وعمارت کاریز	زحل	ح	مشتري
نیکست سفر وتجارت وشرکت وتعلیم علوم کردن	عطارد	و	زحل
نیکست دیدار اشراف وقضات وقباله نوشتن	مشتري	و	عطارد
نیکست پیرایه ساختن وعروسي کردن	زهره	ه	مشتري
نیکست شبیخون وغارت وبیختن ادویها واقتل	مریخ	ح	زهره
نیکست مکر وغدر وشبیخون وکمین بر دشمن ساختن	زحل	و	شمس
نیکست نزول حصار وقلعه وصلیت کردن	مریخ	ح	زحل
نیکست خلوت وعیش با ماهرویان کردن	زهره	و	شمس
نیکست دیدار اهل قلم ودبیري کردن	عطارد	و	زهره
نیکست دیدار اشراف واصحاب مناصب	مشتري	ح	عطارد
حذر از همه کارها	زحل	و	مشتري
			زحل

[illegible]	مشتری	و	نیکست دیدار اشراف و قضاة و حاجت از ایشان خواستن
	زهره	ه	نیکست عشرت و نو بریدن و پوشیدن
	زحل	ر	حذر کردن از پادشاه
	عطارد	و	نیکست دیدار اصحاب مناصب و وزراء و دبیری کردن
	مریخ	و	نیکست فصد و حجامت و چهارپای خریدن و داغ نهادن
[illegible]	عطارد	ر	نیکست کودک بکتاب دادن و کودک از شیر باز داشتن
	زهره	ب	نیکست لهو و طرب و نو بریدن و پوشیدن و تعلیم موسیقی
	مشتری	و	نیکست دیدار قضاة و وزراء و تعلیم علوم و حاجت از اشراف
	مریخ	ر	نیکست ترتیب لشکر و تعلیم سلاح و دیدن امراء و اشراف
	زحل	ر	حذر از دیدن اکابر
[illegible]	زحل	و	نیکست قصد دشمن کردن و ترکیب دارو و [illegible] کردن
	عطارد	ح	نیکست ابتدا تعلیم و محاسبه و مناظره دیوانی
	مشتری	ر	گزیده است عقد بستن و تعلیم دقت و حرکت کردن و نو بریدن و پوشیدن
	زهره	ر	نیکست عیش و تماشا و گرمابه زدن در بیت و [illegible]
	مریخ	ب	از جمله اعمال حذر خاصه از سفر و معاملت کردن
[illegible]	مریخ	ر	هیچ کار را نشاید الا دارو خوردن و ترکیب زهر کردن
	زهره	و	نیکست دیدار زنان و اهل طرب و تماشا و عشرت کردن
	عطارد	ح	دیدن اهل قلم را شاید و مناظره دیوانی
	مشتری	ه	نیکست عمارت کردن خصوصی عمارت کاریز
	زحل	و	نیکست غدر و شبیخون بر دشمن زدن

بیزا

[illegible]	مشتری	۲	نیکست دیدار قضاة و سادات و اهل مدارس
	زهره	۵	نیکست زینت جستن و زرگری و کار الماس کردن
	عطارد	۶	نیکست دیدار فقها و اهل قلم و حاجت از ایشان خواستن
	زحل	۵	نش بد هیچ کار مگر سفر و نو پوشیدن
	مریخ	۹	نیکست علمبندی و فصد و حجام کردن
[illegible]	عطارد	۱	نیکست سفر و دیدن روسا و مشایخ و دهاقین
	مشتری	۱	نیکست عمارت مساجد و سفر کردن و تجارت
	زهره	۲	نیکست بنده خریدن و مهمانی کردن و سفر و نقل و تحویل
	زحل	۹	هیچ کار نش بد فاصله کردن تجارت و شرکت و بیع و شرا
	مریخ	۲	بد است مناظره کردن
[illegible]	عطارد	۱	نش بد فصد و ابتدای کارها و دیدن امرا و اتراک
	زهره	۲	نیکست لهو و طرب و عشرت و تماشا کردن
	مشتری	۱	نیکست چهارپای خریدن و عمارت کردن و بنا نهادن
	مریخ	۵	بد است همه کار خاصه دیدن ترکان و اهل سلاح
	زحل	۵	نیکست جوی آب و کاریز کندن و دیدن مشایخ و دهاقین
[illegible]	زهره	-	نیکست دارو خوردن و بیع و شری و سفر و شرکت و تجارت کردن
	مشتری	۱	نیکست نو بریدن و پوشیدن و جواهر خریدن
	عطارد	۳	نیکست کودک بکتاب دادن و تعلیم علوم کردن
	مریخ	۴	نش بد هیچ کار الا دارو خوردن و استحمام
	زحل	-	نیکست کاریز کندن و عمارت نش بد دارو خوردن

باب سیم در اختیارات بر منازل قمر

شرطین این منزل از اول حمل است تا ﻣـ ﻧا هر که دران نو پوشد رحمت یابد و در
در پیش پادشاه نرود و در کار او خوض نکند و هر که با زن پیوندد
دشمن شود و زن نباید خواست و دوستی تمام نشود و سفر در
اب شاید و تجارت بد باشد شرکت رود باطل شود و معالجت دعوت
نکند اما در آخر این منزل شاید بنده و چهارپای خریدن

بطین این منزل از ﻣـ ما حمل است تا ﻛﻮ نیک باشد پیش پادشاه رفتن و در
کار ایشان سعی کردن و با دوستان پیوند جستن و برده و چهارپا
و جانور نباید خرید و نو نباید پوشیدن و غله نباید پیمودن تا برکت
برنخیزد و جوی کندن و بند اب بستن و نواب نیکو بود شرکت ناید ار نباشد
سفر میانه بود

ثریا این منزل کو حمل است تا ﻳﻪ ثور نیکوست با اشراف اتصال کردن و زن
خواستن و اسب خریدن و بنیاد عمارت و با دوستان پیوند کردن و تخم
کشتن و غله پیمودن اما نو پوشیدن و سفر دریا نکند و محبوس دیر
نماند مال ایچی از منزل بدست اید حصید نیک باشد درخت نشاندن
برکت باشد

دبران این منزل ﻳﻪ ثور است تا ﻛﻮ درین مقام شاید پادشاه و بزرگان دیدن
کشت نباید کرد و بنا نیک نباشد و درخت شاید همچنین زن خواه
و معالجت نکنی غله بیماری محبوس در حبس دیر نماند نشستی بر تخت نیکو
باشد عشرت اجمعیت بود پیوند با زنان نیکو باشد والله اعلم

هقعه این کا د ثور است تا ﻳﺢ جوزا نیکو بود معالجه کردن نشاید زن خواستن
و درخت نشاندن و بنا نهادن و کشت کردن نیکو بود پیش پادشاه
شدن و با دوستان پیوند جستن بنده و اسب خریدن اما محبوس
دیر بماند و موی ستردن هم نیکو بود شرکت و تجارت شاید کردن

از منازل قمر

هنعه	این منزل ده جوزا است تا ح نیک بود پیش پادشاه و بزرگان رفتن و با اشراف دوستی کردن و ابتدا اعمال و بنیاد بنیده فرزندان و درخت نشاندن و سفر کردن نیکو بود عداوت با دشمن و سفر دور و محبوس که از نه روز تا هفت روز نگذرد پنجاه روز بماند و معالجت و نو بریدن و پوشیدن نیک است
ذراع	این منزل مرسا آخر جوزا است نیک بود با پادشاه و بزرگان پیوستن و نو پوشیدن و بنیده و اسب خریدن و سفر کردن جمعه باشد خاصه بخود دریا و در کار بزرگان سعی کردن و تخم غله کشتن نیک بود و زن خواستن و نو پوشیدن و شریک نیک باشد اما ابتداء اعمال نشاید و تمام نشود و سم زهی و معالجت بیمار نکرده باشد
نثره	این منزل از اول سرطان است تا یه تا آن اگر در این وقت نو پوشد زود بدرد و نشاید پیش پادشاه شدن و در کار ایشان سعی کردن و با دوستان اتفاق جستن نشاید سفر کردن اما کشت و غله نمودن نیکو باشد و زن خواستن و بنده خریدن و تحویل کردن نیک است هر که در این روز زن خواهد نتیجه تمام نشود
طرف	این منزل یه تا سرطان است تا کح آن هر که در این روز نو پوشد از او رحمت رسد و نزد پادشاهان نباید رفت و پیوند با بزرگان و یاران مجو و بنده مخر و غله مکار و دور و بیمار و سفر مکن و با دشمن جنگ کن که ظفر ترا بود و امانت در پیش کس منه و وعده کردن نیکو باشد در اول این منزل
جبهه	این منزل کح سرطان است تا ج اسد نیک بود در این منزل هر که زن خواستن و معالجت و نزدیک پادشاه رفتن و کشتی کردن و دوختن اما غله نباید نمود که دزد ببرد و سفر نباید کرد و شراکت راست نشود و محبوس در حبس دیر بماند و نو پوشیدن نشاید و بنا نهادن نیکو باشد

از منازل قمر	
این منزل ح له اسد است تا کا لو نیکو بود در این منزل نزد دبیران و پادشاه رفتن و زن خواستن و در کار بزرگان سعی کردن و نزد برادران رفتن و غله کاشتن و درودن و پیمودن و بنده خریدن و چهارپای خریدن و سفر و تدبیر جنگ خواستن و بنا نهادن و شرکت کردن نشاید سفر کردن	زبره
این منزل از کا لو اسد است تا دح سنبله شاید ابتداء کارها و کشت و غله پیمودن و نزد پادشاه رفتن و بازرگانان و برادران پیوند جستن و چهارپای خریدن و ضرر دوست پس سفر نیکو بود و کشت در ثلث اول روا باشد و نکاح کردن باید از نباشد	صرفه
این منزل از دح سنبله است تا کح اندر وی شاید کشت کردن و غله نشاید پیمودن و درودن که از پادشاه زحمت رسد و صلح نکنند و نزد پادشاه نرود و شاید با دوستان پیوند جستن نیکوست نو پوشیدن و سفر کردن و زن خواستن و بنده خریدن اما محبوس را رهائی رسد	عوا
این منزل از کح سنبله است تا اخر آن ابتداء کارها مکن و کشت مکار و غله مدرو و مپیمای و بنا منه و پیش پادشاه مرو و تدبیر جنگ و سفر مکن و زن مخواه و درخت نشاندن مکروه بود و سفر در آب نیکو بود و محبوس از حبس برود و خلاص یابد	سماک
این منزل از اول میزان است تا یا نیک بود قمر در این منزل معالجت بیماران کردن و زن خواستن و بنده و اسب خریدن و کشت کردن و غله درودن و نو پوشیدن و ابتداء کارها کردن و جوی کندن و سفر کردن شرکت ساختن بد بود خرید و فروخت نیکو بود	غفر

دبانا

در منازل قمر

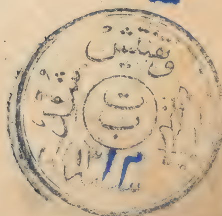
زبانا	این منزل از یه ۸ میزانست تا که ۲۱ آن نیک بود کشت کردن و غله درو دن و شاید پیمودن و سفر مکن و نزد پادشاه رود با دوستان پیوند جوید و نو پوشیدن که درو بدان بگیرد آتش در آن افتد زن مخواه و شرکت مکن و محبوس زود خلاص شود
اکلیل	این منزل از ح له عقربست تا کاهو آن نیک بود با بزرگان و پادشاهان پیوند جستن و سفر و شرکت کردن و درودن و زمین از بهر کشت خریدن نیکو باشد بنده خریدن نیکو باشد اما نه هند و محبوس در حبس دیر بماند و در این بیماری گران باشد
قلب	این منزل از [illegible] میزانست تا ح له عقرب نشاید نزد پادشاه رفتن غله بکارد و درو و بیمار و سفر مکن و نو مپوش و زن مخواه و بنده و چهارپای نیکو بود خریدن و نشاید نکاح کردن و بنا نهادن نیکو بود و معالجت و دارو خوردن نیکو باشد
شوله	این منزل از کاهو عقربست تا دع قوس نیکو بود کشت کردن و درودن و نشاید پیمودن و نشاید سفر کردن و پیش پادشاه شدن و درخت نشاندن و زن خواستن و شرکت و منازعت بخلاف انجامد و دلیل صحبت باشد سفر دریا را
نعایم	این منزل از دع قوس است تا [illegible] آن نیک بود در این روز با ملوک و اشراف مخالطت کردن و کشت و درو کردن و نو مپوش و بنده و اسب مخر و بنا نهادن نیکو بود و عاقبت او محمود باشد اگر در این روز زن کند مضرت رسد و محبوس به باشد

از منازل قمر

این منزل از [red] قوس است تا آخر قوس هیچ صنعت درین روز نباید کردن و هر زنی که درین روز بزاید هرگز دیگر بار نگیرد و بنده خریدن نیکو باشد و نو نباید پوشیدن که جراحت رسد و میانه بود غله پیمودن و کشت و درو کردن	نعائم
این منزل از اول جدی است تا [red] ان درین منزل نیکو باشد تدبیر صنعت و دعا و معالجه بد باشد و با بزرگان نباید پیوست و غله کشتن نیکو باشد اما پیمودن نیک باشد که از دست برود و سفر و نو پوشیدن میانه باشد هر زن که درین منزل خواهد روزگار ببرد پایدار نباشد	بلده ۲۰
این منزل از [red] جدی است تا [red] ان نیک باشد دارو خوردن و جامه بریدن و پوشیدن و هر زن که درین منزل خواهند بد باشد و امانت نهادن و سفر و نکاح و برده خریدن میانه باشد انبار زر نیکو باشد و هر که درین روز کسی محبوس کنند زود خلاص یابد	سعد ذابح
این منزل از [red] جدی است تا [red] دلو نیکوست عمارت و باغها پیمودن و زمینها و عمارت عرض لشکر و زن بخانه نباید بردن و نیکو بود پیوستن با بزرگان و برادران و کشت و درود و نو پوشیدن میانه باشد و سفر کردن میانه شروع کردن مبارک بطعمها را و خریدن بغایت نیکو بود	سعد بلع
این منزل از [red] دلو است تا [red] ان نیک باشد قصد حصار و قلعه کردن و با کسی که بدی کند مکافات نباید و نیکو باشد رسول فرستادن و نماز [illegible] پیمودن و معالجه و سفر نباید کردن و محبوس که درین روز گرفتار شود خلاص نیابد مگر بمدتی دراز	سعد السعود

	از منازل قمر
فرع مقدم	این منزل از [illegible] دلو است و [illegible] حوت نیکو است در این وقت سفر کردن اما بد باشد دارو خوردن و نکاح کردن و بنده خریدن اما بنا نهادن نیکو بود و محبوس دیر خلاص یابد و معالجت و دعا کردن نیکو باشد البته نو نباید پوشیدن که زیان رسد
فرع مؤخر	این منزل از [illegible] حوت است [illegible] آن نیک باشد بازرگانی کردن و دارو خوردن و کشت کردن اما امانت و سلف سپردن بد است و هرکس که در کشتی نشیند رنج بیند و محبوس زود خلاص شود و معالجه و دعا نیکو است و غله نباید پیمودن که از بهشت زحمت رسد ترکت کردن نیکو باشد
رشا	این منزل از [illegible] حوت است تا آخر آن نیکو است در این منزل بازرگانی کردن و کشت و میانه است دارو خوردن امانت و قرض دادن نیک است سفر نباید کرد و بنده نباید خریدن محبوس خلاص یابد دعا و صناعت و معالجت نیکو نیکو باشد هر کار که کند عاقبت محمود باشد والله اعلم

والحکم تم فیه ما فیه من عمل نکفیه [illegible] یوم پنجشنبه
۲۴ از جمادی الثانی ۱۲۴۴



ایکنجی کتابخانه‌یه نقل

بهارین

سهیل

